

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب من كتب التوفيق والهدى



MAH ALLI COLLECTION
بسم الله الرحمن الرحيم

مطبع نظامی و کاپی و مطبوعه
دری نظامی و کاپی و مطبوعه

MAH ALLI COLLECTION

این تقدیر و دوام
در بیان
در ناس

یا صرف کلام از معنی
یا صرف کلام از معنی

این کتاب
در بیان
در ناس

در سبب تالیف

در باب

CHECKED 2002

M.A. LIBRARY, A.M.U.

۹۳۹۵



PE9495

بایست که در این کتاب
از اصول و فروع
در نسخ و کتب
و نسخ و کتب
و نسخ و کتب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه المبين على عبد الله الكتاب تبصيرا لا ولي الا الله وحده انما اعطاه العلم
الحكم والعلوم منها التماسه والمنسوخ من عرفه فقد عرف الحق وادرسه على من جاءه
ومن لم يعرف فقد هلك واملك الشرف والشيوع والصلوة والشكلا
بالحنيفية السمحة السهلة البيضاء التي ليس لها فسوخ ففسوخ بها السبل وازاح بها
العلل ورفع بها الحق بعد اتضاعه وقمع بها الباطل غلب ارتفاعه وطم في بوحه وعلو
واصحابه الذين لا يبلغها احد لو اتفق مثل احد ذهبا في اجراما انفقوا في سبيله
او صاع او صنوخ صلى الله عليه وعلى آله وسلم وعلى حملة الرواية ونفلة الدراية
ما نسخ الغمام على الا مصنوخ وعن الحمايم على الشرف ونحو الذي يفسوخ الى الحكم
اما بعد فيكون قد خلق الله تعالى الذي هو جلاله بالهدى في علمنا نسخ ونسخ قرآن كريم وانما خبر رؤوف رحيم
بجنت اكله على بران هر دو و تمسك بدان بقوت برور یافت اوست هر که آنرا نمیشناسد در معرض عظیم است
که حکم بجزا چیزی کند که منسوخ تحریر است یا تحریر چیزی کند که منسوخ بجزا است یا نسخ را منسوخ دان
نسخ شماره دلهذا اینه ملت و سلف است گفتند که جائز نیست هیچ کی را که تفسیر کند کتاب خدا
بسنن مگر بعد معرفت نسخ آن از منسوخ وی و از مطلق بن ابی طالب مروی است که غلطی را گفت ناسخ
گفت نه فرمود هلاک شدی و هلاک کردی از عبد الله بن عباس و سید القدر بن عمر آمده که منع کردند از این
و وعظ نمودن بجهت عدم معرفت آنها بناسخ و منسوخ و حدیقه بن الیمان گفته است که هیچ کی را که
قرآن را اگر آنکه عالم باشد بناسخ آن از منسوخ و مخالفی برای این صحابه معلوم نیست

بایست که در این کتاب
از اصول و فروع
در نسخ و کتب
و نسخ و کتب
و نسخ و کتب

CHECKED 1996-97

بر وجوب معرفت این علم و عدم حکم در قرآن حدیث بدون استناده آن از اینجا جمعی کثیر از اهل علم درین باب تصنیف پرداخته
و نسخ را از منسوخ جدا ساخته اند و این طایفه القسی المقری ابو جعفر النخاس و ابو بکر محمد بن عبد الله بن عربی ابو داود و سجستانی
و ابو نعیمه قاسم بن سلام و ابو سعید عبدالقاسم بن طاهر التیمی و شیخ جلال الدین سیوطی و امام ابو القاسم هبة الله
بن سلامه بن نصر المفسر المقری النخوی البغدادی و ابو الحسن بن ابی المنصور و اگر تشکیک کنی چندی و غیر هم در نسخ قرآن
و منسوخ وی تألیف کرده اند و ابو محمد قاسم بن صبح القطری النخوی و ابو بکر محمد بن و حین معروف بالجهد الشیبانی احدی
ابن کلبه بن احمد بن اسحق الانباری و ابو جعفر محمد بن محمد النخاس النخوی و ابو بکر محمد بن موسی الحارمی الهمدانی و ابو القاسم هبة
بن سلامه النخوی ابو حفص عمر بن شایب البغدادی الواعظ و ابو ابراهیم بن علی المعروف بابن عبد الرحمن و امام عبد الباقی بن یونس
القشیری و محمد بن محمد الاصبهانی و ابو الفرج بن یحیی بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدلی الهمدانی و غیر هم در نسخ تشدید
و منسوخ وی تصنیف نموده اند اما این توالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم خفایا و کتب پدید آمده و از عدم اعتنا علی
باین علم نزد اوید عدم خرید و خصوصاً درین کتب عجیبه و دیار هندیه بنا علی هذا این فقیر تحقیق عفا الله عنه مانده و مستعمله فی کتب
و یرضاه باستبداد جمعی از احباب تألیف این رساله در سنه ۱۲۸۶ و ثانیین و ثالثین و الف الهجره پیر و است و شتمل بر
یک مقدمه و دو باب یک خاتمه ساخت و افاده الشیوع بمقدار النسخ و المنسوخ نام نهاد مقدمه
در بیان معانی نسخ و احکام او باب اول در نسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سور باب دوم
در نسخ و منسوخ حدیث خاتمه در ذکر بعض فوائد مهمه و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه در بیان معانی نسخ و احکام او و در آن چند مسئله است

اول در نسخ و آن دلالت بمعنی ابطال و ازاله آید و منه نسخ الشمس الطل و النسخ انار القوم و منه
تناسخ القرون و گاهی مراد بدان نقل و تحویل باشد و منه نسخت الکتاب ای نقلته و منه قوله تناسخ
الکتاب تنسخ ما کان من قبله و منه تناسخ المواثیق و اختلاف است در آنکه نسخ درین هر دو معنی تحقیق
یا در یکی از آن دردی که صنفی پسندی گفته اند که دراز از حقیقت است و نقل مجاز و فعال شناسی گفته و نقل حقیقت
و باقلانی و عبد الوهاب غزالی گفته در هر دو حقیقت است میان هر دو مشترک لفظاً زیرا که در هر دو مستقل است و در هر دو صلاح
اهل اصول بعد طول بحث در حدود وی رفع حکم شرعی است مثل وی با تراخی منسوخ از نسخ و شاه ولی الله محدث دهلوی
در فوز کبیری فی اصول التفسیر نوشته از مواضع صعبه در تفسیر که مباحث آن بسیار است و اختلاف در اینجا بیشمار است
نسخ و منسوخ است و اقوامی و وجه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدیرین متأخرین است درین باب اینجا مستقر ای کلام
صحایه تابعین معلوم میشود آنست که ایشان نسخ را استعمال میکردند باز ای معنی لغوی که از الیه چیزی بچیزی است
نه باز ای مصطلح اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان از الیه بعض اوصاف آیتی است بآیه دیگر خواه تمام آیت عمل باشد
یا صرف کلام از معنی متبادر غیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فایده در بیان مخصوص
و آنچه قدیس بر آنست ظاهر یا از الیه عادت جالبه یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک ایشان باب اسع اندول در اینجا

جولانی شده و اختلاف را گنجایش و تعدد آیات منسوخیه با نصیه رسانیده اند و اگر نیک شگافی غیر محسوس است اما آنچه
 به طالع متاخرین نسبت عدوی قلیل بیش نیست لایما بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب
 بعد از آنکه از علما بعضی آنچه مذکور شد بسط لائق تقریر نموده آنچه برای متاخرین منسوخ است بر وفق شیخ ابن عربی تحریر کرده
 قریب بیست آیه شمرده فقیر را که آنست است انتی بعهده آن است را با تعقیب فکر کرده و ذکرش گفته قلت و علی
 مباحث دنا لا یعتقدین النسخ خمس آیات انتهی و این تعقیبات در مطاوی آیات خواهد آمد
 دوم آنکه نسخ جائز است عقلا و واقع است سمعا و شرعا بدون فرق میان کتاب سنت و حکایت کرده است جماعتی از
 اهل علم اتفاق اهل شرائع بر آن خلافاً لابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع است و قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی
 در ارشاد الفحول بروی درین خلاف رو مشیخ کرده و تعقب نموده و گفته ان صحیح هذا عنه فهو دلیل علی انه
 جاهل لهذه الشریعة المحمدية جهلا فظلیعا و اعجب من جهله بها حکایة من حکى عنه
 الخلاف فی کتاب الشریعة فانه انما یعتقد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من بلغ فی الجهل
 الی هذه الغایة انتهی و مکتب و نسخ بیان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که شریعت او ناسخ جمله شرائع آمده
 نیست ناسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ مصالح عباد است پس هرگاه صلوات ایشان در تبدیل حکم و شریعت بشریعت بود آن
 تبدیل ملات همان صلوات باشد گفته اند رفع ثبوت حدی از ایشان است در دنیا تا بشر باشد رفع آنی حجت و گفته اند نیست و قیل غیر ذلک
 سوم آنکه نسخ را شرط است یکی آنکه منسوخ شرعی باشد عقلی دوم آنکه ناسخ منقصل و متاخر باشد از منسوخ زیرا که هر چه
 معتبر است چنانکه شرط و صفت و استثنای منسوخ نیست بلکه تخصیص است سوم بودن او بشرع پس ارتقاء حکم بمرتبه
 نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید است بقضای آنوقت نسخ نیست پنجم
 آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد و ثبوت بلکه اقوی از آن چه در صورت ضعف مزیل قوی نتواند شد و این حکم عقل است و اجماع
 بر آن دلالت کرده چه صحابه بنص قرآن که غیر واحد منسوخ کرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی ناسخ باشد تا با
 لازم نیاید و شرط نیست متناول بودن لفظ ناسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی بکار او ببقا بقسمت آنکه منسوخ
 جائز النسخ بود پس داخل نشود نسخ بر مصلح و حید زیرا که وی سبحانه لم یزل و لا یزال با اسما و صفات خود دست و همچنین
 بر چیزی که تا بید و ثبوت آن بعض معلوم شده و از نیاید دریافت بشد که نسخ در اخبار نیست زیرا که وقوع آن خلاف خبر صحابه
 غیر متصور است چهارم آنکه جائز است نسخ بعد اعتقاد منسوخ و بعد عمل بر آن بلا خلاف برابر است که ممکن بر آن عمل کرده باشد
 همچو استقبال بیت المقدس یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجات رسول و نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد ممکن
 آن فعل که حکم بر آن تعلّق دارد و بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین آنچه گنجایش فعل داشت
 بگذرد و خلاف اکثری همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز نسخ در صورتیکه وقت مامور به داخل شده اما نسخ پیش از فعل
 آن وقوع یافته خلافی که هست نسخ قبل از دخول وقت است پنجم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن باین فته انه جمهور و شوکانی
 گفته هو الحق الذي لا سعة فيه زیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور معروفه نه برای بدل ازین قبیل

حال آنکه حکمش نزد ایشان باقی است این اسمعانی گفته معنی قول عایشه بنی حایتی بن القرآن آنست که حکمش متلوس است
 نه لفظ و نه بهیچ گفته معنیش آنست که هرگز نسخ تلاوت و نرسیده و وی تلاوتش میکنند و هم آنکه نسخی از اسمعانی حکم باشد و پیش
 معلوم نبود و چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لمتنی لهما نالسا ولا یعدلا جوف ابن آدم
 الا التراب و یتوب الله علی من تاب چه این قرآن بود و نسخ شده و حکم او این عبد البر و تمسید گفته قیل انه فی
 سورة ص و چنانکه در صحیح آمده که در قرآن حکایت ابل بر معونه نازل شد که آنرا گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا رسا
 فزنی عنا و ارضا لنا و چنانکه حکم درست در روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده که ان النبی صلی الله
 علیه وسلم قرأ علیه لم یکن الذین کفروا قرأ فیها ان ذات الدین عند الله الخفیة لا الیهودیه
 ولا النصرانیة و من یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح الاسناد است و این از ان قبیل است که لفظش منسوخ شده
 و معنی آن باقی مانده و این عبد البر آنرا بر تمسید از نسخ الخط و الحکم و انخط شمرده و گفته و منه قول من قال ابسورة
 الاحزاب كانت نحو سورة البقرة ثم شتم آنکه ناسخ منسوخ گردد و میان این دو فطری متلوس بود و چو موارث بلفظ و نصرت
 که موارث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت بآیت موارث منسوخ گشته این معانی گویای این هر دو قسم نیز است
 تکلف است و در ان نسخ متحقق نیست و ابو اسحق مروزی گفته توارث هجرت از ان قسم است که نسخ شدنش معلوم شده و پیش
 معلوم نیست غرض که نسخ تلاوت حکم ناسخ حکم تلاوت این نسخ هر دو معانی از ان باب است که هیچ مانع شرعی و عقلی از ان نسخ نیست
 برای نسخ از ان جی نیست زیرا که جواز تلاوت آیت حکمی از احکام اوست و آنچه بران آیت مانع حکم دلالت دارد حکمی نیست
 مر او نیست تلازم میان این هر دو و ثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو نسخ احدی با مثل سائر احکام متباین و جدا
 حجت بوجود وی که دلیل جواز است نه هم آنکه خلاف نیست در جواز نسخ قرآن بقبر آن نسخ سنت متواتر و بسنت متواتر و جواز نسخ
 آحاد با آحاد و نسخ آحاد متواتر و خلافا فیکه است در جواز وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتر و با آحاد است جمعی بخوارش عقلا و
 و بران اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن غریب جمود آنست که واقع نیست و بران اجماع نقل کرده اند و جماعتی از
 اهل ظاهر که این خرم از ایشان است بسبب وقوع رفته و در روایتی امام احمد بن حنبل و ابوالولید الباجی و قریبی گفته اند
 زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع است و بعد آن نه شوکالی گوید و از وقوع سنت نسخ قوله تعالی قل لا اجد فی
 ما اوحی الی من محکم ما علی طاعة قطع نهی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی خلب
 از طیر و این آحاد است و جواب داده اند که معنیش آنست که لا اجد الا ان تحریم و مستقبل واقع شده و از وقوع سنت نسخ حکم
 متعنه بنی از ان هر دو آحاد و خود لک کثیر و از آنچه ارشاد بسبب جواز نسخ صحیح آحاد برای اقوی المتن و الدلالة از وی میکند
 آنست که جمعی ناسخ در حقیقت برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست و این غلطی است که در اولین منسوخ
 همین غلطی است نه آن قطعی فاعل و هم آنکه جائز است نسخ قرآن بسنت متواتر و نزد جمود و به قائل الخفیة چنانکه
 درین آیه کتب علیکم اذ احضر احدکم الموت ان تترك خیر الوصیة الی الدین و الا فربین
 بقوله صلی الله علیه و آله و سلم لا وصیة لوارث و توان گفت که این آیه نسخ است بآیت موارث زیرا که جمیع میان هر دو حکم است

و شافعی منع رفته و جماعتی از علما بروی درین منع انکار نموده کتابی بر اسی گفته هفتوات الکبار علی اقدارهم
و عبد الجبار که نظر در اصول و فروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا الرجل کبیر و لکن الحق اکبر
منه و لم نعلم احدا منع من جواز نسخ الكتاب بخبر الواحد عقلا فضلا عن المتواتر و المتداول
فی حبال الشافعی قالوا لا بد ان يكون لهذا القول من هذا الظهير عمل فتمت قوا فی محامل ذکر و ما
و از آنکه نسخ قرآن بسنت است آیه مستفاده بنی از اکل فی ناب غیر و قوله حرمت علیکم المیکنة منسوخ
با حادیث و یاغ با نزاعی که در وقت و اما نسخ سنت بقرآن پس جائز است نزد جمهور و نیست وجه برای منع از آن
و نیست دلیل از عقل و شرع نزدیک مانع از آن بلکه نسخ وی بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك
قوله تعالى قد زلی تقلب وجهك فی السماء الایة همچنین نسخ صحیح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باقریش
بر ر و نسا آیه بقوله تعالى فلا ترجعوا حقاً الی الکفار و نسخ تحلیل عمر بقوله انما النحر و اللیسیر
الایة و نسخ تحریم مباشرت بقوله تعالى فالان باشر فیه و نسخ صوم یوم عاشوراء بقوله فمن شهد منكم
الشهر فلیصمه و نحو ذلك مما یکثر تعداده یا ر و هم اگر فعل از سنت ناسخ قول است چنانکه قول ناسخ فعل
نزد جمهور و منسوخه صلی الله علیه و آله و سلم فی السارق فان عادی الخامسة فاقتلوه و چون در برابر بجم آوردند
قتل کرد پس این ترک ناسخ اتقول باشد و فرمود الثیب بالثیب جلدها ثمة و الرجم بجمه ماعز را رجم کردند جلدها
این ترک ناسخ جلدها باشد از سختی رجم و همچنین در صحیح قیام او برای جنازه ثابت شده بعد ترک کرد از پس این نسخ باشد
برای آن ثابت شد که فرمود و صلوا کماد ایتموا اصلک بعد که غیر از یکدیگر و بعضی افعال پس این نسخ آن باشد
و نیست نزد مانع از آن دلیل از عقل و شرع و و از و هم اگر اجماع نسخ می پذیرد و نه نسخ چیزی می باشد نزد جمهور
بعضی آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائز است و بعضی جنبه ناسخ بودن او رفته اند لیکن ببنده نه بنفسه یعنی اگر نص صحیح
یافته شود و اجماع خلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ است چه اگر اهل اجماع بر آن متفق نیستند اجماع بر آن
آن یکدیگر و ندانیم خبر گفته این غلط فاحش است و لیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه و المتفق در مثال آن حدیث وادی
آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه در آنجا خواب رفتند و بیدار نکرد و ایشان را اگر شمس چون بیدار شد فرمود
اذا سمی احدکم عن صلوة فلیصلها حین یدکرها و من الغد للوقت حال آنکه اعاده نماز بمنسبه
بعد قضای او در حال زکرو در وقت منسوخ است باجماع مسلمین زیرا که نه واجب است و نه مستحب **سین و هم** آنکه جائز است
نسخ چیزی از قرآن و سنت بقیاس و باین گفته اند جمهور زیرا که احتمال قیاس نزدیک عدم نص است پس نص از و
چه قسم نسخ تواند پذیرفت ابو القاسم غامطی گفته جائز است بقیاس علی نه بقیاس خفی و گفته اند این وقتی است که علتش
منصوص باشد نه مستنبط و صفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بعد آن خود
ناسخ نیست بالاتفاق و منسوخ میشود قیاس بنسخ اصل خود بلاریب و در حجت نسخ او با بقای اصل خلاف است
و حق منع اوست و به قال قوم من الاصولیین چهار و هم آنکه جائز است نسخ مفهوم مخالف با نسخ اصل او

و این ظاهر است و بدون نسخ اصل او بقوله صلی الله علیه و سلم المأذون من الساعه زیرا که مفهوم او منسوخ است
بقوله صلی الله علیه و سلم اذا قعد بین شعبها لا یریم و جهدها فقد وجب الغسل و فی لفظ اذا لا یستحق
الختان الختان پس این نسخ مفهوم اوست و منطوقش محکم غیر منسوخ است چه غسل واجب است از انزال بلا خلاف
و در جواز نسخ اصل بدون نسخ مفهوم و احتمال است ظاهر آنست که جائز نیست و همچنین اختلاف است و مفهوم موافق
جمعی بجز این نسخه و جمعی نسخ کرده و بعضی تفصیل نموده و گفته که اگر علت منطوق محتمل التیغیر نیست محاکم و الدین بنی اذنا
پس نسخ فوای متنح است زیرا که منافی مقصود است و اگر محتمل نقص است پس جائز است چنانکه گفتن کسی غلام خود را که
لا تقط زید ادرها بقصد حرمان زید بجهت گفتن می مراور که اعطاه اکثر من درهم و لا تعطه درها پس در
احتمال انتقال از علت حرمان بسبب علت مواسات است و کما فی گفته و هذا التفصیل قوی جدا یا نه و هم آنکه زیادت
نسخ حکم نفس است یا نه و این مختلف است باختلاف مدور زیرا که زائد یا مستقل بنفسه است یا مستقل و یا از جنس
اول نیست بجز زیادت و وجوب که به حصوله که نیست از نسخ در چیزی بجز زیادت عبادتی بر عبادات با اتفاق اهل علم نسخان عبادات
نی باشد و در مثل این صورت خود هیچ یکی از اهل اسلام مخالف نیست بنابر مدتها فی یا از جنس اول است مثل زیادت صلوة
بر صلوات خمس این نیز قول جبهه و نسخ نیست قهرا زائد یا مستقل بنفسه نیست بجز زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تعزیر
بر جلد و زیادت وصفه و قبایمان پس در این اختلاف است بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقا و به قائل الشافعی
و المالکی و الحنابلة دوم آنکه نسخ است و به قول الحنفیه برابر است که در سبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر فی بعضی نسخی خود
این زیادت است پس زیادت ناسخ او باشد بقوله صلی الله علیه و سلم فی سائمه الغنم الزکوة چنان افاده فی زکوة بر معلومه
میکند و اگر نیکند پس نسخ هم نیست چهارم آنکه اگر زیادت تغییر فی علیه تغییر شرعی است باین طریق که اگر اکثر اعدای زیادت
بطریق اولی و بجا آرد معتد به نباشد بجز زیادت یک رکعت پس نسخ است و اگر تغییر نیست و فعل فی علیه بدون زیادت صحیح
پس نسخ هم نیست پنجم آنکه ناسخ است اگر متصل فی علیه است و نیست ناسخ اگر منفصل از دست ششم آنکه اگر زیادت تغییر
فی علیه در مستقبل میکند ناسخ است و الا لا حکم ابن فورک عن اصحابی حنیفه و هم یقولون ان زیادت رفع حکم عقلی یا رفع حکم
میکند که ثابت است باعتبار عمل بجز برات و نه پس ناسخ نیست چه معتقد نیستیم که عقل موجب احکام است و بهر که معتقد
آنست می اعتقاد نمیکند که رفعش نسخ است مگر آنکه تنضمین رفع حکم شرعی باشد که درین صورت ناسخ خواهد بود و این بران
ایر از شافعی حکایت کرده و گفته حق همین است و اختاره الامدی ابن الحاجب و الفخر الرازی و البیضاوی و ابو الحسین البصری
و بهر طایفه هر کلام الباقی و امام الحرمین و بی و بی گفته اند اجماع الطرق و احسنها و لکن بعض محققین گفته اند
که این تفصیل لا طائل است و در محل نزاع نیست زیرا که شک نیست در آنکه نزد مکران هر چه ارفع حکم شرعی است آن نسخ است حقیقه
و نیست کلام در مقام در آنکه رفع نسخ است یا بیان است و بهر چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل در تفصیل کرد و در
در آنچه رفع حکم شرعی میکند و در آنچه نمیکند پس گویا میگوید که اگر زیادت نسخ است نسخ باشد و الا فلا و این بی حاصل است بلکه
نزاع در آن است که آیا ارفع حکم شرعی است پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع او حکم شرعی

موقع شود اتفاق برناسخ بودن او و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او و اگر اتفاق شود اتفاق بر عدم نسخ بودن او بلکه نسخ در
در است که زیادت رفع هست یا نه انتهی در گشتی گفته فائده این مسئله آنست که هر چه بود آن از باب نسخ ثابت شد
و قطع گشته آن منسوخ نشود و اگر قاطع محو تعریف که چون نزد ابو حنیفه نسخ بود نفی آن نمود زیرا که در وی نسخ قرآن
نسخ واحد است و نزد جهور نسخ نبود اما اگر قبول کردند زیرا که معارضه نیست و از اینجا حنفیه بسیار اخبار صحیح را
رو کرده اند بحسب مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن زیادت نسخ است و نسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست مثل دأطا و
قعیق فاتحه و صلوة و حدیث شاهد و غیره حدیث ایسان رقبه و اشراط نیت در وضو انتهی شوکانی گفته و اذا عرفت
ان نهی فائده فی نهی مسئله التی طالت دیو لها و کثرت شعبه ما ان علیک الخطب انتهی شانزدهم آنکه
خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت نسخ است برای ساقط از وی زیرا که ساقط در جملة عبادت واجب بود
بعده و جوبش از آنکه شش هجین خلاف نیست در آنکه هر چه صحت عبادت بروی او توقف نیست بخش نسخ آن عبادت
که انقل الاجماع الای و الفخر الرازی و خلاف بر مذاهب در نسخ چیزی است که صحت عبادت بران توقف بوده است
برابر است که جزو او باشد همچو شرط یا خارج از و همچو شرط هفدهم آنکه طریقی شناختن نسخ چند چیز است یکی آنکه
لفظش مقتضی الت تقدم کی تاخر دیگری باشد یا و ردی گفته مراد بقدم در اینجا تقدم در نزول است نه نکات زیرا که
عدت اربعة اشهر و عشره سابق است بر عدت حول در تلاوت با آنکه نسخ اوست و آخرین باب است بودن تصریح در
لفظ نسخ بجزیره و دلالت میکند بر نسخ کفوله فقال ان خلف الله عنک و زیرا که مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر دکه است
و مثله قوله تعالى اشفقتم ان تقبلوا باین یکدی بخو که صدق فایده دوم آنکه نسخ از نسخ بقول فی صلی الله علیه و سلم
معلوم شود و چنانکه بفرماید که این نسخ است و آن منسوخ یا آنچه درین معنی است که تو که گفت میبایست که عن یارة القبور
الافرو و ما سوم آنکه از فعل آنحضرت معلوم شود همچو رحیم ما غرو عدم جلدش که این فی نسخ قول اوست التیثب
جلد مائه و رجه بالجملة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این نسخ و آن منسوخ است مانند نسخ صوم یوم
بصوم شهر رمضان نسخ حقوق متعلقه بالایجاب کوة در گشتی گفته و مثل اوست حدیث فلول صدقه که آنحضرت صلی
علیه و سلم در آن امر باخذ صدقه و شرط مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث و این دل است
بر نسخ وی انتهی و مذاهب چهارم نیز همین است که اجماع صحابه از ادب بیان نسخ و منسوخ است بجمیع آنکه صحابه
تقدم یکی از دو حکم تاخر دیگری نقل کنند زیرا که اجتهاد را در وی مدخلی نیست این معانی گفته این واضح است چون
هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل آحاد است پس در وی خلاف است قاعنی در تقرب خبر بعد
قبول می کرده و صفی بهندی آنرا از اکثر اهل علم نقل نموده زیرا که متضمن نسخ متواتر یا آحاد است آن جائز نیست و قاضی
عبد الجبار گفته مقبول است این السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از این انحصار آورده که
وی گفت معتبر نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل حج و معارضه پیشه زیرا که نسخ متضمن
رفع حکم و اثبات حکم مستقر در عدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم است پس معتقد در آن نقل و تارخ است نه رای و اجتماع

و در مردمان میان دو طرف لقیض اند بعضی گویند اخبار آماد عدول در نسخ مقبول نیست و بعضی متسایلیکن گفتند
بقول مسعودی مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول است انتهی ششم نگه یکی از دو حکم شرعی باشد و دیگر موافق عبادت پس
شرعی ناسخ عادی خواهد بود بخلاف للقاضی الی بک و الغزالی و نیست حدیث سن صحابی و تاخر اسلام و از دلائل نسخ
و در صورت معلوم نشدن ناسخ از منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف است منعم بن الحاجب آمدی گویند
اگر افتراق هر دو با تقدیر جمع دریافت شود پس نزد من این تصور الوقوع نیست اگر چه قومی آنرا جایز داشته است و تقدیر
وقوع واجب وقف است از عمل بر اجدهای تأخیر میان هر دو اگر ممکن باشد و همین حکم در چیزی که هیچ ازینها در این علوم نشده است
باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مصحف مجید *

باب اول در بیان نسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مضحک و عجیب *

سوره فاتحه این سوره دو بار فرود آمده باری در کله مکر سوره باری در مدینه منوره حرمه الله تعالی و در و کله
ناسخ است و نه منسوخ زیرا که اول او ثنا است و آخر او دعا سوره البقرة در ظاهر اقوال مدنی است و بطبع
در تفسیر خود گفته نازل شده است در مدوشتی و اول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه و انفقوا يومئذ
و جمعوا فیها الی الله که آخر آیت است در نزول از آسمان و روز نحر در حجه الوداع بنی فرود آمده و همچنین
آیات ربانیه آخر چندی است که از قرآن نازل گشته انتی و درین سوره نزد بعضی شش آیه منسوخ است و نزد بعضی
سیجده و نزد بعضی سبت و شش و نزد بعضی زیاده اول و میثاقنا هم ینفقون و انفقوا هم
د زقنا که و مانند آن گفته اند منسوخ است بایه زکوة و سیوطی در اتقان احکامش کرده و گفته بلکه باقی است
چرا اول خبر است در عرض ثناء بر انفاق و آن صالح تفسیر زکوة و با انفاق بر اهل و در امور و بهیچ امانت
و اضافت است نسبت در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقه واجب است و در حدیث است و محل آیه ثانیه بر زکوة صحیح است
و بدان و در تفسیر کرده اند انتی و باین فته است ابن عباس قتاده و ابن سعید و ضحاک گفته تقرب می جستند ایشان بفقرا
بسوی خدای تعالی بر قدر بسیار و جهد خود پس فرود آمده فرائض صدقات در سوره برات و آن ناسخ مبین است
شوکانی در فتح القدر یافته کرده که مختار ابن جریر عموم آیت است در زکوة و صدقات و همین است حق بدوین
میان نفقه بر اقارب و غیر ایشان میان فرض و نفل و عدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بران نام اتفاق است
مشترک جمیع است با تم اشعار انتی دوم ان الذین امنوا و الذین هادوا و النصارى و المشککین
من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فانهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم
و لا هم ینزفون گفته اند منسوخ است بایه و من یتبع غیر الاسلام یدینا فلن یتقبل منه و هو
فی الاخره من الخاسرین و باین فته است ابن عباس ضعیف الله عنه که از خبر عه ابن جریر و ابن ابی حاکم
و ابو داود و فی الناسخ و المنسوخ شوکانی در فتح القدر گرفته مراد بایمان درین آیه چندی است که بیان کرد آنرا
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جواب سوال جبریل علیه السلام و آن ایمان است بخدا و ملائکه و کتب و رسل او و خیر
قدر و تصدق میشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلام پس هر که ایمان نیار و محمد صلی الله علیه و سلم

و نه بقرآن پس نیست وی موسی هر که باین برد و ایمان آورده وی مسلم مومن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس
باقی نمانده انتی در این معنی آیه مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیه نانی است که آنرا ناسخ قرار داده اند سوم و قول
لِّلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی بکرمیه جا هد الکفار و المنافقین و اغلظ
علیکم و سیوطی در اتقان گفته که این احصاء تقلید کرده است نسخ این آیه را زیرا که آن حکایت اخذیثاقت
که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد و نیست نسخ در آن انتی و گفته اند مراد بقول حسن کلمه توحید است
و قیل صدق است و قیل امر بمعروت و نهی عن المنکر است و شوکانی گفته ظاهر آنست که مختص بنوعی معین است
بلکه بر هر چه صادق آید که آن حسن است شرعاً صادق این آیه باشد انتی چپا رم و ذکر کثیر مومن اهل
الکتاب کو بر ذ و نکو مومن بعد ایمانیکو کفار احسداً امین عند انفسهم مومن بعد
ما تبین لهم الحق فاعفوا و اصفو حتی یأتی الله یا مریا مگویند منسوخ است بآیه قاتلوا
الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر قاله ابو عبیده و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و
در دلائل از ابن عباس درین آیه و در آیه و اخرض عن المشرکین و نحو آن روایت کرده اند که گفت این
منسوخ شده است بآیه مذکوره و آیه و اقتلوا المشرکین حیث و جدن ثمومهم و اخرج ابن جریر
عن السدی نحوه و بنحو و الله المشرق و المغرب فاینها تواتر و افکر وجه الله گفته اند منسوخ
بآیه قول و جهک شطر المسجد الحرام و جمعی از مفسرین گفته اند منسوخ بلکه درباره نماز فصل
در سفر است یا برای توضیح نماز یک پیش از استقبال کعبه بسوی خمره گذارده بودند فرد آمده در جواب طعن یهود
اگر نماز بسوی خمره حق بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق است استقبال خمره باطل بود و آن نماز را
لا طائل شئ ان الذین ینکفون ما انزلنا من البینات الهدی من بعد ما بیکنا
لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ اُولَٰئِكَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَ یَلْعَنُهُمُ الْاِنْعٰمُ گویند منسوخ است بآیه هتایت
یعنی لا الذین تابوا و اصلحوا و ینکفوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم
و این در حقیقت از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و ابن العربی عتبات تجرید این قسم آیات که باستانها
یا فایات خاص شده اند نموده آنها را جدا ساخته است سیوطی گفته هر که اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده
شوکانی گفته درین آیه اخبار است بآنکه کاتم وی ملعون است و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند اخبار یهود
و در بیان نصار استند که امر محمد صلی الله علیه و سلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک بیان ما واجب
و همین است راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ است نه خصوص سبب اچنانکه در اصول تفرشده پس بر تقدیر فرض نوال
در حق یهود و نصار اهم منافی تناول این آیه برای هر کاتم حق نیست الا الذین تابوا استثناء است از تابیین
و صلیحین فاسد اعمال خویش و بینین کتاب الله و سنن رسول وی انتی هتتم انما احرم علیکم البینه
والدم و الحذر و ما اهل به لغیر الله گفته اند منسوخ است بسبب که در آن بعضی سبب و بعضی ماحلال

این نیز از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و او خالش در این خطاست شوکانی در فتح القدر گفته مخصوص
 عجم بمثل حدیث اصل این است و مان آخره احمد و ابن ماجه و الدارقطنی و الحاکم و ابن مردویه و ابن عمر
 مثل حدیث جابر و غیره ثابت است در صحیحین با قول می سبحانه و تعالی اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ بِسْمِ اللَّهِ
 ریحانیه برست نه دیده بحر و رفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات بحر چه زنده و چه مرده و بعضی بحر
 نه مشایخ حیوان محرم برست و ابن حبیب در خنزیر آب توقف کرده و ابن قاسم گفته من از ان بر سیرت منم
 حرام نمیگویم و بر حرمت هم اتفاق علماست و در آیه دیگر دم مسفوح آمده پس طلق محمول شود بر مقید زیرا که
 نه بخلو و بطم باشد حرام نیست قرطبی گفته باجماع و عایشه رضی الله عنها روایت کرده که وی می بخت لحم را پس عایشه
 صفور بر دیگر از دم و بخور و از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و انکار می نمود انتهی شتم یا یحییٰ الذین اصحاب
 کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتْلُ بِالْحَرْمِ بِالْحَرْمِ بِالْعَبْدِ وَالْكَافِرِ بِالْكَافِرِ بِالْكَافِرِ بِالْكَافِرِ
 منسوخ است بآیه آن النفس بالنفس قاله ابن عباس و الشعبي و قتاده و سعید بن المسيب و النخعی و گفته اند بآیه
 وَمَنْ قَتَلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ط و حسن و عطاء
 و عکرمه و عمر بن عبد العزيز گفته که این آیه حکم است نه منسوخ تقریرش آنکه مفهوم قول وی الانشی بالانشی آنست که
 ذکر عوض انشی کشته نشود و این منسوخ است بآیه مذکوره و همچنین مفهوم قول وی العبد بالعبد آنست که مقتول
 محرم بعد و این نیز منسوخ است زیرا که اسراف است همچنین قتل کافر بمسلم شوکانی در فتح القدر گفته جمهور استلال
 کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود و بعد و مذموب ابو حنیفه و اصحاب و و ثوری و ابن ابی لیلی و داود و قتل حر بعد
 قرطبی گفته و مروی است این از علی و ابن سعد و و باین قائل اند سعید بن المسيب ابراهیم نخعی و قتاده و حکم بن علقمه
 و استدلال ایشان بآیه النفس بالنفس است و جواب داده است جماعه اول ازین استدلال بائکه قول وی
 سبحانه الح بالحر و العبد بالعبد مفسر قول وی است النفس بالنفس نیز گویند قول وی و کُتِبَ عَلَيْكُمْ
 فیهم کفیه آنست که این حکایت چیزی است که او تعالی برای بنی اسرائیل در تورات مشروح کرده بود و بخلاف آنکه جماعه آخر
 این حدیث است المسلمون تنکافوا داؤهم و جوابش آنست که این حدیث محمل است بآیه مسبین لیکن میگویند که آیه الح
 بالحر و العبد بالعبد دال است بمنطوق خود بر قتل محرم و عید بعد و نیست در وی ادالت بر آنکه کشته نمیشود و حر
 مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده است بمثل این مفهوم او را قول بدان در اینجا هم لازم است و هر که اخذ بان نکرده
 او را قول باین مفهوم لازم نیست و بحث درین سکه در علم اصول محرم است و استدلال کرده اند باین آیه قاتلین
 قتل مسلم کافران اهل کوفه و ثوری است زیرا که حرمتنا و کافرست همچنانکه متناول مسلم است و همچنین عید و
 متناول کافران مثل متناول مسلم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس بالنفس چه نفس صادق است بغير نفس
 و مسلم و مذموب جمهور عدم قتل مسلم کافرست و دلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم کافرست آنست که
 مراد هر دو آیه است و بحث دران طویل است استدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانی و تقریر کرده اند

بر آن مبتل آنچه گذشت موقوفی که اولیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد بهرند و باین قائل است مالک و شافعی
 واحد و لاحق و ثوری و ابو ثور و رفته اند و قبول مرد زن بی زیادت در دیت و همین است حق و بسط بحث در
 شرح متقی است **لَبَّيْكُمْ عَلَيَّكُمْ** اِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
 وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ گفته اند منسوخ است بآیه میراث و قبیل محدث لا وصیة
 لوارث و قبیل باجماع حکاه ابن العربی و رفته است منسوخ وی ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ضحاک در فور کبر گفته گویم
 بلکه منسوخ است بآیه **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِهِ لِلَّذِي هُوَ أَحَدُكُمْ** و حدیث مذکور بین اوست انتهی و طائوس و قتاده و حسن و
 غیر هم گفته منسوخ نیست بلکه مکرر است جمع میان وصیت میراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که حکم است
 یا منسوخ جماعتی بدان فته که حکم است و گویند آیت اگر چه عام است لیکن معنی او مخصوص است و مراد بدان از والدین
 کسانی اند که وارث نمیشوند یعنی مادر و پدر کافر و یکدیگر در حق است و از اقربین سوای ورثه ابن المنذر گفته اجماع کفر
 هر که یا در گرفته میشود از وی از اهل علم بر آنکه وصیت برای مادر و پدر و قریبان که وارث نیستند جائز است و بسپار
 از اهل علم بدان رفته که منسوخ است بآیه میراث با حدیث مذکور و صحیح کرده اند از بعض اهل حدیث مروی است بغیر
 یک وجه و بعض اهل علم گفته اند که وجوب و منسوخ شده و ندب و باقی است و این مروی است از شعبی و نخعی مالک انتهی
وَهُمْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ گفته اند منسوخ است بآیه
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَسْبَغَ لَكُمْ الْخِطُّ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخِطِّ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ یعنی
 نصایح البیاض اطعام صوم باکل و شرب جماع تا عشاء آخره می برداختند و چون میخفتند تا مغرب روز دوم همه این
 چیزها بر ایشان حرام بود و همچنین در اسلام تا آنکه حق تعالی از ایشان اسماک در شب برداشت شوکانی گفته
 مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته شده که قدر صوم و وقت اوست چه وی تعالی بر یهود و نصاری صوم و رضا
 فرض کرده بود اینها آنرا تغییر ساختند و گفته شده که وجوب است یعنی بر ارم سابقه صیام واجب بود و گفته شده صفت
 یعنی ترک اکل و شرب بخوان پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین است صوم رمضان چنانکه برین
 قبل ایشان نوشته بود و بر تالی آنکه واجب کرد بر ایشان اسماک از فطرات چنانکه بر آنها واجب کرده بودند انتهی
 و درین صورت نسخ آن متعین نمی تواند شد و لهذا سیوطی در اتقان زیر کرمه اُحِلَّ لَكُمْ لَيْكَةَ الصِّيَامِ الرَّفَقَةُ
 گفته این اناخ **كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ** گویند زیر که مقتضای او موافقت است در تحریم اکل و شرب
 بعد نوم ذکر ابن العربی و حکایت کرده که آن منسوخ بسنت است انتهی در فور الکبری گفته تشبیه در نفس وجوب است پس
 منسوخ نباشد بلکه تفسیر چیزی است که نزدیک ایشان قبل شرع بود و بنیام و لیلی بر آنکه شروع کرد این را آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم برای آنها و اگر تسلیم کنیم پس بسنت باشد انتهی یا ز **وَهُمْ كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ**
فَدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ كَمَا كَتَبَ گفته اند
 منسوخ است بآیه **فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ** فليصمه او تعالی برین است صوم رمضان فرض کرد

و تخیر کرد ایشان اسیان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم و تخیر را بایه مذکور
منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التبعین واجب ماند جز مرض و مسافر سیوطی در اتقان گفته قیل منسوخ است
بایه مذکور و قیل محکم است و لا متقدروا در فوز الکبیر گفته و جدی گریست یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیعون
الطعام فذیه بی طعام مسکین پس در وی اختصار قیل الذکر است زیرا که مقدم در رتبه است و ذکر فرمود ضمیر را
بجهت آنکه مراد بقدیه همان طعام است و مراد بدان صدقه فطر است و او تعالی ام صیام را درین آیه معتدب صدقه کرد
چنانکه آیه ثانیه را معقب بتکبیر است عید فرمود انتی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در فتح القدر نوشته
اختلاف کرده اندایل علم درین آیه که محکم است یا منسوخ گفته شد منسوخ است و در نصت در ابتدای فرض صیام نبوت
آنکه بر ایشان شایق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز میخورانید صوم نمی بخاد با وجود طاقت بعده منسوخ شد
و این قول حمزه درست و از بعض اهل علم مروی است که منسوخ نیست بلکه خصت است برای شیوخ و عجماء خاصه قتی
طاقت صیام بدون شقت نداشته باشد و این مناسب قرات تشدید است ای یکفونه و نسخ این آیه نزد حمزه و قوله
فمن شهد منکم الشهر فليصمه محکم است در مقدار فدیة تلافی است گفته اند هر روز صاعی از غیر گندم بدهد یا نیم صاع
از گندم و گفته اند یک مد فقط و منسخ قائل است ابن عباس و بخاری و مسلم از حدیث مسلم بن الماکوع آورده اند که چون
این فرود آمد علی الذین یطیعونهم که میخواست روزی نهاد و هر که میخواست افطار میکرد و فدیة میداد پس فرود آمد
بعد وی این آیه فمن شهد منکم الشهر فليصمه فليصمه یعنی این نسخ است و ابن جریر از علی بن ابی طالب روایت
که این آیه در حق کلان سالی است که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مسکینی را طعام بخوراند
و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و دارقطنی و بیہقی آورده اند که ضعیف ما توان شد انس بن مالک از صوم یک سال قبل
از فوت خود پس جنبه از شریطیاری ساخته سی مسکین را طلبید و طعام خوراند و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی
از ابن عباس آورده اند که وی ام ولد حامل یا مرضیه خود را گفت تو بمنزله کسی هستی که طاقت صوم ندارد در بست طعام
و نیست قضای تو و هم عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی از ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دخترانش که حامل بود او را
از صوم رمضان بپس گشت افطار کردند و هر روز مسکینی را بخوراند و مثل این از جماعه از تابعین مروی است انتہی میر غلام
از ابوبکر امی در آثار الکرام نوشته اند که میطفیل محمد بن ابی بکر امی میفرمودند در حبشی که من علامه حرم میر عبد الجلیل بلکامی
با که آباد فقیه و در مجلس نواب فضائل خان اول مرتبه وارد شد می نواب با جماعه فضلا نشست بود اتفاقا در آنوقت
از زبان نواب برآمد که روی علی الذین یطیعونہ فدیة طعام مسکین بعضی مفسران که تقدیر کرده اند بخاطر
توجیهی گذشته که بی تقدیر که معنی سلبی پیدا شود یعنی از باب افعال است بمنزله افعال برای سلب هم آمده و میطفیل
بمعنی لا یطیعونہ است حاضران لب تحسین و اگر ندان گفتیم اگر امر شود در فی التماس کنیم نواب اجازت داد و گفت این
توجیه بنایت مستقیم است بشرطیکه معنی سلبی در اطاق مسموع باشد چه بمنزله سلب در باب افعال سماعی است نه قی
تفسیر فخر الدین از بی و کشاف و بیضاوی و دیگر تفسیر و از کتب لغت صحاح جوهری و قاسوس و غیرها ملاحظه کردند

هیچ جا معنی سلبی درین ماده بر نیامد لکن ادا انصاف داد و گفت اعتراض شما بجا است باین تقریب که مجبوری نبود
 و مراد علامه در ادراک رفاقت خود گرفت این حرف و اهل تحصیل است بعد از آن که بر تفاسیر دیگر عبور دست و اهل علم
 که شمس المایه برین است که همزه اطلاق همزه سلب است و بعضی علما توجیه و راستخس داشته اند بعضی دیگر اعتراض
 متوجه ساخته اند و باین دلیل عدم نسخ آیه راجع است بر نسخ موافق توجیه صاحب فوز الکبیر و قول فیل جمع
 از صاحب و اسد اعلم و از هوسم قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تقتلوا
 گفته اند منسوخ است بآیه قین اعتدای علیکم فاعتدوا علیکم بمثل ما اعتدای علیکم و بقوله
 قاتلوا المشرکین کافه یعنی در آیه اول منع کردند از اضرار علی الاطلاق و در ثانی مباح ساختند باعتدال
 بر وجه کافات پس ثانی نسخ اول باشد شوکانی در فتح القدر گفته نیست خلاف میان اهل علم در آنکه قتال منسوخ بود
 قبل هجرت بقوله قاعف عنهم و اضحهم و قوله و احجمهم کجرا اجمیلا و قوله لست علیهم بمضطط
 و قوله اذفع بالینی همی احسن و بخوان باز آنچه در آن نازل شده است و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه فرمود
 ادر خدا بی تعالی بقتال فنان نازل شد این آیت و گفته اند اول آنچه فرود آمد قول و است اذن الذین یقاتلونکم یا الله
 ظلموا پس آنحضرت بعد نزول این آیه قتال با مشرکین و کف از کاف میگردانید تا آنکه فرود آمد آیه اقتلوا المشرکین
 و قوله تعالی و قاتلوا المشرکین کافه جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم باعدی صبیان و نساء
 و در میان خویشان اند و این آیه را حکم غیر منسوخ قرار دادند و مراد باعتدال از یک اهل قول اول مقاتله کسانی است که
 قتال میکنند از طوائف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل بسوی قتل غیر مستحق القتل است منجمله
 مذکورین سیر هوسم و لا تقتلوا هم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوا کفریه فاقاتلوا کفریه
 قاتلوا هم کذا لک جزاء الکفرین گفته اند منسوخ است بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
 یعنی در آیه اول نهی کرده بودند از قتال با کفار و در حرم مگر آنکه ابتدا کنند آنها بقتال بعده حکم تحریم منسوخ شد قتال
 با آنها ابتدا هر که باشد و هر جا که باشد مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که
 بآن فیه حکم است و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد از آنکه تعدی کند که ام متعدی بقتال اندران که در صورت
 دفع وی بمقتله جائز است و همین مستحق و گریه ای گفته منسوخ است بآیه مذکوره و جوابش آنست که جمیع سیالین
 هر دو مکان است مبنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم و مؤیدا است قوله صلی الله
 علیه و سلم انما لم تحمل لاحد قبله و انما احلت له ساعه من نهار و این وصحیح است و احتجاج کرده اند قائلین
 بنسخ بقول وی صلی الله علیه و سلم برای این خط و وی تعلق بود با ستار کعبه و جوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شد
 که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم حلال ساخته بود چهار هوسم فان انتهوا فان الله
 عفو رحیم یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و در گذرید از قتال ایشان گفته اند منسوخ است
 بآیه سبیت شوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتال شما و در آیند در اسلام پس شما هم گذرید از قتال

هرگز از شرک و پرستیده ویرانده قتل و حلال نیست انتی و برین تقدیر غیر منسوخ است و هو الحق یا نروم
 و لا تخلقوا ذر و سکر حتی یبلغ الیهدی محله گفته اند منسوخ است بقوله فمن کان منکم
 قریضاً او یه اذی من زایسه فقد یه من صیام او صدقه او تسک یعنی در آیه اول کفری
 از خلق پیش از رسیدن به یحیی وی و در آیه ثانی برای بیار و صاحب اذی سبش کردند بفرموده حق اینست که
 آیه مذکوره از جنس مخصوص است کما رواه ابو داود و عن ابن عباس نه از باب منسوخ و شمار کردن او در
 منسوبات خطاست نشانروم یسئلونک ماذا اینفقون و تل ما آنفقتم من حیث
 فیلو الدین و الاقرین و الیتیم و المساکین و ابن السبیل گفته اند منسوخ است بآیه که در
 سوره بقره است انما الصدقات للفقراء و المساکین یعنی در آیه اول امر کرده بودند بانفاق و صدق
 بر والدین اقربین بعده در آیه ثانی مصرف زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب کوة منسوخ شد بلکه وجوب
 هر صدقه بکوة منسوخ گشت چنانکه هر صوم بصوم رمضان هر قرآن باضحیه و حق اینست که این نیز از باب نسخ
 بلکه آیه ثانی مفسر است شوکانی گفته سوال از انفاق بود که چیست جواب بیان بصراف دادند و گفته اند ما
 بیان ما اینفقون است و آن هر خیر است که بکنند و گفته اند که سوال کردند از وجوه هر که در انفاق کنند و این جمله
 ظاهر است هر چند یسئلونک عن الشیء الحرام قتال فیہ گفته اند منسوخ است بقوله
 و قالو المشرکین کافه اخر صابن جریر عن عطاء بن یسیر یعنی در آیه اول قتال با کفار در شهر حرم ابتداء
 حرام کرده بودند و آن را حرام و یقعد و ذبح و محرم است بعده آنرا در حل و حرم مباح کردند قاله ابن عباس سفیان الثوری
 و لیکن در فروع الکبیر گفته این آیه دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکه دلالت بر تجویز او از قبیل تسلیم علت و انما مایع است
 پس معنی او آنست که قتال در شهر حرام کبیر شدیدیست ولیکن فتنه اش از دست پس جائز باشد در مقابل او و این
 توجیه ظاهر است از سیاق می که لا یخفی انتی و شوکانی در فتح القدیر گفته معنی آیه نیز جمهور آنست که شما ای کفار قریش
 قتال با ما در شهر حرام ام عظیم می دانید حال آنکه آنچه شما میکنید از صد سبیل خدا و صد از مسجد حرام و میرا اسلام
 و اخراج اهل حرم از حرم اکبر است در جرم و اثم نزد خدا و سبب نزولش شاید این معنی است زیرا که این سوال از ایشان
 بر طریق انکار بود از آنچه واقع شد از سر پی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد بفتنه کفر است یعنی کفر شما اکبر است از قتلی
 از ان سر پی واقع شد میگوید یسئلونک عن الحکم و المیسر قل فیہما اکبر و کبیر و منافع
 للتکسیر و انهم ما اکبر من نفعی ما گفته اند منسوخ است بآیه حیث من عمل الشیطان فاجتنبوا
 یعنی در آیه اول فرموده که در غارتهم و نفع هر دو است و تصریح بر تحریم نکرد و بعده در آیه ثانی امر فرمود باجتنب از ان
 و در آخرش گفته فجعل الله منتهی قیاس یعنی باز آینده از بیع و شرب و اتخاذا و پس معلوم شد که اول منسوخ
 بشانی واحد و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابو داود و ترمذی و صحیح و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم
 و حاکم و صحیح و ضحیا در مختاره از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت اللهم بین لنا فی انحر یا نا

شافیا فانه مذنب بالمال والعقل فليس نازل شديداً مذكوره يعني يسا لوكنت عن الخمر والميسر الخ ليس منسوخه
وقرأت كرهه شديداً بروي آيه او كفت اللهم بين لنا في الخمر بياناً شافياً پس آيه ديگر كه در سورة نساء است فرود آمد يعني
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ أَوْ أَنْتُمْ سُكَارَىٰ بِسْ نَدَامِكُمْ وَأَنْتُمْ خَائِفُونَ وَتَقْرَبُونَ مَزَاجِيرَ ذُنُوبِكُمْ
بصلوة مست وعمر اطلبیده بروي آيه بروي بخواند وي كفت اللهم بين لنا في الخمر بياناً شافياً پس آيه ديگر كه در مانده است
نازل شد وعمر اطلبیده بروي بخواند چون بقوله قل أَنْتُمْ مُنْتَهَوُونَ ○ رسيد عرفت انتهيذا انتهيذا والبيان
از انس آورده كه گفت ابوهمام بن فوشيد خمر را پس فرود آمد اين آيه پس گفتم بنوشيم از ان آنچه نفع دهد ما را پس نازل شد
در مانده است إِنَّهَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ الْبَاطِلُ لَيْسَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَدْ أُذُنَ الْفَاسِقِينَ فِيهَا لَمَنِعٌ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرَ ظَالِمٍ فَعَلَىٰ يَدَيْهِ إِسْمُهَا وَأَيْسَرُ
نحوه بود و آيات ديگر كه مفسري باشند والله اعلم نوزدهم بسم الله الرحمن الرحيم مَا ذَا يُؤْفِقُونَ
قُلِ الْعَفْوَ كُونُوا مِنْهُمْ وَلَا تُؤْمِنُوا بِهِمْ وَلَا يُغْنِ عَنْهُمْ شَيْئاً إِنَّ أَصْحَابَ النَّارِ هُمْ أَكْثَرُ وَأَمَّا الَّذِينَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ كَانُوا بِإِيمَانٍ فَإِنَّهُمْ يَخْلَعُونَ
واین شاق بود بر آنها پس منسوخ شد بآيه جَدَّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَآيَاتِ
صریح است در ایجاب كوة و محمل است در قدر واجب قدر موجب فیه و بیان كه در آنرا است با وضوح بیان كه در
وفضله ابل و بقره غم و زرع شوكانی گفته عَفْوُكُمْ أَنْتُمْ كَمَا سَمِعْتُمْ وَأَمَّا الَّذِينَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ كَانُوا بِإِيمَانٍ فَإِنَّهُمْ يَخْلَعُونَ
انچه فاضل باشد از حجاج شما و مشقت نبود در ان جا نهامی شمار اتفاق كنید و گفته اند انچه بفرزاید از نفع عیال
و جمهور عمل گفته اند كه مراد نفقات تلوع است و گفته شده كه این آیه منسوخ است بآیه زكوة مفروضة گفته اند حكم
و در مال حق است سواي زكوة اتنی و همین است راجع بتم و لا تَكُونُوا الْمُشْرِكِينَ كَاتِبٌ حَتَّىٰ يَبْقَىٰ مِنَ الْكُفْرِ
منسوخ است بآیه كه در سورة آمده است قُلِ الْمُحْسِنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْسِنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ الَّذِينَ أَوْفُوا بِمَا عَاهَدُوا
مِنْ قَبْلِكُمْ شَوْكَا كِيفِيَّةٍ دَرِينِ كِتَابِ نَهِي است از تخط مشركات و مراد بدان وثقات اند يعني بت پرست گفته اند
حام است كتابيات را زير كه اهل كتاب شرك اند قَالَتِ الْيَهُودُ دُعَاؤُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ
بْنُ اللَّهِ وَاتِّخَافُ كَرِهَ اند اهل علم درین آیه كه هر يك گفته درین آیت او تعالی كجای مشركات حرام گردانیده و كتابيات
منجمله آنها هستند پس آمده آیه مانده و خاص كه كتابيات را زير عموم و این محلی است از این عباس ق مالك سفیان
بن سعید و عبد الرحمن بن عمر و از اعمی و گروهی بآن رفته كه این آیه ناسخ آیه مانده است و حرام است كجای كتابيات
و مشركات و این یکی از دوقول شافعی است بدان قائل است جماعتی از اهل علم و جوابش آنست كه سورة بقره اول چیزی
كه نازل شده و مانده آخر چیزی است كه فرود آمده و قول اول راجع است و قائل است بآن عثمان بن عفان طلحه و جابر
و ضیفه و سعید بن المسيب سعید بن جبیر و حسن طائوس و عكرمة و شعبی و حنبل چنانكه بخاس و قریبی از ایشان حكایت کرده اند
و هم حكایت کرده است آنرا ابن منذر از نكودین و زیادة و عمر بن الخطاب او كفت صحیح نیست از هیچ كی از اهل
كه دوی آنرا حرام کرده باشد و بعضی اهل علم گفته اند كه لفظ مشرك متناول اهل كتاب نیست لقوله تعالی مَا يَوْزُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ أَنْ يَأْتُوا عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَقَالَ

لَوِ كُنَّا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ وَبِفَضْلٍ عَمُومٍ لَفُظٍ مُشْتَرِكٍ فِيهِ تَوْحِيدٌ
 بآیه مائده كما قد مرنا انتهى بسبب كمال المطلقات يترك بصن يا نفسهن ثلثة في قوله ولا يحل
 كهن أن يكمن ما خلق الله في أرحامهن أن كن يفتن من بالله واليوم الآخر فبعضوا لهن
 الحق بردهن في ذلك أن أرادوا إصلاحا كونه نسخ است بآیه الطلاق مؤنان فامسككم
 بعزوف أو تسريح أي احسان یعنی در ابتدای اسلام رجوع میکرد شوی و نکاح مینمود بآیه طلاق ثلاث
 وربع و زیاده بر آن چون آیه نانی فرود آمد حکم نکاح و حجت مذکور نسخ شد حال زوج رانی رسد که او را برنی گیرد و تا وقتی که
 زن نکاح نکند یا دیگری نکند و او بعد دخول نکند و درین حکم نکاح بعد یک طلاق و دو طلاق باقی ماند و بعد سه طلاق
 نسخ گشت و نزد گریهی این آیه نسخ نیست زیرا که لفظ مطلقات عام است از مطلقه ثلاثه و غیره و پس قوله الحق
 بردهن در حکم تخصیص باشد برای عموم قوله و المطلقات تیر بصن همین است راجع بسبب دوم و لا یحل
 لكم أن تأخذوا ما أنکثتموهن شیئا گویند نسخ است بقوله لا تأخذوا ما أنکثتموه شیئا
 حد و الله یعنی در آیه اول که در باب غلبه و دست تحریم خدا مال از آنها بیان فرمودند بعد آنرا بتجلیل
 نسخ نسخ ساختند و لیکن در حقیقت این آیه از باب استثناست نه از باب نسخ پس شمارش در نسخات خطا باشد
 حاصل آنکه زوج رانی رسد که آنچه زن خود داده است از هر وجه مضاد بگیرد اگر آنکه برسد از اقامت حد و خدا که بر آن
 شوی یا نوی مقر که دست و وفا بر آن برایشان واجب نموده از حسن عشرت و طاعت که درین صورت اگر مرد چیزی از
 زن گیرد یا زن چیزی بآورد و باینکه آن شخص خود را از نکاح برادر مضایقه نیست و این قلع است و جمهور بسبب
 جوازش گفته و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و این منتهی از بعضی اهل علم حکایت کرده که حلال نیست و آنچه از زن گرفته
 و بجز کرده نشود بررد نمودن آن شوکالی گوید این قول در غایت سقوط است و محلی است از بکر بن عبداللہ ثمالی که گفتی
 این آیت نسخ است بقوله تعالی فی سورة النساء و انه اذا طهر استبدال زوج مکان زوج و آیت
 اخذوا ما انکثتموه شیئا تاخذوا منه شیئا تا و انما مبینا و این قولی خارج
 از اجماع است و نیست تنافی میان هر دو آیت و اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه چون بطلبه زوج از زن زیاده بر آنچه
 بوی داده است از هر وجه و وی بدان اضی گردد آیا جائز است یا نه پس ظاهر قرآن در جواز است بنا بر عدم تقیید آن
 بقدر معین و باین قابل است مالک شافعی و ابو ثور و مروی است مثل آن از صحابه و تابعین و طاووس و عطاء و احمد
 و سحن گفته جائز نیست انتهى بجه در جوازش احادیث بسیار از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده و هو الصواب
 و الله اعلم بسبب سوم و الوالدات یرضعن اولادهن حکایت کرده که اگر کسی از او بگوید که او را از او
 آن یثیر الی صناعة گویند نسخ است بآیه فان اراد اصلاحا عن تراض و ما و تشاور فلا جناح
 علیهما یعنی درین آیه نسخ اولین کالمین است اما صحیح آنست که این از باب استثناست نه از جنس نسخ و مؤید
 اوست قوله لمن اراد ان یثیر الرضاعة شوکالی گفته درین لفظ دلالت است بر آنکه از اصاح اولین مجتهدین

بلکه تمام است و جائز است اقتضای برکت از آن و لهذا فرمود پس اگر خواهی از فصل صبی از نذی پیش از دو سال
گناه بر ایشان زیرا که او تعالی بدت جولین امقید با تمام رضاعت فرموده پس چهارم و الذین یبیحون
منکم و یدرون از و لجا و صیغه لا و از جهه مناعا الی الحوال گفته اند منسوخ است بآیه
یکتر یصن یا نفیهم از بعه اشهر و عشی که در آیه اول حکم یکسال بود و در آیه ثانی حکم چهار ماه
وده و وز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ در اینجا مقدم است بر نسخ در تلاوت و متأخر است در حکم در اطلاق گفته
و صیت منسوخ است بمرث و سکنی ثابت است نزد قومی منسوخ است نزدیک دیگران بحديث و لا سکنی است
در تفسیر نوشته این منسوخ است چنانکه گفته نزد جمهور مفسرین مکن که چنین گویند مستحب یا جائز است میت را و است
و واجب نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین است ابن عباس و این توجیه ظاهر است از آیه انتهی تشوکانی
در فتح الله گرفته اختلاف کرده اند سلف و آنگاه سقیم ایشان اند از مفسرین همین آیه که حکم است یا منسوخ
جمهور گویند منسوخ است بهر آنکه بعه اشهر و عشی را و وصیت که در آن مذکور شده منسوخ است یا بخرم و فیما
خدا برای زنان از میراث و این خبر از مجاهد حکایت کرده که حکم است نیست نسخ در آن چهار ماه و ده روز برای عدت است
و هفت ماه و بیست شب برای سکنی بموجب وصیت که برای آنما حق تعالی مقرر گردانیده و زن مختار است خواه سکونت
در وصیت و خواه بیرون و دو آیه عطیه و قاضی عیاض گفته اند که اجماع منعقد است بر آنکه حول منسوخ است و عدت او
پسین چهار ماه و ده روز است مقدار خرج عن مجاهد ما خرج ابی جری عن ابی جری فی منسوخ است و یحجم لا و آیه فی
الذین گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی اقتلوا المشرکین الذین حکیت و جد شو هم در آیه اول نفی
اگر که اخبار بر اسلام بود در آیه ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگر چه اگر با باشد تشوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه
بر قولها اول آنکه منسوخ است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر که عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشان را و بعضی
مگر بر اسلام و نسخ وی قوله تعالی است یا ایها الذین یحکمون الکفار و المشرکین و قال تعالی یا ایها
الذین آمنوا قاتلوا الذین یلقونکم من الکفار و یحیدوا فیکم غلظه و اعلموا ان الله
مع المتقین و قال سئل عن اولی باس شدید تغالی لهم او یسلمون
و باین فتنه اند اکثر مفسرین قول دوم آنست که منسوخ نیست نازل شده است در اهل کتاب خاصه و آنها اگر که نشوند
بر اسلام چون خواهند که خیریه دهند و باج گذارند بلکه مکره اهل اوثان اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام بیعت
و باین رفته است شعبی و حسن و قتاده و ضحاک قول سوم آنکه این آیه در انصار است خاصه قول چهارم آنکه هر که
اسلام آورده است زیر سیف او را مکره نگویید زیرا که اگر که در دین نیست قوانین جسم آنکه در حق اسیران اهل کتاب
وارد شده است که بر ایشان جبر بر اسلام نکنند این نیز گفته یعنی اگر که نکند هیچکس را بر دخول در دین اسلام زیرا که وی
روشن ظاهر است و دلائل و بر این آن جلی و واضح اند حاجت آن نیست که کسی را اگر که بر در آیه در آن کرده آید
بلکه هر که را خدای تعالی راه نماید و سینه او بران کشاده سازد و بصیرت او را روشن گرداند در آن و آیه بر تفسیر و بصیرت

از کار خود و مهر که را سبحانه نابدینا و کور سازد و مهر بر گوش و بصروی ز ندوی را و دخل مدین با کراه و قسم و جبر نیست
و این صالح آنست که قول ششم باشد و در کشاف و تفسیر این آیه گفته که جاری نکرده است و تعالی امر ایمان را بجز
و قسم بلکه بپیلان خاطر و اختیار و مثل دوست قوله تعالی و لو شاکرناک لآمن من من فی الارض کلهم
بجیعاً آفانت لکم الناس حتی یکونوا امم و مینین یعنی اگر سخنی است خدا قسم میکرد ایشان را
بر ایمان لیکن می این کار نکرد بلکه بنا بر امر بر اختیار نهاد و این صالح آنست که قول مفهم باشد و آنچه لایق اعتماد باشد
و وقوف نزدش متعین بود آنست که این آیه در سببی که از برای او نازل شده محکم غیر منسوخ است و آن این است
که چون فی را در انصار و ولدانی ز نیست با خود عهد می بست که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یهودی سازم
چون یهودی انصری حکم و وطن کرده شدند در ایشان و ولد و ابنای انصار بود گفتند یا پسران خود را نگذاریم پس
این آیه فرود آمد و آخر با بود و دو النسائی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و البیهقی فی این
و ایضا فی المختار عن ابن عباس و وارد شده است این قصه بوجه متعدده حاصلش همانست که ابن عباس
ذکر کرده باز یادست متضمن این معنی که گفتند انصار را ایشان که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن
دین حق است و فضل است از دین ما و چون الحال و تعالی دین اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت و هر دست که
آنها را با کراه دین بن حق در آیم پس این آیه نازل شد و آنحضرت فرزندان ایشان را خیر گردانید و اگر کراه بر اسلام
و این معنی آنست که بر اهل کتاب کراه بر اسلام نیست وقتی که بقای دین خود اختیار کنند و جزیره دهند و اما اهل حرب
پس آیه اگر چه شامل ایشان است زیرا که نکره در سیاق نفی و تعریفین مفید آنست اعتبار عموم لفظ را است
به خصوص سبب الیکم مخصوص شد این عموم بآیات و اوده و اگر اهل حرب از کفاره بر اسلام انتهی کلام الشوکا
رضی الله عنه نسبت و ششم و اشهد و الاذ اتبایعتم گفته اند منسوخ است بآیه فان آمن بکلمکم
بعضنا فلیؤد الذی اتفقن اما نه یعنی بر آیه اول اشهاد را واجب کرده بودند بر مباحثه درین
آزاد انداختند لیکن نزدیک شافعی و حنفی این آیه محکم است منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابت است و جواب الاذ
بر مباحثه اکثر مفسرین بر آنند که وجوبش نسخ پذیرفته و ندب استحبایش باقی است شوکا لی گفته اختلاف کرده اند
مردم در آنکه اشهاد واجب است یا مندوب ابو موسی اشعری و ابن عمر و ضحاک و عطاء و سعید بن المسیب و جابر بن یوسف
و مجاهد و اود بن علی ظاهری و ابن ابی ان رفته که واجب است و ترجیح داد از اطبری و شعبی و حسن مالک و شافعی و ابو حنیفه
و اصحاب ابان رفته که مندوب است و این خلاف میان ایشان در وجوب اشهاد بر بیع است بآیه و اشهدوا
اذ اتبایعتم نیست فرق میان این امر میان قول می و لا شئتم و اشهدتین من رجاء که پس لا تم
قالین و جواب آنرا در بیع قول بوجوبش در مدینه پس اگر امین باشد بعضی شام بعضی یعنی نزد صاحب حق بسبب
حسن ظن با و وثوق امانتش نزد وی و مستغنی بودن می از اشهاد بران بنا بر امانت پس باید که بدو متمسک یعنی درین
امانت را یعنی دین او را که بروی است انتهی و این ناظر است در عدم نسخ آیه و گفته اند که مدینه و مکه و آنجا که در آنجا

که اشهاد در این کافی است و گفته اند هر تملیعی که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ادفع است برای ماده خلاف و اقطع است
 برای مشتق از ان لم یست و هم و لست تبدوا ما فی أنفسکم او تخفوا یحاسبکم الله
 گفته اند منسوخ است بآیه لا یكلف الله نفسا الا وسعها یعنی در آیه اول محاسبه برخواطر قلوب بود
 چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات از آن ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف فوق الطاعه مرفوع شد در نور الکبیر
 گفته این از باب تخصیص عام است آیه متاخره مبین اوست یعنی مراد چیزی است که در نفسهای شماست از احوال
 و اتفاق نه از احادیث نفس که در وی اختیار نیست چه تکلیفی نباشد مگر در آنچه در وسع انسان است انتهى و برین
 تقدیر آیه مذکور غیر منسوخ باشد و شواکافی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر اقوال اول آنکه اگر چه و
 عام است اما مخصوص است بکتمان شهادت و کاتم محاسب است بر کتم او بر است که ظاهر کند بر مردم کاتم بودن خود
 برای اشهادت یا ظاهر نکند و این مروی است از ابن عباس و عکرمه و شعبی و مجاهد و مردود است بآنچه در آیت است
 از عموم لفظ و نیست صالح با آنکه آنچه متقدم است بر این آیه از منی از کتم شهادت مختص باشد بوی قول دوم آنکه آیه
 مذکور مختص است بآنچه طاری میشود بر نفوس از امور دائره بین الشک و الیقین و این قول مجاهد است این حقیقت
 تخصیص بآنخص است قول سوم آنکه محکم است و عام لیکن غلبه بر آنچه نفس است مختص بکفار و منافقین است و این
 طبری از قومی حکایت نموده و این نیز تخصیص بآنخص است زیرا که قول فی یغفر لمن یشاء و یعذب
 من یشاء مختص بعضی نمی تواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ است این قول ابن مسعود و
 ابوبهره و شعبی و عطاء و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است و مروی است از ابن عباس و جهم
 از صحابه و تابعین پس این است حق در آنچه بیاید از تصریح بنسخه او و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده که ان العذر
 المذموم ما حدثت به انفسهم احمد و مسلم و ابوداؤد و در نسخ و منسوخ خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
 از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما فی السموات
 و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی أنفسکم ایاه سخت آمد بر اصحاب رسول خدا و آمدند نزد آنحضرت
 و بزرگواران و استاذان گفتند ای رسول خدا تکلیف داده شدیم باعمالیکه طاقت آن داریم نماز و روزه و جهاد و صدقه
 و حال این آیه بر توانا زایل شده و ما طاقتش نداریم آنحضرت فرمود بخوابید که بگوید چنانکه اهل کتاب پیش از شما گفتند
 سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بَلْکَ بگوید سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عَفْ أَنْتَ رَبَّنَا وَالْیَکِ الْمَصِیوْن پس چون
 خوانند این آیه را قوم و لغزید بدان بانهای ایشان فرود آورد خدا پس آن اَمِنْ الرَّسُولِ بِمَا أَنْزَلَ الْکِی
 مِنْ رَبِّهِمْ پس هرگاه کردند آنرا نازل کرد او تعالی لا یكلف الله نفسا الا وسعها الی آخره و انخرج احمد
 و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و الحاکم و البیهقی عن ابن عباس مرفوعا نحوه و زیاده
 کردند اینها درین روایت که پس فرود آورد خدای تعالی رَبَّنَا کَانَ تَوَّابًا اِنْ تَسْتَبِیْنا اَوْ اَخْطَا نَا کَانَ
 آنحضرت قد فعلت رَبَّنَا و لا یحیل علیکنا اصْرًا کَانَ حَمَلَتُهُ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ کَانَ فَعَلَتْ

كَيْتَا وَكَانَ كِتَابُكَ كِتَابًا مُّذُنًا ۚ قُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ ۚ وَاعْتَمَدْتُ عَلَىٰ مَا كُنْتُ أَزْهَمُكَ الْاَلَيْفُ
 قَدْ فَعَلْتُ ۚ این قصه روایت از ابن عباس چند طریق و بخاری و بیہقی از مروان مغاز از مردی از اصحاب نبی صلی
 علیہ وسلم گمان میکنند و ابن عمر آورده کہ آن تَبْدُلُ وَاَمَّا فِي النَّفْسِ كَمَا اَوْخَفُوهُ وَاَمَّا فِي النَّفْسِ كَمَا اَوْخَفُوهُ است این را
 آیتی کہ بعد اوست و عبد بن حمید و ترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده همچنین معید بن منصور و ابن
 و طبرانی از ابن مسعود و مانند آن و اخرج ابن جریر عن عایشه نحوه ایضا و مجموع این روایات ظاهر شد ضعف روایت
 سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس کہ این آیه در کتمان شهادت است چه اگر
 درین باره می بود بر صحابه این قدر کار دشواری شد و بهر حال بعد این احادیث مضمون بنا بر نسخ و منسوخ مجال لغت
 باقی نیست و مؤید اوست حدیث ابی ہریرہ در صحیحین و سنن اربعہ کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 ان اللہ تجاوز لی عن امتی ما حدثت به النفس ما لم تکلم او تعجل و ابن جریر از عایشه آورده کہ گفت کل عبدکم
 بسوء و معصیۃ و حدث نفسه به ما سب اللہ فی الدنیا یاخاف و یخزن لیسئہ لایزالہ من ذلک شیء کما یتم بالسوء
 و لم یعمل منہ شیئ و اخرج سعید بن منصور و ابن جریر عنہما نحوه و احادیث متقدمہ مضمون نسخ و اوست و اخرج
 ابن جریر عن ابن عباس قال ان اللہ یقول یوم القیامۃ ان کتابی لم یکتبوا من اعمالکم الا ما ظہر منها فاما ما سرتم
 فی انفسکم فانا احاسبکم به الیوم فاعطی من شئت و اعذب من شئت و ابن مرفوع است باخبر مقدم شدہ انتہ
 کلام الشوکانی و ان بنما معلوم شد کہ نسخ آیه مذکورہ بتفسیر مرفوع ثابت است و ورود آن در حدیث نفس است
 نہ در غیر آن پس تا ویلی کہ از فوز الکبیر نقل کرده شد اگر چه جمعی حسیان دارد اما مدفوع است بمرفوع و اللہ اعلم بالصواب
 سوره آل عمران مدنی است قرطبی گفت باجماع و اخرج البیہقی فی الدلائل من طرق عن ابن عباس درین
 سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ است و نزد بعضی سہ نیست و نسخ در آن اول وَلَٰنْ تَوَلَّوْا فَاَنشَاَ عَلَیْکَ
 الْمَلَاَیِکَ گفته اند منسوخ است بآیہ سیف یعنی در آیه اول قصار کردند ببلای اسلام بکار و در ثانی حکم فرمود بقول
 پس منسوخ باشد ولیکن نزد اکثر اہل علم غیر منسوخ است زیرا کہ بلاغ ترک قتال نخواہد دویم کیف یدعی اللہ
 قَوْمًا کَفَرُوا بَعْدَ اٰیْمَانِهِمْ وَ شَهِدُوْا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَ اللّٰهُ لَا یَهْدِی
 الْقَوْمَ الظَّالِمِیْنَ گفته اند منسوخ است بآیہ اَلَا الَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ اَصْلَحُوْا فَاَنَّ
 اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ یعنی مضمون آیه اولی این است کہ ہدایت ایشان نخواہد کرد و در ثانی دلیل است قبول
 توبہ و توبہ چون جمیع کلمہ بسوی اسلام باخلاص درین خود خلا فی نیست ولیکن در حقیقت این آیه از باب استنہاست
 نہ از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض نکردن نسخ وی کرده اند سوم یَاٰیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
 حَقَّ دَعْوَتِهٖ گفته اند منسوخ است بآیہ فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی مناد آیه اول آنکہ بر سید از خدا
 حق رسیدن آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران اوست و این خارج از طاعت باشد پس در
 آیت ثانی آنرا بر استطاعت مقصور فرمودند و بر آنچه زیر طاعت داخل است فرود آوردند و در الثانی گفته اند منسوخ

از مردمی وقت موت او و بشنود او را که وصیت میکند مضر در حق ورثه پس حکم کرد او تعالی این کس که بترسد از نظر حق
و مسند سازد او را برای جواب نگران ماند برای ورثه او مثل آنچه دوست دارد در حق ورثه خود وقت خون ضیعت
و این تفسیر بخیر بطریق مروی است و این بسیاری از اهل علم آیه مذکوره را منسوخ شمرده اند و بهو الحق سوم است **لَا تَنْفَعُ الْإِنْسَانَ إِلَّا إِيمَانُهُ**
يَا أَكْفَلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظَلَمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ هَذَا ذِكْرًا لِّمَنْ يَنْصَرِفُ منسوخ است بقوله تعالی
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لِّهٖمْ خَيْرٌ وَابْتَغُوا فِيهِمْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و جمع میان هر دو ممکن
چون از اکل اموال یتامی مبنی بر ظلم است این صورت غیر ظلم جائز باشد بعرف چهارم و **وَالَّذِينَ يَأْتِيَنَّ**
الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَاءِهِمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ اَرْبَعَةً شُكَّوْهُمْ اِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوهُمْ
فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّأَ مَوْتَ اَوْ يَخْرُجَ اِلَى الْوُجُوهِ منسوخ است بآیه نور
ذکره فی الاقان در غرض الکبیر گفته نیست نسخ در آن بلکه ممتدست تا غایت چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بیان فرمود که سبیل موعود کند او کند است انتی گویم بعضی گفته اند که منسوخ است بآیه **اَلْزَّانِيَةُ وَالَّذِي**
اَسْفَلَ فَاَجْلِدُوهُمَا و **اَكْلَ اَمْوَالِهِمْ اِلٰى اَهْلِهِمْ** یعنی حکم زانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون
این آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد فرساده اگر بکرست و جرم اگر شیب محسن است و بعضی گفته اند
منسوخ است بسنت و بهو قول صلی الله علیه و سلم خذوا عنی فقد جعل الله البکر بالبکر جلد مائة و تعزیر سبع
و الشیب بالشیب اربعین حکم حبس امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدر گرفته امساک در بیت در
اول اسلام بود بستر منسوخ شد بآیه مذکوره و بعض اهل علم بآن فتوا اند که حکم حبس از وی باقی است با جلد زیرا که
تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن است و مراد بسبیل همان است که در حدیث صحیح عباده آمده خذوا عنی الی آخره
بجمع و الذان یا تیانها و شکر فاذا و هم گفته اند منسوخ است بآیه نور یعنی **اَلْزَّانِيَةُ وَالَّذِي** و **اَلَّذِي** و **اَلَّذِي**
در ابتدای اسلام حکم اید و ملاست هر دو بود بحد جلد در بکر و جرم در شیب نسخ پذیرفته و بعضی گفته اند نزول وی در
لواطت است بعد منسوخ شد بقتل هر دو و در کیفیت قتل اختلاف نموده است در فتح القدر گفته آیه اولی یعنی **وَالَّذِي**
در حق نساست خاصه محسنات باشند یا غیر آنها و این دو هم در حق رجال است خاصه و آوردن صیغه تشبیه برای بیان
دو صفت مردان است یعنی محسن غیر محسن پس عقوبت نساست حبس است و عقوبت رجال از وی این مختار نساست
و آنرا از ابن عباس روایت کرده و قرطبی آنرا از مجاهد و غیره آورده و مستحسن گفته و سدی و قتاده و غیره گفته اند که
آیه اولی در نساست محسنات است و مردان محسن هم در آن داخل اند و آیه ثانی در رجل بکر وزن بکرست و رجح الطبری
و ضعف النجاشی اختلاف کرده اند و تفسیر از وی بعضی توخ و تغییر گفته اند و بعضی است و جناب دون تغییر بعضی نیل پس
و ضرب خیال و قوی گفته از وی منسوخ است مثل حبس گفته اند منسوخ نیست بلکه در حبس گذشته ششم قوله تعالی **اِنَّمَا**
التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتَوَقَّأُونَ مِنْ قَرِيبٍ گفته اند منسوخ است
بکریمه و لیست التوبة للذين يعملون السوء حتى اذا حضروا الموت قالوا انی

بجز آنکه بطریق بحث بر داشته ایم انتهى کلام الشوکانی یا ز و هم یا ایها الذین امنوا الا تا کلوا
 امنوا لکم بیکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تر اض فیکم گفته اند منسوخ است بآیه
 لیس علی الا غنی خرج ولا علی الا عرج خرج ولا علی المریض خرج طبعی در آیه اول نبی کردند
 از اکل بعض اموال بعض اگر بطریق تجارت و بود قبل اسلام و در ابتدای اسلام که می آید سخت طعام رفتار را
 و سفر و میخوردند از آن بگمان چون این آیه فرود آمد خرج کردند از مواکلت اعی و اعرج و مریض پس این آیه دیگر
 انزل شد و در آن رفع کردند خرج را این جبریز عکرمه و حسن در آیه مذکور روایت کرده که تخرج و تنگی میکرد و
 از نیکه بخور و نزدیکی بعد نزول این آیه پس منسوخ شد حکم آن بآیه سوره نور ولا علی انفسکم ان تا کلوا
 من حیوةکم و نزد اکثر اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه حکم است و حکم او باقی است و اکل باطل منعی نیست
 و آن اکل است که شرع بدان وارد نشده و آنچه در آن شرع وارد است آن باطل نیست بلکه حق است پس اکل شباه
 در آیه مذکور و لهذا سیوطی پسندید صحیح از ابن سعید و در آیه مذکور آورده که گفت انها حکمت است و لا تنسخ الی
 یوم القیامة و بوجه ابطال است یوعالی که نبی کرده است از آن شرع و از و هم و الذین عقدت
 ایما نکحوا فاقوم نصیبهم گفته اند منسوخ است بآیه و اولوا الاکرام بعضهم اولی بعض یعنی ابتدای
 دو کس با هم عقد موالات می بستند و عهد میکردند که هر که بیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیه میراث یا آیه مذکور
 آنرا نسخ نمود و در فتح القدر زیر کینه و ایحل جعلنا موالی و مائا ترک الوالدان و الاقربون گفته یعنی
 برای هر انسان و رثه مقرر کرده ایم که مالک و الی میراث او میشوند و گفته اند این آیه منسوخ است بقوله و الذین
 عقدت ایما نکحوا و گفته اند بعکس که راوی ابن جریر و جمهور بر آن فته اند که ناسخ این قوله و اولوا الاکرام
 یعنی برای هر یکی عصبه گردانیدیم که آنچه از فرائض ثابت شود وراثت آن باشد انتهى ولیکن در فروع الکبیر نوشته که
 ظاهر آیه آنست که میراث برای موالی است و بر و صله برای موالی موالات نیست نسخ انتهى سیوطی و هم و کو
 الهمم فظلموا انفسهم جاءوا فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجه الله ثوابا
 رحیمیا گفته اند منسوخ است بآیه سواک علیکم استغفرت لهم ام کم تستغفرون ظمکم یعنی الله و هم
 یعنی این آیه در حق منافقین است که در دل کفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبه ایشان قبول
 و در نجاسیان فقرا اختلاف است لهذا در بسیاری از علل این آیه منسوخ نیست چهار و هم یا ایها الذین
 امنوا احذوا حیدرکم فانتم و اثبات او انقر و اجمیعاً گفته اند منسوخ است بآیه ما کان
 المؤمنون لیستغفروا کافه طبعی در آیه اول حکم نفر جمیع مومنین بود و درین آیه بعض پس از ناسخ اول شد
 شوکانی گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله تعالی لا نفس و اخفا و وثقا و قوله تعالی الا تشکروا یعلمکم
 و صحیح آنست که این هر دو آیت حکم اندکی در وقتی است که در آن حاجت نفور بگمان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفور بعض
 و در بعض انتهى یا ز و هم و من قول فما ارسلناک علیکم حیطة گفته اند این آیه منسوخ

بِأَيْسِفٍ يَعْنِي مَا قَاتَلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُهُمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ
وَقَالَ كُلُّ عَلَى اللَّهِ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَابُ سَيْفٍ مَقْتَدَةٌ فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَكْلَفُ
لَا أَنْفُسَكَ وَخَرَجَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَقُولِ تَعَالَى وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا قَاتَلْتُمْ
زُجَاجٌ لَقَدْ مَنَسُوخٌ تَعَالَى أَمْرٌ بِمَوْلَى خَدَارَاجُ بَادُوا أَمَّا هَذَا فَتَمَاتِلُ كَنْزِيرٌ كَبْرَاءِ أَوْضَاسٌ بَهْرُشْدَةٌ ابْنُ عَطِيَّةٌ كَوْنِيْدَةٌ
لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ لَيْكِنْ دَرْجِي نِيَادَةٌ كَقَاتِلِ صَرْفٍ بِرَأْخَضَرْتِ فَرَضٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ أَوْ رَسَتْ
أَمَّا مَعْنَى كَانَتْ كَقَوَايِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهَرُوحٌ أَرَامَتِ تَوْبَايِدَةٌ كَقَاتِلِ كَنْزِيرٌ كَبْرَاءِ خَدَارَاجُ بَادُوا أَمَّا هَذَا فَتَمَاتِلُ كَنْزِيرٌ كَبْرَاءِ
نَبَسُوخٌ بِسَبْعٍ مَقْدُودٌ مَقْدُودٌ مَقْدُودٌ حَيْثُ وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُهُمْ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَابُ سَيْفٍ مَقْتَدَةٌ فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَكْلَفُ
يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ حَبْلٌ مَقْدُودٌ وَلَيْكِنْ أَيْضًا بِبَابِ تَخْصِيصٍ سِتُّ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ
لَا الَّذِينَ يَصِلُونَ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَابُ سَيْفٍ مَقْتَدَةٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ أَوْ رَسَتْ
دَرْجِي نِيَادَةٌ كَقَاتِلِ صَرْفٍ بِرَأْخَضَرْتِ فَرَضٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ أَوْ رَسَتْ
حَيْثُ وَجَدَتْهُمُ شُرَكَاءُهُمْ بَعْضُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بِاجْجَاعٍ وَبِسَبْعٍ أَيْضًا بِبَابِ تَخْصِيصٍ سِتُّ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ
تَخْصِيصٌ شَمُودَةٌ بِسَبْعٍ فَإِنْ أَعَزَّ لَكُمْ فَلَمْ يَفْقَاتِلُوا لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَابُ سَيْفٍ مَقْتَدَةٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ
وَأَمِنْ جَبْرِ وَابْنِ الْمَنْدَرِ وَابْنِ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ قَتَادَةَ وَهَمَّ ابْنُ جَبْرِ رَاحِشٌ وَعُكْرَمَةُ دَرِينُ آيَةٍ أَوْرَدَهُ كَقَاتِلِ
نَسْتَمَاتِ بَرَامَتِ وَلَيْكِنْ تَرَدَّدَ كَقَاتِلِ صَرْفٍ بِرَأْخَضَرْتِ فَرَضٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ أَوْ رَسَتْ
أَنْ يَأْتِيَهُمْ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَابُ سَيْفٍ مَقْتَدَةٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ أَوْ رَسَتْ
لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَقُولِ تَعَالَى وَرَسُولُهُ وَكَاتِلِ صَرْفٍ بِرَأْخَضَرْتِ فَرَضٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ
وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ
لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَابُ سَيْفٍ مَقْتَدَةٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ
مَا دُونَ ذَلِكَ لَمَنْ يَشَاءُ بَعْضُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بِاجْجَاعٍ وَقَتِي كَقَاتِلِ صَرْفٍ بِرَأْخَضَرْتِ فَرَضٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ
اِخْتِلَافٌ كَرَدَهُ أَعْلَمَاءُ دَرَانِكَةُ قَاتِلِ صَرْفٍ بِرَأْخَضَرْتِ فَرَضٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ
دَرِينُ آيَةٍ عِلْمَايِ اِبْلِ كَوْفَةٍ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بِاجْجَاعٍ وَقَتِي كَقَاتِلِ صَرْفٍ بِرَأْخَضَرْتِ
أَيْنَ آيَةٍ آخِرَةٍ سِتُّ كَقَرُودٍ أَوْرَدَهُ نَسْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ نَزْخٌ
وَنَسْخٌ كَقَاتِلِ صَرْفٍ بِرَأْخَضَرْتِ فَرَضٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ أَوْ رَسَتْ
نَقْلُهُ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنْهُمْ وَرَفَعَهُ جَبْرِ رَاحِشٌ وَعُكْرَمَةُ دَرِينُ آيَةٍ عِلْمَايِ اِبْلِ كَوْفَةٍ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ
يُذْهِبُ السَّيِّئَاتِ وَقَوْلُهُ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَقَوْلُهُ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَلِكَ لَمَنْ يَشَاءُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ سِتُّ بَابُ سَيْفٍ مَقْتَدَةٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ
بَابُ سَيْفٍ مَقْتَدَةٌ بُوْدُنُهُ بَرَامَتِ بَسْ هَرْجِي خَطَابُ لَقَدْ مَنَسُوخٌ أَوْ رَسَتْ

بعقاب و استدلال کرده اند بحديث مذکور در صحيحين اين عباد بن الصامت كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود و يا ايها
 ان لا تشركوا بالله شيئا ولا تزنا ولا تقتلوا النفس التي حرم الله بالا باحتي بعده فرمود من اصاب من ذلك شيئا
 فستره الله فوالى الله ان شاء وعصا عنه وان شاء عذبه و بحديث ابى هريره صحيح مسلم وغيره در حق قاتل صد نفس
 و جاعلى كه ابو صيفه و اصحاب او و شافعى از ايشان ان مرد بآن فته كه قاتل عمد تحت مشيت ابوست توبه كرده باشد يانه
 و در شرح تفتي متمسك به فرقي واضح كرده ايم و حق اين است كه باب توبه معلق نشده بلكه مفتوح است براى هر قاصد چو
 شكر كه اعظم ذنوب است اوست توبه الى الله محو شود و از صاحبش خروج از ان دخول در باب توبه قبول باشد
 و ما دون او از معاصي كه قتل عمد هم منجر است چو رسد بكن در توبه قاتل عمد لابد است از اعتراف بقتل تسليم نفس خود
 براى قصاص اگر واجب است و تسليم است اگر قصاص واجب نيت و قاتل غنى متمكن تسليم كل با بعض او باشد و با مجز
 توبه بوى با عزم عدم خود بسوى قتل احدى بدون اعتراف و تسليم نفس پس قطع نميگنيم بقبول او و الله
 ارحم الراحمين و الذى يكلم بين عباد فيه اكانوا فيه مختلفون بست و چهار هم ان المساكين و الفقير
 فى الدار الاكسقل من التاوه و ان تجد لهم نصيرا ان گفته اند منسوخ است بقوله الا الذى تير با ائلا
 و اصلي او اعتصموا بالله و اخلاصوا بكمم الله فاولا جمع المؤمنين و اين در حقيقت از باب تخصيص
 با شناست و نيست از نسخ و چيزى سوا كه ما علة قرطبي گفته اين مورد منى است بالاجماع انتهى و در رو
 از منسوخات نذر بعضى يك آيت و نذر بعضى دو و نذر بعضى سه و نذر بعضى هفت و نذر بعضى آيت است و در
 اخر سورت كه در مدينه فرود آمده ياد رحمة الوداع ميان كه و مدينه اول يا ايها الذين امنوا لا تحلقوا
 شعائر الله ولا الشعرا الحرام ولا الهدي ولا الفلأكل و الا الذين البيت الحرام
 يمسكون فذلأهون و يفرحوا و يرضوا ان گفته اند منسوخ است بايه سيفت زير كه مشركين حج و عمره ميكنند
 و هدي ميبرستادند پس سلمان خواستند كه ايشان را راج و غارت كنند پس اين آيه در نهي از ان نازل شد و بعد
 منسوخ گشت بايه فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و قوله تعالى فلا يقربوا المسجد الحرام
 بعد ما هم ههنا و قوله صلى الله عليه وسلم الحجج بعد العام مشرك عبد بن حميد و ابو داود و در ناسخ و ابن جرير
 و ابن منذر از شعبى آورده اند كه منسوخ نشد از الله مگر بجهن يك آيه و قولى گفته كه منسوخ نيست بلكه محكم است و در
 حق مسلمين است و در فوز الكبير نوشته نيا فقيم در قرآن ناسخ براى او و نه در سنت صحيح و ليكن معنى وى آنست كه قتال
 محرم در شهر حرام است چنانكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در خطبه فرموده دماؤكم و اسواكم حرام عليكم
 كخر منكم يكرم ذاني شهر كرم ذاني بلد كرم ذاني انتى گويم و مؤيد اين است روايت ابو داود و دناخاس در ناسخ از ابى ميسر و
 بن شهر جبيل كه گفت منسوخ نشد از الله چيزى يعنى تمام او محكم است و كذا اخبره سعيد بن منصور و ابن المنذر عنه
 و كذا اخبره عبد بن حميد و ابو داود و فى ناسخه و ابن المنذر عن الحسن البصرى و روايت كرد ابو عبيد از ضمير بن حبيب
 و عطيه بن قيس كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم مائده آخر قرآن است از روى تزييل پس حلال كنى حلال او را

و حرام سازید حرام و رادوم فاعف عنهم و اصح گفته اند منسوخ است باینه قاتلوا الذین لا یؤمنون
یا الله و لا یألوکم الاخر و باینه سیف نه یعنی در نخستین آیه حکم عفو و اعراض بود از قتال ایو که ایند اسید دادند
آنحضرت اصلی اند علیه و سلم و درین آیه حکم فرمودند قتال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه بدهند و جمعی گفته اند که
منسوخ نیست بلکه خاص است بمجاهدین پس حکم باشد سوم انما جزاء الذین یحارون الله و رسوله
و یهتدون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من
خلاف او یمضوا من الارض گفته اند منسوخ است بقوله الا الذین تابوا من قبل ان یقتلوا
علیه حکم گو گفته اند حکم است نه منسوخ و از باب تخصیص است ثبوت است ثبوتی گفته اختلاف کرده اند در سبب نزول
جمهور گویند در عرینین فرود آمده و مالک و شافعی و ابو ثور و اصحاب الرازی گفته اند در حق مسلم را برین سماعی در اصل
بفساد نازل شده این مندر گفته قول مالک صحیح است و ابو ثور گفته قول وی الا الذین تابوا دلیل نزولش
در غیر اهل شرکست زیرا که اجماع کرده اند بر آنکه دمانی اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم است پس معلوم شد که دلیل اسلام
نازل شده است انتی و دال است بر آن قوله قل للذین یرکضوا ان ینتھوا یغفر لھم و ما قد سکف
و قوله صلی الله علیه و سلم الاسلام یدم ما قبله اخر صلی سلم و غیره و ابن جریر و طبری در تفسیر خود از بعض اهل علم حکایت
کرده اند که این آیه یعنی آیه مجازیه منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عرینین موقوف شده است
امر برین حدود و مروی است از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت در عرینین بیان
قابل است جماعتی از اهل علم و جماعه دیگر بیان رفته که فعل وی صلی الله علیه و سلم با عرینین منسوخ است بنیوی صلی الله
علیه و سلم از منته و قائل این قول مطالب است بیان تاخیر ناسخ و حق آنست که آیه عام است از مشرکین و غیرهم
از کسانیکه مرتکب مضمون آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعموم لفظ است قریبی در تفسیر خود گفته
و نیست خلاف بیان اهل علم در آنکه حکم این آیه مترتب است در مجازین از اهل اسلام و اگر چنان نازل شده است
در مرتدین یا پیروان انتی چه ارم فان جاءک فاحکم بینه ثم اوعز الی عظم گفته اند منسوخ
بقوله تعالی و ان احکم بینه ثم یأتک الله و ما ین فیته است مجاهد و سعید بن المسیب و جماعه دیگر گفته
حکم است این مختار حسن بصری و شعبی و نخعی است و عبارت فوز الکلبه آنست که معنی آیه چنین است که اگر حکم اختیار کنی
پس حکم موافق با انزال الله فرمائی و اتباع اهل ایمان نشان نمائی حاصل آنکه ما را میرسد که اهل فساد را در قضیه ایشان
برای زعمای ایشان بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کرده خدا فیصله بداریم
انتی ثبوتی گفته درین آیه تخییر است مرسل خدا را صلی الله علیه و سلم میان حکم و اعراض و استدلال کرده اند
بدان بر تخییر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر و علما اجماع کرده اند بر آنکه واجب است بر حکام اهل اسلام حکم کردن
میان مسلم و ذمی چون مراغه کنند بسوی ایشان اختلاف در مراغه اهل فساد است میان خود یا قومی تخییر زوده و چه
بوجود قائل گشته و گفته که این آیه منسوخ است باینه مذکوره و به قال ابن عباس و عکرمه و الزهیری و عمر بن عبد العزیز

والسیدی و هو اصحیح من قول الشافعی و حکایت کرده است آنرا قریبی از اکثر علما انتہی بحکم ما علی الرسول
 الا البلاغ گفته اند منسوخ است بآیه سیف اکثر اهل علم بر آنند که حکمست و قتال با آنها نوعی از بلاغ است
 یعنی آنست که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن بایشان اگر چه استئصال کنند و اطاعت نمایند که ضرر آن بر جانهای ایشان
 است جنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود و اما رسول پس آنچه واجب بود بروی بجا آورد و قیام نمود بامر و تعالی
 و الله اعلم ششم یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضلکم شیء من کل شیء اذا هتدیتم
 گفته اند منسوخ است آنرا و اول او را نسخ کرده زیرا که برایت در اینجا امر معروف است گفته اند تا بخش این آیه است
 کُنْتُمْ حَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و اکثر بر آنند که
 حکمست شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر معروف و نهی عن المنکر زیرا که تارکش با وجود بودن با و از اعظم
 فروض دینی است نیست موقی تعالی گفته اند از اهدیه تم و آیات و احادیث متکاثره دال بر وجوب آن پس محمول باشد
 این آیه بر سببیکه قاضی نیست بر قیام بواجب امر معروف و نهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال خیر دارد یا از احوال
 ضرر نفس خود می ترسد که در این صورت ترک می رواست و در سنن ابی حنبله و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن
 و دارقطنی و ضیاء و مختاره و غیرهم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت کرده اند که خواند ابو بکر این آیه را و گفت ای کاش
 شما این را می شنوید و بر غیر موضع اومی نمید و من آنحضرت را شنیده ام که میفرمود که مردم چون منگری را بینند و آنرا
 تغییر ندهند نزدیک است که عام کنند آنها را خدا می تعالی بعقاب ترمزد و ابن ماجه و ابن جریر و بغوی و محمد بن ابی حاتم
 و طبرانی و ابوالشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابی اسمیه شعبانی آورده اند که گفت آمد ابو ثعلبه بنی
 و گفتیم چه میکنی درین آیه گفت که ام آیه گفتم علیکم انفسکم انکم لکنتم سوگند بخدا پر سیدم از ان رسول خدا را پس فرمود
 موقر شوید معروف و متناهی شوید از منکر تا آنکه چون بینی شیخ مطاع و هوای شیخ و دنیا و موشه و عجب و نفی
 برای خود پس بر تست خاص جان تو و بگزار امر و عوام را بدستیکه از پس شما زمانه ایست که صبر دران بشخص
 بر جبرست عامل را دران اجر پنجاه مردست که عمل میکنند مثل عمل شما و صحیح الترمذی و الحاکم و در روایتی از آنحضرت
 آمده که خبر شنیدند شما را کسی که گمراه شد از کفار چون هندی شدید شما و ابی بن کعب گفته تا و بلیش آنست که این
 در آخر زمان باشد اخر جبهه عبد الرزاق ابن جریر انتہی مخصوص در این صورت منسوخ نیست بلکه مخصوص است
 و هو الحق هفتم یا ایها الذین امنوا شهداء بینهکم اذا حاض احدکم الموت حیث
 الوصیه ائشان ذوا عدل منکم او اخران من غیرکم گفته اند منسوخ است بآیه و اشهدوا
 ذوی عدل منکم پس شهادت کفار بر مسلم مقبول نباشد بالا جماع نیست در آیه ذکر شهادت کافر زیرا که در
 او در شان مسلم است که در غیر ذموت وصیت کند بر دو کافر یا دو مسلم و در فروع کثیر گفته احمد و اوافی طاهر این گفته
 و معنی آن نزدیک او چنین است که باشند آن دو دیگر از غیر اقارب شما یعنی از سایر مسلمین انتہی در این صورت منسوخ
 نخواهد بود بلکه حکمست شوکانی و فتح القدیر تفصیل مقام چنین کرده که او آخران معطوف است بر ائشان و بن غیر

سفت است یعنی آن هر دو از اجانب باشند و گفته شده که ضمیر در منکم برای مسلمین است و در غیر کم برای کفار و منافقین
 النسب ببیان آن است و آن قائل است ابو موسی اشعری و عبداللہ بن عباس و غیر ہما پس در آیه دلیل باشد بر جواز شہادت
 اہل فہم بر مسلمین در سفر خصوص در وصایا چنانکہ مفاد نظم قرآنی است و شاہد اوست سبب نزول پس چون شد
 ہما موصی کیکہ شاہد شود بر وصیت و از مسلمانان پس باید کہ گواہ شوند و کس از اہل کفر و ادکند گواہی بقبول
 بحلف و حکم کردہ شود بر شہادت آنہا در بی صورت و سپس اگر کذب آنہا را ہر شود و کس از اولیا موصی حلف کنند
 و آن ہر دو بنا بر جنایت خود عزیم گردن این است معنی آید نزد کسان کورہ و بہ قال سعید بن المسیب یحیی بن عمر
 و سعید بن جبیر و ابو جہل و نخعی و شرح و عبد اللہ المسلمانی و ابن سیرین و حجاز و قتادہ و سدیی و ثوری و ابو عبد اللہ احمد
 بن حنبل و رفته است بسوی اول یعنی تفسیر منکم بقربت یا عشیرہ و تفسیر غیر کم با جانب زہری و حسن عکرمہ و مالک
 و شافعی و ابو حنیفہ و غیر ہم گفتہ اند کہ آیت منسوخ است و احتیاج ایشان بقولہ تعالیٰ است **مَنْ تَقْضَوْا مِنْ الشَّهَادَةِ**
وَقَوْلُوا أَشْهَدُوا ذَا ذِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ و کفار نہ مرضی اندونہ عدل و ہر خلاف کردہ اند ایشان او گفته اند آیت حکم
 و ہمین است حق بنا بر عدم وجود دلیل صحیح و الی نسخ و ما ہر دو آیت مذکورہ پس عام اند در اشخاص از زمان احوال و این آیت
 خاص است بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و وصیت و بحالت عدم شہود مسلمین و نیست تعارض میان علم انتہی کما
يَسْتَمِعُونَ فَإِنْ عَرَفْتُمْ عَلَىٰ أَنَّهُمْ أَشْهَدُوا گفتہ اند منسوخ است بقولہ **وَأَشْهَدُوا ذَا ذِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ**
نَحْمُ ذَٰلِكَ أَذَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالْشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا گفتہ اند منسوخ است بشہادت اہل اسلام حال آنکہ
 درین ہر دو آیت تحلیف شاہد است نزد وقوع ریت در شہادت وی پس منسوخ شد بقولہ تعالیٰ **وَلَا يَصْطَلِحُ كَاتِبُ**
وَلَا شَهِيدٌ و منع کردہ از مضارت بشہادت و در تحلیف شاہد حاضر اوست و لیکن حق آنست کہ این
 ہر دو آیت محکم اند منسوخ چنانکہ از تقریر سابق ظاہر گشتہ و برین اند اکثر اہل علم و محققین ایشان و اسد اعلم
سُورَةُ الْاِنْفِصَامِ در اہل احوال کلی است مگر شرا بیت وہی ما قدرہ اللہ حق قدرہ الی آخر ثلث آیات
وَأَنْتُمْ مَّا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ الی آخر ثلث آیات و قرطبی گفتہ دو آیت یکی **وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ دِكْرًا** و دیگر **وَالَّذِينَ**
أَنْشَأُوا جُنُودًا و باجماع از منسوخات در وی نزد بعضی است آیت و نزد بعضی سیرہ و نزد بعضی چہارہ است **أَوَّلُ**
قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَعْظُمُ گفتہ اند منسوخ است بآیت **لِيُعَذِّبَكَ اللَّهُ**
مَاتَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرُ یعنی آنحضرت در اول امر از ابتلا بمعصیت و استحقاق عقوبت ترسان بود
 بعدہ مامون فرمودند او را باخبار مغفرت ثواب مقدمہ و متاخرہ پس حکم خوف منسوخ گشت و نزوحی از اہل علم خوف
 درین آیت یعنی من میدانم کہ اگر عصیان و کنم مرا عذاب باشد و برین تقدیر محکم است و ہوا الحق و ووم
قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ گفتہ اند منسوخ است بآیت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هٰؤُلَاءِ** گفتہ اند منسوخ نیست بیکہ
 ایمان آنہا در وسع وی صلی اللہ علیہ وسلم نیست سووم و ما علی الذین یبتغون من حسابہم شیئی
 گفتہ اند منسوخ است بآیت **إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ بِشَيْءٍ** و یکس ہما و یکس ہما **فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ**

حتی یخسروا فی حدیث غیره یعنی در آیه اول مشخص بود در محالست کفار وقت منظر اربعه مندرج آیه
 نسخ پذیرفت چنانچه **وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا كَلْفَةً** از منسوخ است بآیه سیف
 قاله قتاده و مجاهد گفته بطریق تنقید است مثل قوله **كَذَّبْتَنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا** و در نصورت محکم باشد
 و برین اندک اثر اهل علم شوکانی گفته میگویند که این آیه منسوخ است گفته اند معنی آنست که ایشان یعنی یهود اگر فتند دینی را که
 بران هستند لعب لهو چنانکه در فعل ایشان با انفام مشاهده می افتد که از همین جهالات و ضلالت بوده است گفته اند
 مراد بدین در اینجا عید است یعنی عید خود را لعب لهو گرفته اند **فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ** و منسوخ است بآیه سیف
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف **وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ** زجاج گفته نازل شد این آیه قبل فرض قتل
 بعد از کرده شد پنج از عبادت اوثان بسیف سنان پس این آیه منسوخ باشد بآیه سیف **مَعْتَمِدًا عَلَى**
عَيْنِ الْمَشْرِقِ كَلْبٍ ابو شیخ از سندی آورده که منسوخ است بآیه قتل **وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ**
حَفِيظًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف **وَلَا تَسْبِقُ الَّذِينَ يَنْ يَكُفُّوا عَنْ ذُنُوبِهِمْ** الله
فَيَسْبِقُ اللَّهُ عَدُوًّا ایغیر علی ما گویند منسوخ است بآیه سیف در فتح القدر گفته جمهور آن فتد اند که این آیت
 محکم ثابت غیر منسوخ است و اصل اصل است در سدر لعل و قطع طرق بسوی شبهه و در وی دلیل است بر آنکه ادعای بسوی
 و ناهی از باطل چون ترسد که ازین دعوت و نبی متسبب شود آنچه از ان است از آنها که حرم و مخالفت حق و وقوع
 در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب است بروی و چه انفع است این آیه و اصل است خائده او برای حاملین حجج خداوند
 بیان او برای مردم چون باشند در قومی هم بکم که ترک میکنند او را وقت امر نمودن بی معروف و میگردانند معروف دیگر ازین
 امر میگویند سنگری را که نهی مینماید ایشان را و از ان خبر او را از منکرات بنا بر عباد حق و بغض اتباع عقیدین و جرأت
 بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تشیع و کیف که سیف کلم عدل است در حق معاند شریعت مطهره که مخالفت دین و تجری بر
 اهل شرع عداوت و نفی خود ساخته است چنانکه در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان بسوی حق خوانده شود در
 باطل کشی می افتند و چون بسوی سنت راه نموده شوند مقابل اش سبب خود می نمایند پس ایشان اند متلاعبین و متهاون
 بشرائع و بدتر از ان زمانه اتی کلا **وَهُمْ قَدْ زُفِرَ لَهُمْ وَمَا يَقْتَرُونَ** گفته اند منسوخ است بآیه سیف
يَا زُفِرَ لَهُمْ و **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْثَالَكُمْ يَدْرِكُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** گفته اند منسوخ است بقوله **الْيَوْمَ أَجْلٌ**
لَكُمْ وَالطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ فِي الْاَوْثَانِ و باین رفته است این عباس لیکن در حقیقت این از
 باب تخصیص است نه از باب نسخ شوکانی در فتح القدر نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه مذرب
 ابن عرب و نافع و شعبی و ابن سیرین و ذهب لک در روایتی از وی و احمد بن حنبل و ابو ثور و داؤد و طاهر بن آنست که
 بر هر چهار از این نام خداوند کوفته حرام است بدون فرق میان عام و ناسی بموجب این آیه و مؤید این است کلام
 قوله **لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَفِظَ اللَّهُ** و ثابت شده است در احادیث صحیح امیر تمیمی در صید و غیره و مذرب شافعی اصحاب او و مالک
 در روایتی و احمد آنست که تمیمی مستحب است نه واجب این مروی است از ابن عباس و ابی هریره و عطاء بن ابی رباح و شعبی

آیه بر اصل بر پنج غیر اندر کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصوص است و در مر اسیل ابو داؤد آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و بیخبر مسلم حلال است نام خدا بروی ذکر کرده شود یا نه و این جمیع تخصیص آیه نمی تواند شد آری حدیث ما یشته که وی گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که قومی می آرد گوشتها را و ما نمیدانیم که ذکر کرده اند بر این نام خدا یا نه فرمود شما نام برید
 و بخورید افاده آن میکند که تسمیه نزد اهل مجزی است بالتباس وقوع از نزوح و مذہب مالک احمد در مشهور از وی
 و ابو حنیفه و بعضی ایش و سختی بر این ابو یوسف است که ترک تسمیه بسیار بر ضرر نیست اگر عدا ترک کرده و بیخبر غیر حلال باشد و این
 مروی است از علی و ابن عباس و سعید بن المسیب و عطاء و طاووس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر
 بن محمد و بیخبر و استدلال کرده اند بر روایت یحیی از ابن عباس آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اگر فراموش کرد تسمیه نزدیک بخ
 پس باید که یاد کند نام خدا را و بخور و رفع این حدیث خطاست زیرا که از قول ابن عباس است و کذا اخرجه من قوله
 عبد الرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن المنذر آری حکایت استدلال برای این مذہب مثل قوله تعالی
 رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَاكَ تَسْمِيَةٌ اَوْ اَحْطَا اَنَا و بقوله صلی الله علیه و سلم رفع عن امتی الخطا و النسيان
 انتمی کلامه و از هم یا قوم اعلموا علی ما کانتم کما فی ائمه فاسوف تعلمون ان من نکون
 له عاقبة الذل ارا ط گفته اند منسوخ است بآیه سیف سیزدهم قل انتظروا انا اننا منتظرون
 گفته اند منسوخ است حکم انتظار در حق کفار بآیه سیف چهاردهم ان الذین فرقوا ایدیهم
 و کانوا اشیعا لست منهم فی شیء انما اکرهم الی الله شعثا غبرا ماکانوا یفعلون
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات آتی در فتح القدر گفته این آیه نیز منسوخ بآیه سیف است
 و در او بدان گفته اند یهود و نصاری اند و گفته اند مشرکین گفته اند عام است و جمیع کفار و مبتدعین همین است صواب
 سورۃ اعراف این سوره یکی است مگر هشت آیه و بی قوله و استلهمهم عن القریة الی قوله
 و اذ نتقنا الجبل فوقهم و در وی یک آیه یاد و آیه منسوخ است باقی هم حکم است اول خذوا حقوا و اعلموا
 بالقرن و ورم و اعرض عن الجاهلین گفته اند اول منسوخ است بآیه و انما الکره و ثانی بآیه سیف و در شال آیه
 سورۃ انفال بسیاری از مفسرین این سوره را مدنی گفته اند بلا استثنای چیزی و به قال الحسن عکرمه و جابر
 بن یزید و عطاء و روی مثل هذا عن ابن عباس و قرطبی از وی آورده که مگر هفت آیه من قوله و اذ یکتوبک الذین
 کفرتم و الی آخر سبع آیات منها و از منسوخات در وی از بعضی دو آیه و از بعضی شش آیه و از بعضی زیاده است
 اول یستعملونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول گفته اند منسوخ است بآیه و اعلموا
 انما غنمتم من شیء فان لله خمس یعنی در آیه اول نفل خاص بود برای خدا و رسول و در این آیه خمس
 برای غنائم تقرر کردند و یک خمس برای خدا و رسول و غیرها و باین فقه است مجاهد و عکرمه و ابن عباس و نزد جمعی
 از باب تخصیص است نه نسخ پس حکم خواهد بود و ورم و ما کان الله لیعذب بهم و انت فیهم و ما کان الله
 لیمهلهم و هم یستعجلون گفته اند منسوخ است بقوله و ما لهم ان لا یعذب بهم الله و هم یصدون

گفته اند منسوخ است بایه زکوة خذ من أموالهم صدقة قاله عراک بن مالک عمر بن عبد العزیز و گفت
 ابن عمر بود این قبل نزول زکوة و چون فرود آمد زکوة گردانید آنرا خدا می تعالی طهارت برای سوال و پرسش می گشت
 اگر باشد نزد من برابر آن حد ز و بشمارم آنرا و بدهم زکوة آن و بجا آرم در وی طاعت خدا و این عباس فرموده
 که این آیه در حق یهود است خاص است عام است انتی و در حقیقت از باب تخصیص است نه از تنسیخ علی یدانی
 گفته صح است که منسوخ نیست چهارم الا تفر و ایضا بکرم عدا ابائنا گفته اند منسوخ است بایه لیس
 علی الا کنی اخرج و لیس علی الضعفاء و این در حقیقت تخصیص است نه تنسیخ پنجم نفرو اخفا و ثقا لا
 گفته اند منسوخ است بقوله ما کان المؤمنون لیفسوا و انما قاله و بایه عذر که مقدم فرمود الکبیر گفته
 معنی خفاف آنست که اقل آنچه حاصل شود بدان جهاد از مرکوب و عهد خدمت و نفقه که بدان قناعت کند و ثقل
 بمعنی خدمت و مرکب بسیار است پس نیست نسخ در آیه یا گوئیم که نیست نسخ متعین انتی و در فتح القدر گفته معنی
 آیه آنست که نفور کنید و حال بودن شما خفاف و ثقال و گفته اند مراد منفر و مجتمع اند و قیل نشاطا و غیر نشاطا
 و قیل فقر او و اغنیاء و قیل شما با او شیوخا و قیل رجالا و فرسانا و قیل من لا عیال له و من له عیال و گفته اند
 هر که سابق شده است بسوی حرب یا بچو طلاع و هر که متاخر است بچو حبش و قیل غیر ذلک و نیست مانع از حمل آیه
 بر جمیع این معانی زیرا که معنیش آنست که نفور کنید سبک آید بر شما یا اگر ان و گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله لیس
 علی الضعفاء و لا علی المؤمنین و گفته اند ناسخ او قوله تعالی است فلو لا نفر من کل
 فرقة منهم طائفة الا یه و گفته اند محکم است نه منسوخ و اخرج اعمی و اخرج بقول او لیس علی الا کنی
 اخرج و لا علی الا اخرج خرج و اخرج ضعیف و مرئض بقوله لیس علی الضعفاء و لا علی
 المؤمنین از باب تخصیص است نه از باب نسخ بر فرض دخول ایشان بر قول وی اخفا و ثقا و ظاهر عدم
 دخول اینهاست زیرا که موم انتی ششم عفا الله عنک لکم اذنت لکم گفته اند منسوخ است بقوله
 فاذا استاذنک لک بعض شأ ینحکم و می بین میان هر دو آیه ممکن است باین طور که عقاب متوجه باشد
 بسوی اذن قبل استنابات تا تبیین صادق از کاذب اذن در اینجا بسوی اذن بعد استنابات و الله اعلم بقسم
 استغفر لکم او لا تستغفر لکم ان تستغفر لکم سبعین مائة فکل یعفر الله لکم گفته اند
 منسوخ است اول و آخر یعنی این بغیر الله لکم گفته اند بقوله تعالی و لا تصل علی احد منکم مما مات
 ابدا و لا تقم علی قبره گفته اند آیه اولی در حق قومی است و این دیگر در حق قومی دیگر و بعضی گفته اند اول
 در حق منافقان است این در حق یهود و قیل غیر ذلک و نزد اکثر اهل علم محکم است معنی آنکه او تعالی رسول را خبر کرد
 که صد و ستغفار در حق ایشان عدم او بر اوست زیرا که اینها نه اهل استغفار اند و نه اهل مغفرت من الله
 پس گویا مثل قوله تعالی است قل انفقوا طوعا و کرها لکن یتقبل منکم و استم الا عرا
 اشد کفرا و یفقا گفته اند منسوخ است بقوله و من الا عرا اب من یؤمن بالله و الیوم الا اخر

این در نفس الامر تخصیص عام است نه نسخ احکام و همچنین در آیه و من لا یجذب من یجذب ما یفوق معرما
 نه اند منسوخ است بآیه مذکوره و در حقیقت درین آیات بیان تنویع اعراب است که بعضی چنین است
 بعضی چنان نه نسخ یکی بدیگری و مانند اجمعی از اهل آنرا داخل محکم داشته اند و بود الحق
 سوره یونس یکی است مگر سه آیه من قوله فان کنت فی شک الی آخر اینچنین روایت کرده است
 قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که یکی یکی است الا و آیه و از کلبی یک آیه نقل
 کرده و محلی است از حسن و عطاء و عکرمه و جابر که یکی است بلا استثنا و در وی از منسوخات نیز بعضی پنج
 آیه است و نزد اکثر و در مانده هیچ نه اول اینی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم
 عظیم گفته اند منسوخ است بقوله لیعذربک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر
 و کلام در مثل این آیات گذشته و و هم انتظروا الی معکم من المنتظرین
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف سوم و ان کذبوک فقتل لی علی و لکم
 عملکم منسوخ است بآیه سیف چهارم فمن اهتدی فاما یتدی لنفسه
 منسوخ است بآیه قتال پنجم حتی یتجسسکم الله منسوخ است بآیه سیف
 سوره یونس یکی است در قول حسن عکرمه و عطاء و جابر و گفت ابن عباس قتاده الایک آیه و بی قوله
 اکتوا الصلوة طهر فی الثهار و در وی نزد اکثر هیچ آیه منسوخ نیست نزد بعضی سه آیه است اول
 من کان یؤید الحیوة الدنیا و یتهمها فاولی الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لای یحسبون گفته اند
 منسوخ است بآیه سوره بنی اسرائیل من کان یؤید العاجلة عجلنا الیهما ما نشاء لمن یرید
 و این حقیقت از باب تعلیل اطلاق است نه نسخ و و هم قل للذین لای یؤمنون اعمالهم علی مکانکم انما
 عاملون گفته اند منسوخ است بآیه سیف سوم و انتظروا الی ما منتظرون منسوخ این آیه هم بآیه سیف
 که تقدم و چون این آیات در کتاب غزیر کر و آورده جدا شمرده آن در باب نسخ و جوی حیه ندارد و اعلم
 سوره یونس علیه السلام هم یکی است گفته اند باین که در مینه وقت چنان شد و این گفت مگر چهار آیه نیست در آن منسوخ
 سوره یونس عدل در وی اختلاف است که یکی است یا مدنی سعید بن جبیر حسن عکرمه و عطاء و جابر بن یدر یکی گفته اند
 و ابن الزبیر و علی و مقاتل گفته مدنی است قول سوم آنست که مدنی است مگر دو آیت و در وی دو آیت منسوخ است اول
 و ان ذنبک لذ و مغفره للناس علی ظلمهم گفته اند منسوخ است بآیه ان الله لا یعفر ان یشرک
 به قال الضحاك این در صورتی است که ظلم یعنی کفر یا شرک باشد که ما قال تعالی ان الله لا یعظم عظیم
 و نزد اکثر اهل علم معنی صهیبت است و مغفرت است و معاصی مذموب اهل سنت و جماعت است و در نیصورت آیه حکم باشد
 نه منسوخ شوکانی گفته در وی بشارت عظیم است در جای کبیر زیرا که انسان بجال اشتغال بظلم تائب نمی باشد و گفته اند
 گفته اند که این آیه در حق عصاة و حدین است خاصه یا ماز و مغفرت در اینجا تاخیر عقاب است تا آخرت تا مطابق شود

بجای آنکه اوقالی استحال کفار را برای عقوبت و مفید است جمله ما بعد و آن در آنکه لشکر یکتا العقاب
یعنی محاصرات مکه بن از کافری است حسب اقتضای شیت خود در آخر تائیدی دوم فَاِنَّكُمْ عَلٰیكُمْ
الْبَلَّغُ منسوخ است بایه سیف زیرا که مفاد آیه اولی صرف تبلیغ رسالت است بدون مقاتله و در
آیه ثانی بدان حکم گردند و در حقیقت نسخ نیست بلکه ترقی است و حکم تبلیغ و قتال بر وجه بلوغ موجود است و الله اعلم
سوق ع ابراهیم کی است که اخر جابن مردویه عن ابن عباس الزبیر و حکاه القرطبی عن الحسن و عکرمه و بها
بنید و قتاده مکر و آیه یاسه آیه و هی قوله اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا اِلٰی قَوْلِهِ فَاِنَّ
مَصْدَرَ كُفْرًا اِلَى التَّكَاذُبِ و درین سوره از نسخ و منسوخ هیچ نیست بلکه تمام او حکم ثابت است
سوره حجر کی است بالاتفاق قاله القرطبی و روی نحوه عن ابن عباس و عبد الله بن الزبیر و در آن سه
یا چهار آیه نسخ است اول ذَرْنَهُمْ یَا کُلُوْا وَ یَسْمَوْا گفته اند منسوخ است بایه سیف دوم فَاَصْحٰجِ
الْقُلُوبِ الْجَمِیْلِ منسوخ است بایه سیف عکرمه و مجاهد گفته این آیه پیش از قتال است سوم لَا تَسْمَعُوا
عَیْنِیْكَ اِلٰی مَا مَتَّعْنَا بِآیٰتٍ وَاَجَازٍ گفته اند منسوخ است بایه سیف و وجه نسخ درین آیه غیر ظاهر است
زیر که در وی چیزی نمی گزیده اند از التفات بسوی زخارف و نیاد است نظر بسوی آن عدم عزیز بر تنعیش ایشان درین بار
و خفض جناح و لیلین جانب برای مومنین نهی از قتال که آیه سیف تا بخش باشد و لهذا اکثر اهل علم آنرا حکم و مستند اند
چهارم فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُنْشَرِّ اَلَمْ یَسْمَعْ منسوخ است بایه سیف قاله ابن عباس
و در حقیقت حکم است معنی آنکه جهر کن بکار خود و عراض کن از ملامت ایشان و ملطف شو بسوی
مشرکین که سرزنش می نمایند و برابر دعوت اسلام و تکرار این معنی است جمله ما بعد اَنَا کَهِیْنًا لَّكَ الْمُنْشَرِّ اَلَمْ یَسْمَعْ
سوق ع نخل کی است تمامه در قول حسن عطاء و عکرمه و جابر و ابن عباس ابن الزبیر و در روایتی از ابن عباس آمده
مگر سه آیه از آخر که میان که و دیده در تصرف آنحضرت صلی الله علیه و سلم از احد فرد آمده و این سوره را سوره کفر می نامند
در وی دو یا سه حکم منسوخ است و نیز بعضی تمام او حکم است اول وَ مِنْ ثَمَرِ اَبْلِ الْخِیْلِ وَاَلَا عَنَابٌ تَتَخَلَّوْنَ
وَمِنْهُ سَکَرًا وَاَمَّا قَدْ حَسَّنَا گفته اند منسوخ است بایه اِنَّكُمْ اَحْسَنَ الْقَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا
وَمَا بَطَّنْ وَاَلَا تَذَكَّرُوْنَ یعنی خمر است در فتح القدر گفته زول این آیه قبل تحریم خمر بود و سکر در لغت حبش سکر باشد و رزق
طعام و ابل لغت گویند سکر نام خمر است ابن عباس گفته سکر آنچه حرام است از شره او و رزق حسن آنچه حلال است بود او
در نسخ و این سوره و این ابی حاتم از وی روایت کرده اند که سکر نمیدست و رزق حسن بیب پس نسخ کرد آنرا قوله
اِنَّكُمْ اَحْسَنَ الْخَمْرِ وَ الْمِیْوَةِ اَنْتَی و بعضی معنی آیه چنین گفته اند که ثمرات خیل و عنب رزق حسن بود شما از وی اخذ
سکر و دید پس برین تقدیر نسخ نباشد دوم فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّكُمْ عَلٰیكُمْ الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ است بایه
و در حقیقت بدان تسلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر قولی آنها و تمهید عذر است که نیست بر تو مگر سنان
پس حکم باشد سوم وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ گفته اند منسوخ است بایه سیف و هیچ نیست که حکم است

زیر کلمه این مجاوله بلسان است حج قطعیه یقین یا حج ظنیه اقتاعیه موجب تصدیق بمقدمات مقبوله
 و آن مجاوله بسیف و سنان است و دعوت را بهین و وطریق است پس پس این جمع است میان هر دو آیه و اندک
 سوره بنی اسرائیل یکی است مگر سه آیه در روی نزد بعضی دو آیه منسوخ است اول قُلْ رَبِّ ارْحَمْنَاهُ
 كَارِئِيَانِي صَغِيرًا ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ نَازِلٌ شَدِيدًا زَيْنَ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا
 لِلنَّاسِ لَكُنْ وَكَوْكَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ وَحَقِيقَتِ ابْنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ تَنْسِيخَ وَوَمَآ أَرَسْنَاكَ
 عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا ۝ منسوخ است بآیه سیف و در نسخ القدر گرفته ما و کذا که فی منعم عن الکفر
 و قسم هم علی الایمان قبیل ما جعلناک کفیلهم تو خد بجم انتی و بر این معنی آیه محکم است نه منسوخ
 سوره که کف قریبی گرفته یکی است در قول جمیع مفسرین به قال ابن عباس ابن الزبیر تا لم یحکم شیء فی هیچ آیه منسوخ
 سوره که منسوخ است بآیه سیف و در نسخ القدر گرفته نازل شده است بلکه در روی نزد بعضی چهار آیه
 منسوخ است اول وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْخُشُوفِ إِذْ يُخْضَى الْأُكُومُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
 گویند منسوخ است بآیه سیف و نزد اکثر مفسرین محکم است زیرا که جمع میان هر دو آیه ممکن است چه در روی حکایت
 غفلت اهل دنیا است در دنیا نه حکم ترک قتال با ایشان و دوم فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَصَاعُوا
 الْقِسْلَ وَاتَّبَعُوا الشُّعْرَاءَ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ۝ گفته اند منسوخ است بآیه ما بعد
 الْأَمْرِ تَابَ وَأَمِنْ وَعَسَىٰ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا
 يُطْلَقُونَ شَيْئًا و این از باب تخصیص هم است منسوخ سوم قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ
 لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا ۝ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم است معنی آنکه حق تعالی رسول خود را
 حکم کرد که جواب هر کس را که افتخار میکنند بخطوط دنیوی خود که هر که مستقر در ضلالت باشد رحمت او را فسخ کند
 اندا کند و اگر چه فیلید و صیغه امر است اما خارج از خبر است برای بیان احوال او تعالی عصمت را تا معاذیرشان
 منقطع نشود و در قیامت باز آنرا گفته آید اُولَٰئِكَ نَجِّنِي مِمَّا يَتَذَكَّرُ فَيَذَرُ مَنْ تَذَكَّرَ سَابِرًا نِیْ
 كَقَوْلِهِ إِنَّمَا نُصَلِّيْكُمْ لِيَزَادُوا إِلَيْنَا ۝ گفته اند مراد بآیه دعاست بعد و تنفیس حاج گفته تا و بیش آنست
 که حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تمديد در دنیا گردانیده و نیست در آیه امر بعد تم عرض
 بآنها که بآیه سیف منسوخ باشد چهارم فَلَا تَجْعَلْ عَلَيْنَا مَثَلًا ۝ منسوخ است بآیه سیف
 سوره که طه قریبی گرفته یکی است در قول جمیع و به قال ابن عباس ابن الزبیر و در آن از منسوخات دو یا سه
 آیه است اول وَلَا تَجْعَلْ يٰ قُرْآنُ انْ مِنْهُ سَكْرَةٌ تَغْشَىٰ ۝ و دوم فَاصْبِرْ
 عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ۝ منسوخ است بآیه سیف این در صورتی است که مراد بصبر ترک قتال است و اگر صبر بر
 طاعت و عداوت و شتم و ایدارسانی ایشان است پس آیه محکم باشد و هو الصواب دفع القدر گرفته
 ای ساحر کذاب و خود کلمه من طاعتهم الباطل سوم قُلْ كُلٌّ مِّنْكُمْ رِجْزٌ فَكُلُوا مِنْهُ ۝ منسوخ است بآیه

سورة انبيا عليهم السلام می است در قول چنان قاله القطبی و در روی نزد بعضی یک یاد آورده منسوخ
اول انشاء و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انهم لها وارثون گفته اند منسوخ
بقوله ان الذين سبقوا الحسنى اولئك عنها مبعدون و این در حقیقت از باب
تخصیص است نه تنسیخ و هم فان تولوا فقل اذنتكم على سواي و ان اذري اقریب ام بعید
ما اتوا عدون گفته اند منسوخ است بآیه قتال یعنی در آیه اول فرمودند نمیدانم که چه اذن شود ما را در محاربه
پس آیه سیف نسخ آن حکم کرد و نزد اکثر اهل علم معینش آنست که اگر عرض کنند ایشان از
اسلام پس بگو آگاهانیدم شمار که ما و شما برابریم یعنی در حرب نیست صلح میان ما پس آیه محکم شد
منسوخ حج در وی اختلاف است ابن عباس و ابن الزبیر وقتاده گفته اند مدنی است مگر چهار آیه و ما اذ سئلنا
من قبلك من رسول الا قوله عذاب يوم عظیم و جمهور گویند مختلف است بعضی یکی بعضی در وی گفته اند از اول سورة
تاسی آیت مدنی است باقی یکی و پنج آیه از ان لیلی مدنی است و منسوخ دوران و یاسه حکم است اول و ما اذ سئلنا
من قبلك من رسول و لا ننبی الا کاذبا ثم انی اتی الشیطان فی امینتین گفته اند منسوخ
بقوله سنقض ثابث فلا تخشی اما نزد اکثر اهل علم حکم است دوران ثبلی است برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم که
القای شیطان غلط و فسیان و در تلاوت و قرات شما چیزی جدید نیست با پیغمبران سابق نیز این چنین کرده لیکن
او تعالی القای او را منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت مانوس است از قول القای شیطان حکم و ما ینطق
عن الطوائف ان هوالا و حی یوحی و قصه که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جبریان این
عبارت که تلك الغر ائبق العلی و ان شفاعتهن لترتجی بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد متحققین اهل حدیث بهیچ وجه
صحیح نشده و با سنادی متصل مروی گشته بهیچ گفتم این قصه غیر ثابت است از جهت نقل بعده در راویان او و محکم کرده گفته
مطعون اند و امام الایمین خرمیه فرموده این قصه از وضع زمان قدس است و محمد و سرهندی شیخ احمد فاروقی که در کتاب خود
بدان تمسک نموده گویند بطلان منش مطلع شده قاضی عیاض و شفا گفته اجماع کرده است است که در آنچه طرق او و باطل است
از اخبار بخیرین بخلاف ما بهو علیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی معصوم است قصدا و عمدا و سهوا و غلطا این کثیر گویند
بسیار فسرین قصه غر اینق ذکر کرده اند لیکن همه طرق او مسلست و ندیدم آنرا اسند بهیچ وجه صحیح انستی و هم الله
یحکم بینکم یوم الیقین فیما کنتم فیہ تختلفون گفته اند منسوخ است بآیه سیف و نفس الامر
تعلیم است است که این چنین جواب دهند مجادل بالباطل را پس آیه محکم است نه منسوخ سوم و جاهدوا فی الله
حق جهاد گفته اند منسوخ است بآیه فاثقوا الله ما استطعتم اما اکثر اهل علم بر آنکه محکم است بعضی حق جهاد
آنست که نرسند در راه خدا از لولت الامر استفرغ جهد و راحیانی بر آنی است در فتح القدر گفته مقاتل و کلبی گفته اند
آیه منسوخ نیست بآیه مذکوره و در کرده اند این بابا که تکلیف مشروط است بقدرت پس نیست حاجت بسوی معیر منسوخ
سورة مؤمنون می است بلا خلاف در قول جمیع قاله القطبی و در روی نزد بعضی و آیه منسوخ است اول

نقطه و تغییر از آن تخریم برای مبالغه در جرئت انتہی کلام اشوکانی و بسط سخن درین سله و رسک الخطا
 شرح بلوغ المرام و تفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهما ووم ولا تقبلوا لهم شهادة ابدًا
 گفته اند منسوخ است بقوله الا الذین تابوا ولیکن صل ران تخصیص است نه نسخ و الذین
 یؤمنون اذوا جهنم و لو یکون لحد شهداء الا انفسهم فشهادة احدیهم اربع شهادت
 یا اللہ انہ لیس الظالمین منسوخ است بدو آیه یکی و الخامسة ان لعنت اللہ علیہ
 ان کان من الکاذبین دیگر و الخامسة ان غضب اللہ علیہا ان کان من الصادقین
 چہا م یأیہا الذین امنوا لا تدخلوا بیوتنا غیر بیوتکم حتی تستأینوا و تسئلوا علی اہلہا
 گفته اند منسوخ است بقوله لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتنا غیر مسکونہ فیہا متاع لکم
 قال ابن عباس و ابن زبیر تخصیص است نه نسخ و یجب قیل للفقہات ینقض من ابصارہن
 و یحفظن فروجہن و لا یدین زینتھن الا ما ظہر منہا لایہ منسوخ است بقوله و القواعد
 من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیہن جناح ان یضعن ثیابہن غیر
 متبرجات بنینۃ الایہ و ابن زبیر و حقیقت تخصیص است از عموم نه نسخ و ششم فان تولوا
 فانتما علیہما جمل و علیکم ما جمل گفته اند منسوخ است بایہ سیف زیر کہ سلمی ایہ ولی است
 کہ نیست بر رسول مگر آنچه امر کرده شد بدان از تبلیغ و وی از ارجا آورد پس بایہ قتال نسخ وی نمود
 یا ایہا الذین امنوا الیسناذ نکم الذین ملکتم ایتانکم و الذین کویلفوا حکمکم
 منکم ثلاث مراتب الایہ گفته اند منسوخ است بقوله و اذا بلغ الاطفال منکم الحکم فلیستأذوا
 کما استأذن الذین من قبلہم و اتقان گفته اند منسوخ است و کونین نیست ولیکن تهاون کردند مردم
 و عمل بدان انتہی در قنوز الکبیر گفته اند ابن عباس آنست کہ منسوخ نیست این اوجہ و اولی با عبادت است
 و فتح القدر نوشته احکام کرده اند در رد قول وی لیستأذکم بر اقوال اول آنکہ منسوخ است قالہ سعید بن المسیب
 و سعید بن جبیر گفته اند روی برای ندب است نه برای جوب گفته اند واجب بود آنجا کہ ابواب بود پس اگر اجل عود
 و جوب ہم عائد شود حکام المردوی عن ابن عباس گفته اند کہ امر در اینجا برای جوب است و آیه حکم غیر منسوخ است و کشف ثابت است
 بر مردان زنان قرطبی گوید و یمن است قول اکثر علما و ابو عبد الرحمن سلمی گفته آیه خاص است بزنان ابن عمر گفته خاص
 بر مردان مرد و قبول می ملکات ایانکم غلامان و کنیزان اند و قبول وی لم یبلغوا الحکم صبیان احسار انتہی کلام
 سوره فرقان کی است تمامه و قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته اند کہ در مدینه نازل شد
 و الذین لا یدعون مع اللہ الہا اخر الایات روی یک یاد و این منسوخ است اول و اذا خاطبہ
 الجاہلون قالوا سلاما گفته اند منسوخ است بایہ سیف و نزد اکثر اہل علم حکم است و نیست سلام در
 از تسلیم بکلام تسلم بمعنی بر اوست معنی آنکہ محل نیکنند مومنین ایہا اهل جمل و سفر او جمل نیکنند با جمل و سفر

در فتح القدر گفته سیدویه گوید ما مورثانند مسلمین آنروز بسلام بر مشرکین لیکن برین قول که تسلیم است از شما نیست خیر و نه شریان ما و شما مبر و گفته لائق آن بود که چنین میگفت امر کرده نشدند مسلمانان آنروز بحرب ایشان سپس ما مورثانند بدان محمد بن یزید گوید خطا کرد سیدویه درین آیه و در عبارت آورد نحاس گفته معلوم نیست برک سیدویه کلامی در معنی ناسخ و منسوخ مگر درین آیه زیرا که در آخر کلام خود گفته ففسختم آیت السیف گویم چنین می باشد کلام مشکو در غیر علم و دوشی او در غیر طریق خود و امر کرده نشدند مسلمانان بسلام بر مشرکان و نه نمی کرده شدند از آن بلکه ما مورثانند بفسخ و جمع و جمیل پس نیست حاجت بسوی عوی شیخ اتسی و دوم و یجالد فیهم همگان منسوخ بقوله لا من تاب و امن و عمل صالحا و قيل بقوله یعرض ما دون ذلك یعنی و آیه اول حکم خلود ناز بر عصای مسلمین کرده بود و بعد تا بنین از آنها استغنا فرمودند پس حکم اول منسوخ گشت و حقیقت مخصوص گشت منسوخ سوره الشعرا یکی است نزد جمهور و ابن عباس گفته مگر چهار آیه از آخر او که بدین نازل شده و بی الشعرا آیه یثیبهم الفان الخ و نیست در روی ناسخ و نه منسوخ بلکه مجموع و بی حکمست مگر یک آیه نزد بعض که آن الشعرا آیه یثیبهم الفان الخ باشد گویند منسوخ است بقوله لا الذین امنوا و عملوا الصالحات و حقیقت مخصوص با شناس است نه منسوخ * موی غل قرطبی گفته همه آن یکی است در قول یکنان تمام او حکمست نیست در روی منسوخ مگر یک آیه نزد بعض اهل علم که آن قوله تعالی ستانما آنا من المذنبین یعنی نیست برین مگر آنکه از کلام مع التوفیق باشد و آن منسوخ است بآیه سیف و معذ انهم آیه غیر منسوخ است زیرا که وی بی شبهه منسوخ است سوره القصص تمام او یکی است در قول حسن مکره و عطا و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و ابن عباس گفته در حقیقت هجرت و در روی یک حکم منسوخ است لکن اعمالنا و لکن اعمالکم و بخش آیه سیف است قاله الزجاج و نزد اکثر اهل علم حکمست مراد آنکه ضرر کفر شانه بالاحق میشود و نه نفع ایمان ما بشما للاحق شدنی است * سوره عنکبوت در روی اختلاف است ابن عباس و ابن الزبیر حسن و عکره و عطا و جابر بن یزید گفته تمام یکی است قتاده و ابن عباس در روایتی گفته تمام او مدنی است و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در روی یک حکم منسوخ است برای بعض اهل علم و هو قوله تعالی ولا تجادوا اهل الکتاب الا بالکفر و اهل احسن و ناخش آیه سیف است قاله قتاده و مقاتل و گفت نحاس هر که قائل نسخ است او را استیجاب میکنند بآنکه آیه یکی است و در انوقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و جز آن انتهی و نزد اکثر اهل علم حکمست معنی و آنست که محلوله کنید یکسانیکه ایمان آورده اند از یهود و نصاری محمد صلی الله علیه و سلم مثل عبدالله بن سلام مگر بخصالت حسن یعنی بموافقت در آنچه حدیث میکنند شمار از اخبار اهل کتاب علاوه بر الا الذین ظلموا و درینصورت کسانی اند که باقی هستند بر کفر خود و اهل آنست که در دعوت ایشان بسوی اسلام مجادله حسن کنید و بتوبه ایشان بر حج و بر این معنی شدت اعلا و مگر یکسانیکه در طرق ادب با همین نیز برینکه با ایشان مجادله نشوید و ایشان را و اکثر مفسرین بر این گفته اند

سوره روم بلا خلاف یکی است قاله القرطبی در وی یک حکم منسوخ است فاصلاً لسان و عدلاً لله
حق گفته اند نسخ آن بایه سیف است و نزو جمهور محکم است زیرا که معنیش آنکه صبر کن بر ایندادهی ایشان
و منتظر باش و عده خدا را که در باب نصر بر آنها و اعلاهی حجت تو و اظهار دعوت تو کرده است نیست خلاف در آن
سوره لقمان یکی است بگرسه آیه و لو ان ما فی الارض الی آخر یا قاله ابن عباس و قتاده گفته اند در وی
و در روایتی از ابن عباس یکی است بلا استثنا گویند در وی یک حکم منسوخ است و من کفر فاکفر فاکفر فاکفر
الیکن امر کفرهم و ناسخش آیه سیف است و نزو اکثر اهل علم محکم است معنی آنکه کفر فاکفر فاکفر هیچ ضرر نمیکند
سوره سجده یکی است قاله ابن الزبیری و گفت ابن عباس بگرسه آیه آفمن کان مؤمناً الی آخر الثالث در وی
یک حکم منسوخ است قال تعالی فاعرض عنهم و انتظر لعلهم ینظرون گویند نسخش آیه سیف است گفته اند حکم
ست زیرا که گاهی اوقع میشود اعراض با امر بقتال و مراد انتظار یوم ملاک ایشان است قبل از آن و زبیری و قتاده و قریب
سوره احزاب مدنی است قاله ابن عباس در وی دو آیت منسوخ است یکی و لا تطیع الکفرین
و المستفیقین و دع اذاهم و توکل علی الله گفته اند منسوخ است بایه سیف و نزو جمهور محکم است
و در وی تعریض است بغیر وی صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معصوم است از اینکه طاعت ایشان
در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت میکنند بدان از ید امانت در دین در وی امر است بعدم سبالات باید از همه
ایشان بنا بر تصلب آنحضرت در دین شدت و می بر اعدا و هم لا یحل لک الشبکة من بعد
و لا ان تبدل یومک من اذ واج و لو انجبتک حسنهم الا ما ملکک یومینک
گفته اند منسوخ است بقوله یا ایها النبی انا احللتنا لک از واجک الی آیت اجورهم
و ما ملکک یومینک آیه در فوز الکبیر گفته یحتمل که ناسخ مقدم باشد در تلاوت و همین است ظاهر نزد من
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه محکم است و حرام است بر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تزوج بر زنان خود برای مکافات فعل آنها که اختیار خدا و رسول در آخرت است و قتی که بگوید
آنها را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و این قول ابن عباس و مجاهد و ضحاک و قتاده و حسن و ابن سیرین و ابی هریرة بن
بن الحارث بن هشام و ابن زید و ابن جریر است و ابو امامه بن سہل بن حنیف گفته چون حرام کرد خدا بر زنان آنحضرت
تزوج بغیر او بعد از وی حرام کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تزوج بغیر این زنان نیز و ابی بن کعب عکرمه ابورزین
گفته اند معنی آنست که حلال نیست تر از زنان بعد اصناف مذکوره که نام برده شد آنها را قرطبی گوید و این اختیار
ابن جریر است و گفته اند معنی آنست که حلال نمید تر از یهودیات و نصرانیات زیرا که صحیح نیست اتصاف آنها
با صفت المؤمنین در قیل لجد است زیرا که در نیصورت تقدیر عبارت چنین میشود که لا یحل لک النساء من
بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات بیشتر نبوده است و گفته اند این آیه منسوخ است بسبب و قوله فی حجت
تشیء عنهن و توویتی الیک من تشاء و باین قائل است عایشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب

لی بن حسین و غیرهم و همین است راجع و تبدیل نیز از آنجمله است که او تعالی در حق رسول خود صلی الله علیه و آله وسلم
 موخ کرده علی قول راجع انتہی کلاس ابی بن کعب گفته خواندیم درین سوره الشیخ و اشیخه اذ از میافاج و جوا البتة
 بالاسن الله و الله عزیز حکیم پس مرفوع شد اخرجه النسائی و عبد الرزاق و الطیالسی و سعید بن منصور و ابن المنذر
 غیرهم و ابن کثیر گفته اسناد حسن بخاری و مسلم و غیره از ابن عباس آورده اند که استاد عمر بن الخطاب
 بعد کرد خدا را و ثنا گفت بروی بعد گفته اما بعد ای مردمان بدستیکه برانگیخت خدا محمد را بحق و فرد آورده
 روی کتاب پس بود در آنچه نازل شد بروی آیه رجم پس خواندیم با آنرا و یاد گرفتیم الشیخ و اشیخه اذ از میافاج و جوا البتة
 در رجم کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در رجم کردیم با بعد و پس می ترسم که دراز شود و مردم زمان بگوید گویند نمی یابیم
 در کتاب خدا و گمراه شوند مردم بترک فرضیه که فرو آورده است آنرا خدا تعالی و مروی است این و ایت بطرق انتہی پس این را
 جنس است که تلاوت و منسوخ شده و کشف باقی است تا روز قیامت و لیکن تمادون که وند مردم در عمل نمودن بران
 چنانکه تمادون کردند و ترک بسیاری از احکام و حدود شرع و نیست این نخستین آگیند که شکست در اسلام
 سوره سبأ کی است قرطبی گفته در قول جمیع الایه و احد که در وی اختلاف است ہی قوله ویدی الذین
 اَوْثَرُوا الْعِلْمَ الَّذِیْ اُنْزِلَ لَیْسَ فَرَقَهُ کَوِیدَ کِی است و فرقه گوید مدنی است و در وی یک حکم منسوخ است
 وَلَا تَسْعَلْ عَمَّا تَعْمَلُونَ و ناخشن آید سیف است و جوهر بر آنکه حکم است یعنی خبر نیست که میخوانم شمار السبوی آنچه در
 نیز فلفه شاست نیز بر آنکه شفا که شفا با بر هر چه ضرر و نقصان و در فتح القدر گفته این آیه امثال آن منسوخ است بایه
 سوره فاطر کی است در قول جمیع قاله القرطبی و اخرجه البخاری و البیهقی و غیره عمن ابن عباس و تمام
 وی حکم نیست از منسوخ در وی چیزی و نزد بعضی این آیه ان انت الکاتب الذی یرکب الشیخ پذیرفته است
 بایه سیف و کلام در امثال وی گذشته و این سوره را سوره ملائکه هم گویند * * *
 سوره یس کی است قرطبی گفته بالا جماع مگر آنکه گروهی یک آیه را از آن مدنی گفته و بهی شکست
 مَا تَدْعُوهُمُ اَوْ اَن تَشَارَهُمْ حکم که در حق بنی سلمه از انصار سرور داده و قستیکه اراده نقل کما
 بخوار سبج را آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و تمام وی حکم نیست در وی ناخ و منسوخ
 سوره صافات کی است قرطبی گفته در قول جمیع در وی چهار آیه منسوخ است اول فتول عنکم حتی حیثین
 حتی حیثین دوم و ابصر هم فسوف یبصرون سوم و توال عنکم حتی حیثین
 چهارم و ابصر هم فسوف یبصرون گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بایه سیف نزد اکثر محکم اند و مراد بدان است معلوم
 مجاب گفته یعنی تا آنکه از کفر بتر اقبال و قتاده گفته تا موت و گفته اند تا یوم قیامت که با بعضی اقوال است
 سوره غاص کی است در قول یحیی بن یحیی قاله القرطبی و نیست در وی منسوخ مگر دو آیه یکی انا انذرنهم
 مُبِیْنٌ دوم و لتعلمن نبا کا بعد حیثین و ناخشن آید فافعلوا المشرکین است و نزد اکثر
 محکم است زیرا که جمیع میان بر دو مکن است یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شمار از اعمالی که توجیه و

و ترغیب بهوای جنت و تهدید از نار بعد چندی قناده و زجاج و قرا گفته بعد موت و عکرمه و ابن زید گفته روز قیامت
و کلبی گفته هر که باقی ماند و نیست روز قیامت هر که در دنیا نیست و کلبی گفته این دو سخن خبر بد بود
سوره زمر کی است در قول حسن عکرمه و جابر بن یزید و حسان از ابن عباس آورده که مگر سه آیه که در مدینه
نازل شده در حق وحشی قابل منزله قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اَعْلَىٰ اَنْفُسِهِمْ وَبَعْضُ مَا يَشْتَرِي
گفته اند در وی شش آیه منسوخ شده یکی اِنَّ اللَّهَ يَمْحُكُم كَيْدَكُمْ فَيُمْسِكُ فِيمَا مَثَلُمْ فَيَمْحُكُم فَيَمْحُكُم فَيَمْحُكُم
منسوخ نیست بآیه سیف زیر که در وی مضمون ترک آنها تا حکم کردن خدا میانشان روز قیامت ضممت گویم
این قسم آیات در قرآن شریف بسیارست در هر احتمال مذکور وجود است پس همه منسوخ باشند ولیکن آنچه عدم نسخ
است زیرا که حکیم الهی در میان آنها روز قیامت منافق قاتل در دنیا نیست و در هر آیه اخاف ان عصيت
رَبِّي عَدَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ گفته اند حکم خوف وقوع در عصیت منسوخ شده بآیه سوره فتح لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ قَالَ ابُو حمزة الیما فی وابن السیوطی کلام در مثل این آیه پیشتر گذارسته
سوم فَاَعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّنْ دُونِیَ گفته اند منسوخ است بآیه سیف یا بقول اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ
الْاِسْلَامُ و این وقتی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد در عبادت غیر خدا حال آنکه مراد از برای تهدید و ترغیب
و توبیخ است و در آن منع از عبادت غیر خداست پس آیه حکم باشد و بر این انداک مفسرین در فتح القدر گفته است
اولی چپا رم الیس الله یجاف عبادک گفته اند درین آیه اخبار ترک کفار است پس منسوخ باشد بآیه سیف
و نزد جبر و محکم است و معنی آنست که کافی است خدا عباد مومن ابواب عباد کافر را بعتاب بر تقدیر قرار است
بصیغه امر و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم اندیا جنس آنحضرت در آن اصل باشند بخول اقلی و بر قنات عباد
بصیغه جمع مراد انبیا و مومنین اندیا بکنان بحکم قُلْ يَتَقَرَّبُ اِلَىَّ الْمُكَلِّمُونَ اَعْلَىٰ مَكَانَتِهِمْ اِنَّیْ عَاطِلٌ
گفته اند منسوخ است بآیه سیف ششم وَمَنْ ضَلَّ فَاَنْتَابَا بِغَضَلٍ عَلَيْهِمَا وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمَا
یَوْکِیْلُ این نیز منسوخ است بآیه سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر باغ و کار کردن بنفس خود
و خبر و جبار کفایده حق سبحانه رسول خود را امر فرمود بقبال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله عمل کنند با حکام اسلام
سوره غافر و آنرا سوره مومن هم گویند یکی است در قول حسن عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله و یستخ
یَحْلِلُ سَبَاتٍ زیر که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس قناده گفته مگر دو آیه که بعدین فرود آمده و همان است
الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ فِیْ اٰیَاتِ اللَّهِ وَآٰتِیْهِ کَیْدًا وَهُمْ فِیْ حُكْمٍ مُّنْقَضٍ وَهُمْ فِیْ حُكْمٍ مُّنْقَضٍ فَاصْبِرْ
اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ و این شش آیه سیف است قال الکلبی این وقتی درست می نشیند که مراد بصبر بر قاتل باشد حال آنکه
مراد در انبیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بر ایدارسانی مشرکین باحقاق و عدو نصر خود با وی پس آیه مجاب باشد
سوره فصلت و آنرا حم سجد هم نامند یکی است در قول جمیع قاله القرطبی تمامه و حکم است
جز یک حکم اَدْفَعْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ و این شش آیه سیف است و کلام در مثل این آیه گذارسته

منسوخ شد شوره تمام او مکی است و قول حسن عکرمه و عطاء و جابر مروی است از ابن عباس وقتباده که مگر
 چهار آیه که در مدینه نازل شده قُلْ لَا آتَاكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ إِلَّا لَكُمْ عِلْمٌ فِي الْقُرْآنِ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 و در وی پنج یا نه آیه منسوخ است اول یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ مَنْسُوحٌ ست بقوله الَّذِينَ
 آمَنُوا وَ حَقِيقَتُهُ از باب تخصیص نه تنسیخ دوم وَالَّذِينَ أَخَذُوا مِنْ دُونِهِ أُولَئِكَ أَلَا اللَّهُ حَقِيقٌ
 عَلَيْهِمْ ذِكْرُهَا بیه منسوخ است بآیه سیف و کلام در مثل آن سابق گذشته سوم فَأَدْعُوا اسْتَقِمْ
 تَمَّامُ امْرَأَتِكَ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ مَنْسُوحٌ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُقِيمُونَ بِلَا اللَّهِ
 وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ نِسْتِ استقامت آنحضرت بر دعوت مردم بسوی اسلام آنچه دال باشد بر نسخ پس
 آیه حکم است نزدیک به چهارم لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ حُجَّةٌ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ مَنْسُوحٌ
 ست بآیه سیف و خطاب به یهود راست یا کفار را علی العموم پنجم مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ
 نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ مَنْسُوحٌ ست بقوله مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ وَ نیست نزدیک تحقیق از نسخ
 و چیزی زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا بر نیت آخرت آنچه میخواهد از دنیا و نمیدهد بر نیت دنیا مگر دنیا قاتل
 قتاده و شیرازی گفته ظاهر آنست که آیه در حق کافرست این تخصیص بغير مخصوص باشد ششم قُلْ
 لَا آتَاكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ إِلَّا لَكُمْ عِلْمٌ فِي الْقُرْآنِ بَنِي إِسْرَءِيلَ مَنْسُوحٌ ست قاله الحسن بن الفضل
 و رواه ابن جریر عن الضحاک و نزول او در مکه بود چون مشرکان رسول خدا را ندادند حق تعالی امر کرد بمحبت او
 و هرگاه حجت کرد انصار بر نیت وی نمودند و جای دادند این آیه فرو آورد و مَا آتَاكُمُ اللَّهُ مِنْ خَيْرٍ فَلَا
 آخِرَ لِي إِلَّا عَلَى رِبِّ الْعَالَمِينَ ۝ و قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ آخِرٍ فَهَوَّ أَكْثَرُكُمْ أَنِ آخِرِي
 إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ این ناسخ اول شد ابن عباس گفته آنحضرت واسطه النسب بود در قریش هیچ بطنه
 از بطونش نیست مگر وی را صلی الله علیه و سلم در آن قرابت است پس فرمود او تعالی بگو ایشان را نمیخواهم
 از شما هیچ اجور بر دعوت و تبلیغ رسالت مگر مؤدت در قرنی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که با شماست
 و نگاه دارید مرا بقرابت مذکور و آخر به عنده سعید بن منصور و ابن سعد و عبد بن حمید و الحاکم صححه و ابن مردودیه البیهقی الدلائل
 و له طرق و در روایتی دیگر از ابن عباس نزد ابونعیم و دعلجی از طریق مجاهد آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 سوال نکنم شمار را بر آن خردی مگر دوستی در قرابت که نگاه دارید مرا در اهل بیت من دوست دارید آنرا برای من
 و سندش ضعیف است شوه کانی در فتح القدر گفته صحیح از وی همان معنی اول است و روایت کرده آنرا از وی جمع جم
 از مائده وی و من بعد هم و منافعی نیست آنرا آنچه مروی است از وی از نسخ آن زیرا که نیست مانع ازین که نازل
 شده باشد این آیه در مکه بعد استثنای کون نسخ پذیرفته چو وی علی الاطلاق خواستگار را بر تبریع نشاندستی مقتضی
 وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَكْتُمُونَ ۝ گفته اند منسوخ است بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ
 إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی در آیه اولی مدح انتصار از زولفی کرده بودند و طریق عدل در آن افزوده

که چیزی سینه سینه است مثل آن بیده حکم صبر و غفور و مودت پس حکم انتصار نسخ پذیرفت و در حقیقت نسخ نیست بلکه برایت است بسوی محالی انور که با وجود جواز انتصار و انتقام غفور و صبر را فضیلت است آری صریح و غفور
 لذتی است که در انتقام نیست بهشتی و لکن انتصار بعد ظلمه فاولئك ما علیهم
 مِّنْ سَبِيلٍ گفته اند منسوخ است بقوله و لکن صبر و غفران ذلک لکن عزیم الی مؤمنین
 و فتح القدر گرفته بن بگوید این نسخ پذیرفته است بهر دو خاصیت بشکرین قناده گفته عام است بهر دو ظاهر و قناده قناده
 فما از سنانک علیه هم حقیقتا ان علیک الا البلیغ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و سخن مانند این آیه مکرر گذشته
 سورۃ زحورف قطبی گفته کی است بالاجماع و در آن دو حکم منسوخ است اول فذلهم یخونون
 و یلبسون احشی یلا قوا یومهم هالک فی یوم عدوون گفته اند منسوخ است بآیه سیف و مراد یومهم
 روز قیامت است یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید است و دوم فاصفح عنهم
 سلیم و فسوف یعکسون گفته اند منسوخ است بآیه سیف و قبل بقوله و السلام علی من اتبع
 الهدی و فتح القدر گرفته گفته اند حکم منسوخ نیست در وی تهدید شدید و وعید عظیم است از او تعالی
 سورۃ دخان کی است بالاتفاق قطبی گفته الا قولنا انا کاشفوا العذاب قلیلاً و در وی
 یک حکم منسوخ است فاذا نقبوا انهم هم یقبون و ناخش آیه سیف است گفته اند حکم منسوخ است بآیه سیف
 چیزی که وعده کرده ایم تا تو از ضرر و فتح بر ایشان هلاک آنرا برد دست تو زیرا که ایشان به منتظر مگر که هستند گفته
 معنیش آنکه منتظر باش تا چه حکم میکنند خدا میماند و اینها که ایشان هم انتظار دارند هر تو میکنند هر روزی است
 سورۃ جاثیه تمام کی است قطبی گفته در قرآن جمیع ایشان نیست در وی منسوخ مگر یک آیه قل للذین امنوا
 یغفر الله الذین لا ینکحون آیات الله گفته اند ناخش آیه سیف است ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم امر ارض سیکرد از انبای شهر کین و آنجا استند و تکذیب وی سیکردند پس امر کرد خدا
 رسول خود را بقتال ایشان پس گویا این حکم نسخ پذیرفته اخراج عنه ابن جریر و ابن المذنب و ابن مردویه
 سورۃ احقاف کی است در قول حسن جابر و عمره و ابن عباس و قتاده آمده که مگر یک آیه مدنی است
 و هی قوله و قال الذین کفروا الذین امنوا الی آخره و در وی دو آیت منسوخ است اول
 قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل بی و لا یکن ان اتبع الا ما یرى
 لانی و ما انا الا نذیر مبین گفته اند منسوخ است بقوله لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
 و ما تأخر قاله ابن عباس و در فتح القدر معنی آیه چنین گفته اند یه انهم چه کار کرده شود با من در زمان مستقبل با من
 در که یا بیرون و من از انجا و بمیرم پاکشته شوم و شتاب کرده شود و عقوبت برای شما یا حمت داده شود و این همه
 در دنیا است اما در آخرت پس معلوم است که وی امت و می در جنت است و کافرین در نار اند و گفته اند معنی آنست
 منید انهم چه کرده شود با من و چون این فرود آمد قبح کردند مشرکان گفتند چه قسم اتباع کنیم پیغمبری را

که نمیدانند چه معانی کرده شود با وی و با ما نیست و افضل بر ما پس فرود آمد لیکن کلام الله و اول اولی است و در هم
 فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل گفته اند منسوخ است بایه سیف صواب منسوخ است زیرا که معنی آنست که صبر کن
 بر جایزه ایشان چنانکه اولو العزم از انبیا و رسل کردند و تو هم از ایشان شیعی و یکی گفته اند با و اولو العزم کسانی اند که امر کرده شد بقول
 رسول الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدنی است ما رو روی گفته در قول جمیع مگر ابن عباس و قتاده که ایشان
 یک آیه را از آن می گفته اند که در حین خروج از مکه و نظر بسوی بیت بعد حجة الوداع نازل شده و آنحضرت از غم و فراق
 گریستند وی قوله و كما ان من قریة هی أشد ثوبا من قریة الذی اخرجت منه
 و ضحاک سعید بن جبیر گفته اند می بود آن غلط است بلکه تمام او مدنی است و بالجمله در وی ناسخ است نه منسوخ و نزد
 بعضی یکسایت منسوخ است فاما ما بعد و اما فداء گویند منسوخ است بایه سیف و صحیح عدم نسخ است
 زیرا که این تغییر بعد از سر و قتال است قبل آن چنانکه سابق آیت بر آن است فاذا الذیینه الذین کفروا فاضربوا
 الرقاب حتی اذا قتلتموهم فشدوا الوثاق و اثنان سبالغه است در قتل و اکتار در آن و فتح القدر
 اختلاف کرده اند علماء دین آیه که حکم است یا منسوخ گفته شد منسوخ است و را بیل و نافع جابر است فدیة و نیت بر ایشان
 و ناسخ آیه سیف است و قوله فاما تتفقهم فی الحرب فقتلهم و یجوز من خلفهم و قوله قاتلوا
 المشرکین کافه و باین قائل است قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریر و بسیاری از کوفیان گویند ما من
 آخر چیزی است که نازل شده پس اجابت قتل هر مشرک مگر سیکه قائم شد دلیل بر ترک قتل او همچو زنان و کودکان
 و هر که ستانده شود از وی خبریه و همین است مشهور از مذاهب اربعی حنیفه و گفته اند این آیت ناسخ است لقوله قاتلوا
 المشرکین کافه حیث وجدتموهم و این مروی است از عطاء و غیره و بسیاری از علماء گفته اند آیت محکم است امام غیر
 در قتل و آنرا بعد از سر و زدن و فدا و باین قائل است مالک شافعی و ثوری و زاعی و ابو عبید و غیره و همین است راجح
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای اشعین بعد از وی این را کردند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و نه آنرا
 مگر بعد از اثنان قتل بایه سیف لقوله تعالی ما کان لنبی ان یتکلم لک استنای حتی یخرجن
 فی الارض پس چون قید کند بعد خونریختن پس در آن رای امام است قتل کند یا غیره و انتی کلام
 منسوخ مدنی است نزد ابن عباس و مسور بن مجزه و مروان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در میان مدینه و اول آنرا
 در فتح القدر گفته نیست این فی اجماع بر بودن آن فی زیر که مراد بسور مدینه نازل بعد هجرت از مکه که نیست و در این آیه منسوخ است
 منسوخ حجات مدنی است قرطبی گفته باجماع و به قال ابن عباس ابن الزبیر نیست در آن ناسخ و نه منسوخ
 منسوخ قی به آن می است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مروی است از ابن عباس و قتاده که مگر یک آیه
 و بی قوله و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام و ما منست من
 الغوب نیست در وی منسوخ مگر در حکم اول فاصبر علی ما یقولون و ناسخ آیه سیف است و گفته اند
 معنیش تسلیم آنحضرت است در صبر بر اقوال ایشان می شد که من عدم خزن بر روضه و آنها بروی صلی الله علیه و سلم

و نیست در آن منسوخ اما ناسخ نیست و سه قوله تعالى فَاَتَقِيُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ
سوره طلاق می است در قول جعفر القزطبی می ناسخ است اما نسخ نیست می قوله وَاشْهَدُوا ذِي عَدْلٍ مِنْكُمْ
سوره تحریم و آنرا سوره نبی صلی الله علیه وسلم هم خوانند می است در قول جعفر القزطبی
در وی می ناسخ است و نیست منسوخ در آن می قوله تعالى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ الْآيَةُ
سوره مملکت می است در قول جعفر القزطبی و این سوره را نامهاست منها
سوره تبارک والواقیه والمنجیه والممانعه وغير ذلک و در وی نه ناسخ است و نه منسوخ *
سوره ن می است در قول حسن عکرمه و عطاء و جابر و مروی است از ابن عباس و قتاده که اولش تا
قوله سَنَسِيحُهُ عَلَى الشَّحْرِ حَقٌّ می است و بعد آن تا قوله من الصالحين می است باقی همه می که از قال الماوردی
و در وی دو حکم منسوخ است یکی قَدْ دَرَيْتِي وَمَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ گفته اند منسوخ است
بآیه سیف و مراد بحدیث قرآن است قاله السدی و گفته اند روز قیامت در وی تسلیه آخرت است صلی الله علیه وسلم
و وم فاصبر لحکمهم ذلک گفته اند منسوخ است بآیه سیف زیرا که حکم رب در اینجا افعال کفار و تأخیر است
رسول مختار است صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان و گفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت است *
سوره حاقه می است در قول جعفر القزطبی و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سوره معارج قزطبی گفته می است بالاتفاق در وی دو حکم منسوخ است یکی فَاَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا
گفته اند منسوخ است بآیه سیف قاله ابن بید و غیره زیرا که در وی حکم است بصبر بر تکذیب کفر ایشان بدین اسلام
بدون جنح و شکوی بسوی بخیر او همین است معنی صبر جمیل دو هم فَاَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا و تا بخش بآیه سیف
زیرا که معنی آنست که بگذار ایشانرا خوض کنند در باطل خود و لعب کنند در دنیاى خویش مشغول باش تو با آنچه
امر کرده شده و نیست بر تو مگر بلاغ **سوره نوح** می است قاله ابن الزبیر و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سوره جن می است در قول جعفر القزطبی و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سوره مرسل**
می است در قول حسن عکرمه و جابر و نزاد بن عباس دو آیت از وی مدنی است و اصبر على ما يقولون
و دیگر آیه که متصل است و تعبیری گفته الا قولنا رَبَّنَا عَلَّمْنَاكَ نَاقُومُ اَذْنِي اِلَى آخِرِ السُّورَةِ و در وی پنج
منسوخ است اول قَوْمِ اللَّيْلِ اَلَا قَلِيلًا و قد رفع القدر گفته اختلاف است در ناسخ این امر گفته اند قول
وی است ان رَبَّنَا عَلَّمْنَاكَ نَاقُومُ اَذْنِي مِنْ ثَلَاثِي اللَّيْلِ وَنُصْفَهُ وَ ثَلَاثِيهِ اِلَى آخِرِ السُّورَةِ و گفته
تقریب علیه السلام ان لَنْ تَخْصُوهُ و گفته اند علموا ان سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى و گفته اند منسوخ است بصلوات حسن
و باین قابل است مقابل و شافعی و ابن کپسان و گفته اند قافراً و اما تَيْسَسُ مِنْهُ انتهى در فوز الکبیر گفته
گویند منسوخ است بآخر سوره و آخر منسوخ است بصلوات خیمه گویم دعوی نسخ بصلوات خیمه نتیجه نیست بلکه حق
آنست که اول سوره در تکید بسوی قیام بیل است و آخر او نسخ تا لید بسوی مجرب دندب انتی دو هم او انشور

و ناسخ قول است سَلَفِي نَكَتٌ فَلَا تَنْتَنِي وَحِجْ أَنْتَ كَيْفَ نَسِيتَ دَرِیْنِ عَرَبِیْنِ نَاسِخٌ وَنَسْخٌ وَبُنِیْ كَيْفَ كُنْتَ أَنْتَ كَمْ عَمَلَتْ كَمْ أَخَذُوا حِجْرَ نَزْدِ الْقَهْقَارِ كَوْنُكُمْ جَمِيعٌ وَاشْبَهَاتِ قِرَارَاتِ أَوْبَرِ زَبَانٍ تَوْبَرِ يَاسْتِ لَيْسَ مُوَافِقٌ بَاشِدِ مَنَیْ
 این آیت با آیة سَلَفِي نَكَتٌ فَلَا تَنْتَنِي و لهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند و مثل
 اوست قوله تعالى وَلَا تَجْعَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ آيَةً
 سورة انسان جهو گویند مدنی است و مقاتل و کلبی گفته کی است و گفته از قول و اَنَا لَخَشِ
 نَزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا تا آخر سوره کی است و مقاتل و مدنی است و در وی سه آیه منسوخ است
 اول وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتَسَاءَلُونَ سَيِّئًا گفته اند منسوخ است بآیه
 قاله سعید بن جبیر یعنی این اطعام در حق اسیر کافر بآیه سیف یا آیه صدقات نسخ پذیرفته و غیر وی گفته بلکه آیت
 محکم است و اطعام مسکین و یتیم تطوع است و اطعام اسیر برای حفظ نفس و تا آنکه اختیار کند امام در حق و
 رانی و همین راجع است و ابن عباس گفته نزول این آیت در حق امیر المومنین علی بن ابی طالب فاطمه بنت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است آخر جعنه ابن مردویه دوم قاصِدٌ لِحُكْمٍ دِيْنًا وَلَا تَطْعُ
 مِنْهُمْ اِثْمًا وَ كَقَوْلِهِمْ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مراد حکم در ان
 رضا بقضای او بجهان در آخر نصر تا اجل سعید است و در وی نهی گردان از موافقت کفار بقوله لا تطع قوم فمن
 شاء اتخذ الى ربّه سبيلاً گفته اند منسوخ است بآیه سیف نیست مراد مفهوم مخالف تا آنکه نسخ شود که گفته
 سورة هر سالت کی است در قول حسن و عكرمة و عطاء و جابر وقت داده گفته مگر یک آیه
 از ان مدنی است و بی قول و اذا قيل له هادكوا لعلكم تهتدون نیست در وی نسخ و نه سالت
 سورة نبأ کی است نزد همه نیست در وی ناسخ و نه منسوخ سورة نازعت کی است بلا خلاف
 و نیست در ان ناسخ و نه منسوخ سورة عبس کی است در قول جمیع و در وی یک آیه منسوخ است
 فمن شاء ذكرک و ناسخ آیه سیف است و کلام در مثل این آیه گذشته سورة تکوین کی است
 بلا خلاف و در وی یک آیه منسوخ است لمن شاء منكم ان يستقيظوا و ناسخ قوله است و ما نشأوا
 الا ان يشاء الله رب العالمين و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که شیت در توفیق
 استقامت بر حق و ایمان و طاعت بدست اختیار وی بجهان است و نیست شمار قدرت بر ان مگر بشیت او
 و این مثل قول وی بجهان است فما كان لنفس ان تموت الا باذن الله وقوله ولو اننا نزلنا
 اليكم السكينة و كلمهم السمواتي و حشرنا عليهم كل شي قبلا ما كانوا اليوميين
 الا ان يشاء الله وقوله انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدي من يشاء و آيات قرآنی در حق بسیار
 و همه حکمت سورة انفطار کی است بلا خلاف و نیست در ان نسخ سورة مطففین
 کی است در قول ابن جریر و ضحاک و مقاتل و مدنی است در قول حسن و عكرمة و مقاتل گفته اول سورة نیست که در

مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته اند که پیش از قول ان الذين اجتمعوا آخر و کلمتی جابر بن عبد الله گفته نازل شد میان که مدینه نیست در روی منسوخ سورة انشقاق کیست بلا خلاف نیست در روی ناسخ و سورة بروج کیست بلا خلاف نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة طارق کیست بلا خلاف در روی یکایک منسوخ است فَمَجَّلَ الْكُفْرَيْنِ أَهْلَهُمْ حُدُودًا منسوخ است بایه سیف و معنی روید اقلیل یا قریب است و مراد بدان یوم بدست و آنچه در روی از قتل و اسیر بود آمده و برین معنی محکم خواهد بود و مقصود در ان تسلی خاطر و صلی الله علیه و سلم است سورة اعلی کیست در قول جمهور و ضحاک گفته مدنی است نیست در روی منسوخ و یکایک است و ناسخ است سَنُقِرُّكَ فَلا تَنسَى وَحِجَّ آتَتْ که نیست ناسخ زیرا که این جملة ستانفذه برای بیان هدایت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم خاصه بعد بیان هدایت عامه و آن هدایت است صلی الله علیه و سلم برای حفظ قرآن مراد آنکه با تراقاری کنیم بالهام قرأت الامام و الله استثنای منسوخ است از اعم مفاعیل یعنی فراموش نکنی مگر آنچه خواهد شد که فراموشش سازی فر گفته و خدا نخواهد که فراموش کند آنحضرت چیزی را کقول خالکین فیها ما کاد امت السماوات و الارض الا ما شاء ربنا و گفته اند بیان در اینجا بمعنی نسخ است یعنی آنچه خواهد شد خدا نسخ آن تلاوه و غیر ذلک * * سورة غاشیه کیست بلا خلاف و نیست در ان منسوخ مگر یکایت لست علیکم بمصیط و ناسخ آیه سیف است و معنی مصیط سدا است مراد عدم گواه آنها بر آیات سورة فجر کیست بلا خلاف و نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة بلد کیست بلا خلاف و نیست در ان منسوخ و منسوخ سورة الشمس کیست بلا خلاف در روی ان ناسخ و منسوخ هیچ نیست سورة لیل کیست نزد جمهور و گفته اند مدنی است نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة الضحی کیست بلا خلاف و نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة الم نشرح کیست بلا خلاف و نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة التین کیست در قول جمهور و نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة علق کیست بلا خلاف و ادان چیزی است که نازل شد از قرآن که نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة القدر کیست نزد اکثر مفسرین که اقال الماوردی و تعلبی گفته مدنی است در قول اکثر مفسرین و واقعی ذکر کرده که آن اول سورة الیس است که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بکه نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة لم یکن مدنی است در قول جمهور و گفته اند کیست قاله ابن عباس و نیست در روی ناسخ و منسوخ سورة زلزلت مدنی است در قول ابن عباس و قتاده و کیست در قول ابن مسعود و عطاء و جابر و نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة عادیات کیست در قول ابن مسعود و جابر و عکرمه و عطاء و مدنی است در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست در ان ناسخ و منسوخ سورة قارعه کیست بلا خلاف اخریه ابن مردودیه عن ابن عباس و نیست در ان ناسخ و منسوخ

مورثه نکات توکی است نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی است نیست در آن ناسخ و منسوخ
 قوله والعصر کی است نزد جمهور و قتاده گفته مدنی است روی یک آیت منسوخ است ان الانسان
 فی حنین وناخن قوله است الا الذین امنوا و عملوا الصالحات الخ و در تحقیق نسخ نیست
 ایستناست از عموم پس از باب تخصیص عام بهت و خاص ناسخ عام نیست و چنانکه در اصول تشریح
 میگوید همین کی است بلا خلاف نیست در وی ناسخ و منسوخ سورۃ فیل کی است بلا خلاف
 نیست در وی ناسخ و منسوخ سورۃ قمریش کی است نزد جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی است
 است در آن از ناسخ و منسوخ چیزی سورۃ ماعون کی است در قول عطاء و جابر و در قوله
 زابن عباس و مدنی است در قول قتاده و دیگران نیست در وی ناسخ سورۃ کوثر
 کی است در قول ابن عباس و کلبی و قتال و مدنی است در قول حسن عکرمه و مجاهد و قتاده نیست در وی ناسخ و منسوخ
 سورۃ کافرون کی است در قول ابن مسعود و حسن عکرمه و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده
 ضحاک و در وی یک حکم منسوخ است و بی قوله لکن یدین یدین تا بخش ایک سیف است در فتح القدر
 گفته اند از این آیت منسوخ است و گفته اند منسوخ نیست زیرا که اخبار است و در اخبار دخل نسخ نیست انتی و در تفسیر
 جامع الترمذی مشهور است که این سورۃ منسوخ است بآیه قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون
 این سورۃ بیان کمال تبعاد دین کافران دین سلیمان است نه عدم تعرض بلکه در دین سلیمان جهاد و قتال
 نیز داخل است پس منسوخ بودن آن بآیه قتال وجهی ندارد انتی سورۃ ناص و آخر سورۃ تودیع بهم گویند
 مدنی است بلا خلاف نیست در آن ناسخ و منسوخ سورۃ تبت کی است بلا خلاف نیست در آن
 ناسخ و منسوخ سورۃ اخلاص کی است در قول ابن مسعود و حسن و عطاء و عکرمه و جابر و مدنی است
 در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و مدنی نیست در آن ناسخ و منسوخ سورۃ فلق کی است
 در قول حسن عکرمه و عطاء و جابر و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده نیست در آن ناسخ و منسوخ
 سورۃ غنا پس خلاف در بودن کی یکی یا مدنی مثل خلاف در سورۃ فلق است و نیست در آن ناسخ و منسوخ
 احمد و بن زرار و طبرانی و ابن مردودیه بطریق صحیح چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی حکم میکرد و تفسیر
 از مصحف میگفت نیامیزد بقرآن آنچه نیست از آن و نیستند این و سورۃ از کتاب الله جز نیست که امر کرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتغذ نمودن بآنها و بود وی رضی الله عنه که نسخ اند این دو سورۃ را بزار گفته
 متابعت نکرده اند و از هر یک یکی از صحابه درین امر صحیح شده است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم قرائت آن هر دو
 در نماز وثابت داشته شده اند و در صحف روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی و غیرهم از زبیر بن جهمیش که گفت آمدم
 مدینه را و ملاقات نمودم بانی بن کعب که گفت ای ابامندر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را و در مصحف گفت گفتم
 بکسی که بر آن مصحف محمد را بحق پرسیدم او را ازین هر دو سورۃ و نیز سینه چکی از حال زما را از روزیکه پرسیدش خبر تو

فرمود آنحضرت گفته شد مرا که بگو پس گفت من بگویم شما نیز بپس میگویم چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 و بطریقی مثل این وایت از این سوره هم آورده و لفظ وی این است که گفت این سوره پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 از این هر دو سوره پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفت من بگویم شما نیز چنانکه من گفتم و شاید این سوره این محل تعوذ
 صرف کرد و در نبودن این هر دو سوره از تنزیل غایب تر از آفتاب است و بعضی از اهل علم بحکم این سوره در اصل بر آوردند
 او نموده اند و مواضع نسیان او را تا هفت عدد رسانیده و از آن جمله رفع یدین است در غیر کبیر تحریر نموده و مسلم و ترمذی
 و نسائی و غیر هم از عقبه بن عامر است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرود آمدند بر من آتش آیتها که ندیدم
 مانند آن گاهی قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس و درین باب احادیث صحیح و وارد است
 و در تفسیر فتح القدیر و جز آن مذکور این است مجموع آیات منسوخه برای اکثرین در بسیاری از آن کلام است چنانکه
 در طایفه ای تعدادش اشارت بدان رفته سیوطی در اتقان نوع چهل و هفتم در همین بیان عقد نموده حاصل کلام او
 در اینجا نوشته می آید بگوید نسخ اقسام است یکی نسخ مامور به قبل از امثال او است نسخ در حقیقت همین است همچو
 آیه بخوی دوم نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص دیت یا نسخ امر حملی چون نسخ توبه بسوی بیت مقدس من
 و صوم عاشورا بر رمضان این است بخور نسخ ناسخ و رسوم آنچه مامور به بود بسببی بعده آن سبب ائمه شد چنانکه
 امر بصبر صنف در حدیث ضعف و قلت که باید بجا بقیال منسوخ شده و این در حقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسخت
 کما قال تعالی او منسختها پس منشی امر بقیال بود تا قوت مسلمین و در حال ضعف حکم و جوب بر ازی است از اینجا
 ضعیف شد قول اکثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند یا کسیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منشی است یعنی آنکه
 استمال هر امر وارد در وقتی واجب است بنا بر علتی که مقتضی آن حکم است بعد از منتقل میشود امر با انتقال آن علت بسبب
 حکمی دیگر و این نسخ نشد چنانکه نسخ از اله حکم است تا آنکه امثالش جائز نیست مگر گفته جماعتی ذکر کرده است که خطا بها
 وار و مشهور بوقییت و غایت مثل قوله فی البقرة فاعفوا و اصفحوا حتی یأتی الله بامر ثم حکم غیر منسوخ
 زیرا که موجب اجل است و در موصول اجل نسخ نباشد و سوره قرآن باعتبار ناسخ و منسوخ چند گونه است قسمی است که
 ندر وی ناسخ است و نه منسوخ و آن چهل و سه سوره است فاتحه و یوسف و لیس و حجرات و حمز و حدید و صفت
 و جمعه و تحریم و ملک و حاقه و نوح و جن و مرسلات و عم و نازعات و انفطار و سه سوره بعد از او و فجر و بعد از او تا آخر قرآن
 مگر تین و عصر و کافرون و قسمی است که در وی ناسخ و منسوخ هر دو است و آن بیست و پنج سوره است بقره و سه سوره
 بعد از آن و حج و نور و صوره تالییه اینها و احزاب و سبا و مؤمن و شوری و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و مزمل و مدثر
 و کورت و عصر و قسمی است که در وی ناسخ است فقط و آن شش سوره است فتح و حشر و منافقون و تغابن و طلاق
 و اعلی و قسمی است که در وی منسوخ است فقط و آن چهل سوره باقیه است و در وی نظر است چنانکه باید و ناسخ و منسوخ
 یکی فرض منسوخ بقرض یا عدم جواز عمل بر اول همچو نسخ حبس برای زوانی بعد دیگر فرض منسوخ بقرض اما با جواز عمل
 بر اول همچو نسخ آیه صابریه دیگر فرض منسوخ بحدیچ قتال که اول مندوب بود بعده فرض شد دیگر مندوب منسوخ بقرض

همچو قیام لیل که بقارات منسوخ شده بقوله فَأَقْرُبُوا مَنَا تَكُنْ مِنَ الْقَرَّانِ وکتب مؤلفه در بیان نسخ منسوخ
که حکم آن منسوخ شده نه تلاوت و این در حقیقت خیلی قلیل است اگر چه مردم در شمار آیات درین قسم کثرت کرده اند زیرا که
محققین در آن تمیز و افتا می نمودند منسوخ القاضی ابو بکر بن العربی و سن میگوید که آنچه مکتوبین ایراد کرده اند چند قسم است
قسمی است که نیست از نسخ و چیزی و نه از تخصیص و نه از ابطال این هر دو علاقه هست بوجهی منسوخ قوله تَوَالِي
وَمِمَّا كَرِهَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ وَكَذَلِكَ قَالَ تَعَالَى الْكَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ واین منسوخ گفته
باین سیف حال آنکه چنین نیست چنانچه او تعالی همیشه به آداب احکم حاکمین است این کلام نسخ پذیر نیست اگر چه
آن امر بتفویض و ترک معاقبت باشد و قوله فِي الْبَقَرَةِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وعلی هذا القیاس و قسمی است که
از جنس تخصیص است نه از قبیل منسوخ و ابن عربی آنرا تخریک کرده و جاده نموده بقوله إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ خَاسِرٌ
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمُ النَّارَ وَنُفُوسُهُمْ فِيهَا مُخْرَجَةٌ وَاُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ واین منسوخ گفته
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ و غیر ذلک من آیات که این مخصوص به تنهایی غایت است و ادخالش در نسخ خطا
و منسوخ قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا و این منسوخ است بقوله وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ
أُولُوا إِلَهُكَ كِتَابٌ حال آنکه مخصوص است و قسمی است که در آن رفع امر جابلیت یا شرائع من قبلت یا اول اسلام
و در قرآن نازل نشده همچو ابطال کجای نسای آبا و شریعت قصاص و دیت و حصر طلاق و ثلث و ادخالش در نسخ
قریب است اما عدم ادخال اقرب و همین اکی و غیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر این را در نسخ شمار کنند باید که تمام
قرآن از همین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش را رفع چیزی است که بر آن کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق نسخ
و منسوخ آنست که آیتی نسخ آیتی باشد آری آنچه در اول اسلام بود و بعد مرفوع شده و ادخالش را و جاز به و قسم
نذکور است و چون این معنی دهنده پس بیرون رفت جمیع غیر از آیات که وارد کرده اند آنرا اکثرین مع آیات صفح و غنو
زیرا که این سیف تا نسخ آنرا نیست و باقی ماند از آنچه صالح نسخ است عدد بسیار و آنرا تا لیلی لطیف باد که جدا گانه
نوشته ایم و این است و یک آیت است بر خلافی که در بعضی است صحیح نیست دعوی نسخ و غیر آن واضح در آیت
استقیدان و قسمت احکام است پس این بفرموده آیت شد و مضموم است بسوی آن قوله تَعَالَى فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فِتْنَةً وَجْهَ اللَّهِ
بِرَبِّهِ ابْنِ جَابِس که منسوخ است بقوله قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس تمام است آیت شد و ما آنرا

در این آیات نظم کرده ایم	قد انزلنا منسوخ من	و ادخلوا فیها لیس تنصروا
و هاتک تحریرا ای لا مزید لها	عشرین حررها الحدائق الکبری	ای التوجه حیث المرء کان وان
یوصی لاهلیه عند الموت مختصر	و حرمه الا کل بعد النعم مع فشر	وفدیه لمطریق الصوم مشتهر
و حق تقواه فیما صح فی اثر	و فی الحرام قتال للاولی کفر و	و الا اعتداد بحول مع وصیتها
و ان بیان حدیث النفس الفکر	و الحاکم و الحسن المذاق و التواضع	کفر و اشهاد هم و الصبر و النفر
و منع عقد زان او لزانیة	و ما علی المصطفی فی العقد	و دفع مهر من جاءت و ایت بخوا

لَكَ الْقِيَامُ اللَّيْلُ سَتَطَّلُ | و زید آیه الاستیذان من ملک | و آیه القسمة الفصل المخرج ضروا
 انتی کلام السیوطی و شاه ولی الله محدث دہلوی در فوز الکبیر فی اصول التفسیر این سبت آیت را بترتیب مورکک نمود
 تعقب آنرا کرده گفته است و علی ما حررنا لا یتعین النسخ الا فی خمس آیات انتی و این تعقیبات در وسط وی آیات مذکور
 درین ساله ذکر یافته فلیرجح الیه بعدہ سیوطی در اتقان نوشته اگر گوئی کہ حکمت در رفع حکم و بقای تلاوت است
 پس جواب بدو وجه است یکی آنکه قرآن چنانکه برای رفع حکم و تلاوت کرده شد و همچنین تلاوت کرده شد و بجهت آنکه کلام
 خدایت و بران ثواب داده شود پس بقای تلاوت ازینجا است دوم آنکه نسخ غالباً برای تخفیف است پس تلاوت را از برای
 این حکمت بطور تذکیر نعمت و رفع شقت باقی داشته آمد و آنچه در قرآن ناسخ طریقاً با بلیت است یا شرع من قبلنا یا آنچه
 در اول اسلام بود پس این نیز قلیل العدد است همچون نسخ استقبال بیت المقدس بآیت قبلہ و صوم عاشورا بصوم رمضان
 بعض الشیان گفته اند نیست در قرآن هیچ ناسخ مگر آنکه منسوخ قبل است در ترتیب مگر در و آیت کی آیه محدث در بقیه دوم
 قوله لا یحل لک الذبائح کما تقدم و بعضی آیه سوم زیادہ کرده اند و آن آیه شریف در حق برای کسیکه
 امر منسوخ بآیه انفال میگوید و اعلموا انکم اغفانون شیخ و زیادہ کرده فی آیه چهارم و ہی قوله خذ العفو
 برای کسیکه از آیه نکه منسوخ میگوید ابن العربی گفته هر چه در قرآن است از صفح از کفار و توبی و اعراض کفار از آنها
 پس آن منسوخ است بآیه سبقت منسوخ شده است بآیه سبقت یکصد و بیست و چهار آیت بعدہ آخرش اول او را نسخ نه
 انتی و گذشت آنچه در وی است یعنی از نظر و بحث و نیز گفته از عجایب منسوخ است قوله تعالی خذ العفو الایہ زیر کہ
 اول آخر او کہ و آخر من عن الجاهلین است منسوخ است و وسط او حکم است و آن و اُمری بالعفو شد
 و از عجایب است کہ اول منسوخ و آخر ناسخ است و نظیرش نیست و ہی قوله علیکم انفسکم لا یقضی کفر
 من ضل اذا هتد یتم یعنی بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر و این ناسخ قول او است علیکم انفسکم
 سجیدی گفته مکتب نکرده هیچ منسوخ زیادہ تر در مدت ازین آیه قل ما کنتم یذعاً من الرسل الی آخرها
 کہ شانزده سال مکتب نمود تا آنکه نسخ کرد او را اول نسخ سال حدیبیہ و تہیۃ المدین سلامۃ الضریر ذکر کرده کوی در
 آیه و یطعمون الطعام علی حیثہم مسکیناً و یتیماتاً و اسیراتاً گفته کہ منسوخ در آن لفظ و اسیرات است زیرا کہ
 مراد اسیر مشرکین است و دختر و میثاق چون باین موضع رسید گفت ای پدر خطا کردی گفت چگونہ گفت مسلمانان
 اجماع کرده اند بر آنکه اسیر طعام داده شود و قتل نکرده شود بگر سنگی گفت راست گفتی و شنیدہ در بیان گفته جائز است
 نسخ ناسخ پس ناسخ منسوخ شود و قوله لکم دینکم و لی دین ذریر کہ قوله اقْتُلُوا الْمُشْرِکَ لَکِن نَّاسِخُ
 بعدہ این ناسخ منسوخ شد بقوله حتی یعطوا الجزیة و در وی نظیرست بدو وجه یکی همان است کہ اشارت بدان شد
 دیگر آنکه قوله حتی یعطوا الجزیة مخصوص آیه است نہ ناسخ آری مثالش با خبر سورہ منزل میتوان دانزیر کہ و
 ناسخ اول خود است منسوخ است بفرض صلوات خمس قوله انفس و اخففاً و ثقلاً ناسخ است برای آیات کف
 منسوخ است آیات نذر و ابوعبید از حسن ابی مسرور آورده کہ گفتند نیست در مائده منسوخ و این شکل است بانچه

در مستدرک از ابن عباس روایت کرده که قوله **فَاَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ** و البوعبید و غیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسوخ شد از قرآن شان قبله است و ابوداؤد در نسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان قبله است پستبر صیام اول یکی گفته و برین تقدیر واقع نشده است در یکی نسخ حال آنکه ذکر کرده اند که در وی آیه است از آنچه است قوله تعالی در سوره فاطر **يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا** که این نسخ قول اوست و **يَسْتَغْفِرُونَ** ازین نسخ قیام لیل است در اول سوره بآخر او یا باجواب صلوات پس این دریکه بود بالاتفاق این الحصار گفته مرجع در نسخ بسوی نقل صریح از آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا از صحابی است که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجود تعارض مقطوع به با علم تاریخ تا مقدم و متاخر شناخته شود و اعتماد کرده میشود در نسخ بر قول عوام مفسرین بلکه بر اجتهاد مجتهدین بغیر نقل صحیح و معارضه بدین زیرا که نسخ منضم بر رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم است پس معتد در آن نقل و تاریخ است نه رای و اجتهاد و مردم درین باب میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند مقبول نیست در نسخ اخبار آحاد و عدول و بعضی تساهل اکتفا میکنند در آن بقول مفسر یا مجتهد و صواب خلاف قول این هر دو است انتهی قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت در آن چنانکه صاحب فہرست اظہار مقدار طاعت این امت است در مساعت بسوی بدل نفوس بطریق ظن بغیر استفضال برای طلبی طریق مقطوع به چه سرعت میکنند بایشی چنانکه خلیل علیه السلام در سج و ولید بنام سرعت فرمود و نامی طریق وحی است و امثالین قسم بسیار است و از ابن عمر آمده که بود سوره اعراب در زمان آنحضرت دو صد آیه وقت کتابت عثمان اینقدر ماند که الآن است و از زر بن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب آنچه در شمار سوره احزاب گفت به عثمان دو و یاسه آیه گفت وی برابر بقره بود و ما روی آیه رجم میخواندیم و از حمید بن ثباتی پوئس آمده که گفت خواند بر من پدر من و می هشتاد سال بود در مصحف عایشه **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ** الی قوله و علی الصفوف الاول و این پیش از آن بود که عثمان تفسیر صاحب کرد و از ابی و اقیلیثی آمده که گفت بود آنحضرت چون وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس می آموخت ما را روزی نزد وی آمدم گفت ان الله يقول **إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بِاللَّيْلِ وَأَنزَلْنَا الْقُرْآنَ بِاللَّيْلِ وَالْأَعْرَابُ يَتْلُوهُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَكَانَ طَرَفُ لَيْلِهِمْ سُكْرًا** و ابی بن کعب گفت مرا رسول خدا که خدا حکم کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن پس خواند **لَا يَكْفُرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْعَتَرَةِ الَّذِينَ** و از یقین آن این بود که آن ابن آدم سال واد یا من بال فاعطیہ سال ثانی و آن سال ثانی فاعطیہ سال ثالث و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و انی شالده عند الله الحنیفیة غیر الیهودیة و النصرانیة و من یعاجل خیر فلن یکفره و از ابی موسی اشعری آمده که گفت تا زل شد سوره

می‌آید بر آن است که فرموده شد و یادماند از آن این آیه آن الله سیؤید هذا الدین باقوام الاطراف لهم ولوان لابن آدم
 وادیان من مال التمنی وادیاننا وادیانهم لا یزالوا جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وهم از وی آمد که گفت
 میخواندیم ماسورقی مشایر یکی از مسیحات و فراموش گردانیده شدیم آنرا جز آنکه یاد داریم از آن اینقدر
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا لعلکم فتنون فکتبت شهادة فی اعناقکم فتسالون عنھا یوم
 القيمة وعلی گفته عمر گفت میخواندیم بالاتر بخوان آن آیه که فتنکم بعد از یمن ثابت را گفت همچنین است
 گفت آری و گفت عمر عبدالرحمن بن عوف را نیافتی در آنچه نازل شد بر آن چاه و اما چاهم اول مرتکه ما این را
 نمی یابیم گفت ساقط کرده شد در آنچه ساقط شد از قرآن ابوسفیان کعای گفته مسلم بن محمد انصار ای ایشان را
 گفت خبر دهید از وی قرآن که نوشتیم آنرا در صحیفه پس خبر دادند او را و سعد بن مالک هم حاضر بود پس گفت
 سلمه ان الذین آمنوا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم الا بشر و انتم المفلحون الذین
 آوهم و اضروا و جاهدوا عنھم القوم الذین غضب الله علیھم اولئک لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرءة عین
 جزا و پاکانوا یعلمون و در صحیفه است از انس در قصه اصحاب بیهوشی که شته شدند و قنوت کرد و بر وی خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم و بدو غامد و بر قالمین آنها گفت انس نازل شد در شان آنها قرآن که خواندیم آنرا باز مرفوع شد آن بلغوا
 عن اقوامنا انما یقینان فینا فرضی عنا و ارضا ابوالحسن بن المنادی در کتاب ناسخ و منسوخ گفته از آنچه مرفوع شد بر سم او
 از قرآن مرفوع نشد از دل حفظ او و در سورة قنوت است در و تر و ناسیده میشود سورة خلق و سورة حمد و تنجید فی صحیفه
 در انصاری انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیرا که اخبار وارده در آن احادیث و جائز نیست قطع بر انزال قرآن
 و نسخ آن باخبار احادیث نیست حجت در آن و ابو بکر رازی گفته نسخ رسم تلاوت نمی باشد مگر باین طور که فراموش کنند
 خدا ایشان را و بر دارد آنرا از او نام ایشان امر کند باعرض از تلاوت می و کتابت آن در صحیفه و مندرج شود
 بر ایام و چو سائر کتب قدیمه و تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب خود می قولے ان هذا الفی الصحیفه الا و لی
 صحیفه ابراھیم و موسی و شناخته میشود و از آن چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زبان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنکه چون وفات فرمود و نبود متلود در قرآن یا بمرد آنحضرت و بود متلود و موجود و رسم باز فراموش
 گردانید خدا مردم را و بر داشت آنرا از او نام ایشان نیست جائز نسخ چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم انتهی و در بر مان گفته قول عمر که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاد کرده و در کتاب خدا البته
 می نوشته اند و در آن پس ظاهرش آنست که کتابت می جائز است قول مردم از آن مانع شده و گاهی چیزی
 در نفس خود جائز می باشد و از خارج مانعی از آن قائم میشود و چون جائز باشد لازم آید که ثابت بود زیرا که شایسته است
 همین است و گاهی میگویند که اگر تلاوتش باقی می بود و عمر سبادت میکرد و بر قول مردم تعریج نمی نمود زیرا که مقال مردم صالح
 منع نیست و باجماع این ملازم است شکل است و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد است و قرآن بخیر و اجابت
 نمی شود اگر چه ثابت شود و از اینجا انکار کرده است این بلفظ در نسخ و ثمود این از آنچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که

خبر واحد مشبه قرآن نیست بلکه این مناسبت نه نسخ و این هر دو با هم ملتبس میشوند و فرق میان هر دو آنست که هر دو
لفظا و مناسبت حکمش گاهی معلوم میشود و انتی قول او که شاید اعتقاد بودن او خبر واحد داشت هر دو دست زیر که
بصحت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و سلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید بن ثابت و سعید
بن القاضی مصحف می نوشتند چون بر این گذشتند زید گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگفت الشیخ
والشیخه اذ انیا فاجعوا البتة عمر گفت چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت آدم و گفتم بنویسم این الی پیشی گویند و او
این را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون ناکند و محسن نباشد تا زیاده شود و جوان چون ناکند و محسن باشد رجیم نموده و آید
حافظ این حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود بسبب بودن عمل بر غیر ظاهر
از عموم او گویم در خاطر من بکفته خوب گذشته و آن اینست که سبب آن تخفیف بر امت است بعد از شهادت تلاوتش
و که ابنتش در مصحف اگر چه حکمش باقی است زیرا که این حکم اطلاق احکام و اعطای حدود است و در روی اشارت
بسوی نذب متروکسانی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را و مصحف گفت نمی بینی
که دو شاب ثیب رجیم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این الی پیش گفت عمر من کفایت میکند شمار الی پیش گفت ای رسول پیش
ما را آید رجیم گفت نمیتوانم قول او که بنویسمان مرا یعنی اذن ده مرا در کتابت آن قادر گردان و از زید بن سلم
آمده که خطبه خواندم مردم را و گفت شک نکنید در رجیم که آن حق است و الله قصد کردم که بنویسم آنرا و مصحف و پیوستیم
الی بن کعب الی پیش گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس ندی در پس من
و گفتم استقرای نمی آید رجیم را و ایشان تسافد میکنند و همچو حمران حج گفته در روی اشاره است بسوی بیان سبب رفع تلاوت
و هو الاختلاف تنبیه این حصار درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده
ما ننسخ من آیه او ننسها نأبوا بخیر منّا او منّا لها و درین اخبار دخل خلف نیست جو ایش آنست
که هر چه ثابت است الآن از قرآن منسوخ نشده پس آن بدل است از آنچه تلاوت او نسخ پذیرفته پس هر چه او تعالی از
قرآن نسخ فرموده که آنرا نمایی الآن پس آنرا بدل ساخته است با آنچه را آنموضع و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است
انتی کلام سیوطی فی الاقتان و مادرین کتاب همه آنچه کثرین آنرا در نسخ شمرده بودند بر اے
بیان حقیقت حال و حکم علما دران ایراد ساختیم تا طالب اعجب در دریافت این علم محتاج بکتب
دیگر نشود و الا نیست نسخ مگر در متداوله که نیست آیه بلکه نسخ آیه باشد کما تقدم و الله اعلم بالصواب

باب دوم در نسخ و منسوخ حدیث

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی و دیگر اجله اهل حدیث و اکابرین
بست و یک حدیث است و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام الحارثی رضی الله عنه هم چنین
ده حدیث و ابو الفرج جوزی در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخلیط ایشان در نسخ و منسوخ
حدیث دیدم کتابی حمزب ززل سلیم از تخلیط جمع نمودم بعد چون آن کتاب دراز شده خواستم که هر قدر

احادیث که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جداگانه بنویسیم و از آنچه وجهی برای نسخ و حتم
آن ندارد عسراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ میکند و آن منسوخ درین مختصر نیست بدانند که
دعوی او مستند نیست و تمام این احادیث ثابت یک حدیث است انتی حدیث اول عن حذیفه رضی
قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطه قوم فبال هو قائم متفق علیه یعنی آمد آنحضرت منزله و کنایه قوم را پس
شاید و وی استاده بود گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عمر رضی الله عنه که گفت را آنی النبی صلی الله علیه وسلم
وانا البول قائما فقال یا عمر لا تبیل قائما فمالبت قائما بعد رواه الترمذی و ابن ماجه یعنی دیدم را رسول خدا و من بول میکردم
استاده پس گفت ای عمر بول کن استاده پس نشا شیم استاده هنوز نیست این او را صحیح بلکه نهی از استاده شاشین
برای آنست که رشاشه آن بر بائل نیفتد و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده
و بدانند متشقا از آن مرض بر عادت عرب بنوده و بنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن عبد الرحمن اهل
در عده المنسوخ گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاده پنج وجه یکی استشفای از
وجع صلب بر عادت عربی و در آن وقت این درد داشت پس شفا یافت دوم بنا بر مرضی که در باطن کبد داشت گویند
رضعی بود و پای بسبب آن نشستن نتوانست چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت البض بود و مابض همان باطن کبد است
سوم آنکه حاجی نشستن نیافت زیرا که آن طرف سباطه که بروی آنحضرت استاده بود بلند بود چارم آنکه این فعل می برای بول
از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب همین است عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگا دارنده ترست برای بر
پنجم آنکه برای بیان جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عایشه آمده که من جدتم ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان یجول قائما فلا تصدقوه ما کان یجول الا قاعا رواه احمد و الترمذی و النسائی علما گفته اند مکره هست بول استاده کردن
مگر بعد و این که اجماع تحریم است نه تحریم این مندر بعد حکایت خلاف درین امر گفته شده شاشیدن اولی است و استاده
بول کردن درین سبب و این همه ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند آنرا بلکه
همان اختیار را ایشان بودند و نبود این سباطه تخص باینها بلکه در صحیح خانهای جمیع ایشان بود و الله اعلم انتی کلام گویم
وجه وجوه فعل آن برای بیان جواز است پس پس بقیه وجوه احتمالاتی پیش نیست مگر دلیل بر آن قائم شود حدیث دوم
از ابو ایوب انصاری است که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتهم الفأط فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها
لکن بشرقها و غروبها یعنی چون برایشما حاجت انسانی را پس رو کنید بسوی قبله و نه پشت و مهید بجانب آن و لیکن
روی بجانب شرق کنید یا بجانب غرب این مخصوص است بمدیته منوره زیرا که قبله او جنوبی است درین دیار قبله غربی است
باینکه اگر روی مشرق و مغرب آرد روی پشت بقبله افتد و غرض نهی است از آن مگر کسی را که قبله در استقبال یا پشت
ی آید پس گفته اند که این حدیث منسوخ است بحديث ابن عمر رضی الله عنه که گفت ان تعیت فوق بیت حفصه لبعض
رایت النبی صلی الله علیه وسلم یقضی حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام متفق علیه و بحديث جابر که وی دید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد یک سال ازین نمی که بول میکرد و بقبله پس جاعه گمان کرد که اول منسوخ است بشافعی که آنکه چنین

ریا که اول در صحرا است و ثانی در بنیان گویم درین باب مذاهب است تفرقه میان هر دو مذاهب را که شافعی و احمد
و غیر ایشان است دوم عدم جواز استقبال مطلقا سوم جواز هر دو مطلقا چهارم عدم جواز استقبال مطلقا و جواز
استدبار مطلقا و شافعی و غیره احتیاج کرده اند بر تفرقه با حدیث صحیحی که جواز در بنیان پس محمول باشد نه صحیح
جمعی از روایات و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسئله پوشت قول و استیفاء کرده ایم آنرا در شرح
انتهی و در مختصر خود بدستقبال و استدبار قبله رفته و در شرح آن جواب از ادله مجوزین و مفرقین داده و تمام بحث درین
در مسکلتها تمام شرح بلوغ المرام مذکور است فلیرج الیه حدیث سوم از ابن عباس مروی است که گفت تصدق
علی مولای من و نبی شایسته فرمای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ایها الذین آمنوا فانتفعوا به فقالوا انما سئیت فقال انما
حرم اکلهما متفق علی یعنی گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگو سفندی مرده که از آن کنیز سیمون بود پس فرمود
چرا نگرفتی چه او را و دباغت کردید اگر این متفق میشدید بدان گفتند این مرد است فرمود جزین نیست که حرام
خوردن او است گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عبد الله بن عکیم تابعی که گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی
علیه و سلم قبل وفات او بیکاه که متفق نشود از مردار به چرم و پیری رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه
اثره گفته گویند این ناسخ اول است و غیر وی گفته جائز است که باشد حدیث اباحت قبل موت او بیک روز و این صحیح است
و حدیث ابن عکیم مضطرب است جدا و اول حجر سطور ضعیف الدیعه گفته ممکن است جمع میان هر دو حدیث باین طریق که
اینا نام جلد غیر مدبوغ است و چون دباغت کرده شد اینا نامند پس ممنوع استمتاع باها بیه است بی دباغت
و چون مدبوغ شد لا باس بهت چنانکه از حدیث اول ظاهر شد در حدیث دیگر که نظرها المار و القطر و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس
این است اذ بلغ الاینا ب فقططر و در عدة المنسوخ گفته در طهارت جلوه و میده بدباغت هفت مذاهب است و صاحب
احتیاج با حدیث و غیره بران کرده بعضی از دلیل بعضی جواب گفته نوی توضیح دلائل ایشان در شرح مذهب کرده و
شرح مسلم بر ذکر مذاهب بغیر ادله اقتصار نموده انتهی گویم بعضی ادله آن در مسکلتها تمام ذکر کرده ایم و نیز از حدیث
مذکور که انما حرم اکلهما باشد ثابت شد که هر حرام نجس نیست و باین روایتان شوکانی و محمد بن اسماعیل الامیر الیما و غیره را در
دراری مضیه و سبل السلام و جز آن و همین است راجع و صواب چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم و الله اعلم بالصواب
حدیث چهارم از ابو هریره مروی است که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول توضعوا احامس النار
رواه مسلم یعنی شنیدم آنحضرت را میفرمود وضو کنید از آنچه سوده است آنرا آتش گفته اند این حدیث منسوخ است
بحديث ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اکل کفت شاه ثم صلی فلم یوضأ متفق علیه یعنی خورد آنحضرت
بازوی گو سفند سیمرنگ نازد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت ترک وضو از آنچه پس کرده است
آنرا نار گویم اختلاف کرده اند علماء در وضو از آن چاه میر عدم و جوب اند و گویند جوب رفته و جوب و جوب
بدو و جوب داده اند یکی آنکه منسوخ است بحديث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد وضو شدن درین هر دو کف است
و این بخلاف در صدر اول بود و بعد از اجتماع کردند بر عدم و جوب نهوا از ان الله اعلم آری در وضو از اکل لحم اینا فی

اکثر بر عدم انتقاض وضو اندورفته است بانتقاض از ان احمد بن حنبل و اسحق بن ایهوی و یحیی بن یحیی و ابن منذر
و ابن خزمیر و اختیار کرده است اکثر ایهوی و نووی بنا بر صحت حدیث درین باب خاصه و حدیث وضو از مس کرده
عام است و خاص مقدم است بر عام و در بالا بدین بعد ذکر آن گفته احتیاط از هر دو اولی است و در حجه الدلایل
نوشته اما الحم اهل پس کار درین شواست قائل نیست بدان احدی از فقهای صحابه و تابعین نیست را بی بسوی علم
پیش آن و اندک قائل نشد بدان کسیکه غالب است بروی تخریج و قائل است بدان احمد و اسحق و نزد من احتیاط انشا
وران الاثقی است انتی و تمام بحث درین بهر دو مسئله در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم حدیث پنجم مروی است این
که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضا رواه مالک احمد و ابوداود و الترمذی و النسائی
و ابن ماجه و الدارمی یعنی چون دست رساند یکی از شما آن مردی خود را پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ
بحریش طلق بن علی قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل دخل کره بعد ما یلتوضا قال بل هو الاضغنه منه
رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه یعنی پرسیده شد رسول خدا از سودن مردی که خود را بعد وضو
فرمود نیست ذکر مگر باره گوشت از وی بغوی گفته این منسوخ است زیرا که ابویسریه اسلام آورد بعد قدوم بن
و روی روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون دست رساند یکی از شما بذكر خود نیست میان او
و عورت و چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی و الدارقطنی انتی و الی غیر سطور گفته پس سخن مستجمع میان
بهرد و بحال نقض بر سر بدون جیلوت ثوب و عدم نقض بر تقدیر جیلوت چنانچه حدیث ابویسریه مشهور است بدان انتی
در عده المنسوخ گفته ادعا کرده است قوی نسخ حدیث طلق بقدم او بر آنحضرت در حین بیس مسجود ابویسریه
مسلم مهاجرت و این قول تحمل است گویم بعضی تحقیق گفته اند نیست خلاف در آنکه حدیث ابویسریه راجع است در
متن و سند خود از حدیث طلق بوجه کلی تاخیر اسلام را وی دوم حفظ و احوط بودن او و سوم بودن او ناقل از عادت
بسوی عبادت چهارم آنکه مثبت است و برای ترجیح و وجه دیگر هم هست انتی شوکانی در شرح مختصر گفته نه احتیاط
بسر ارجح است از حدیث طلق تا بانضمام احادیث کثیر دیگر بسوی او چه رسد زیرا که درین باب است از جماعتی از صحابه
که از ایشان است جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید بن خالد و سعید بن ابی وقاص و عایشه و ابن عباس و نفعان بن بشیر
و انس و ابی بن کعب و معاویه و قتیبه و اروی بنت انیس و روایت کرده اند حدیث بسر را احمد و اهل سنن و مالک
و شافعی و ابن خزمیر و ابن جابر و حاکم و ابن الجارود و صحیح احمد و الترمذی و الدارقطنی و یحیی بن معین و الدیهقی
و الحارمی و ابن جابر و ابن خزمیر و هر که مائل شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاید و طاقلی و رفته است بسوی
انتقاض وضو بر سر که جماعتی از صحابه و تابعین ایست بسوی خلاف آن هم جماعتی رفته و حق انتقاض است و وار شده است
انچه دال است بر سستی وضو از مس فرج و آن اعم است از قبل و در جمیع آنکه این ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم
آنحضرت ایست بر سر که مس کند فرج خود را پس باید که وضو کند و صحیح احمد و ابوزرعه و ابی السکک گفته اند فرج را جمیع بدن است
صلتی و در حجه الدلایل گفته اند این باب این چنین است که سلف در آن مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض و متضاد

ثلث یوون یکی ازین دو امر منسوخ انتہی و تمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروع در برہیہ نوشتہ ایم حدیث ششم
از ابی سعید خدری است گفت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الماء من المار و اہ وسلم و ابو داؤد و ابن خزيمة
و ابن حبان و اصلہ فی البخاری و رواہ احمد بن حنبل و غیرہ و عتب بن الطحاوی من حدیث ابی ہریرۃ و ابن شاذان
فی ناسخ من حدیث النسخ معنی آنکہ آب یعنی استعمال او و وجوب غسل از آب یعنی خروج منی بمرسوت است پس حکم این
غسل بی انزال واجب گرد گفتہ اند این حدیث منسوخ است بحدیث ابی ہریرہ کہ گفت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا جلس بین شعبہ المار یبع ثم جہد ما فقد وجب الغسل متفق علیہ و زیادہ کہ مسلم و ابن ہریرہ و ابن ماجہ و ابن کثیر
در میان چهار شعبہ زن بہتر در تعب و مشقت انداختن او را پس واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن ہر دو اگر چہ انزال نکند
و گفت ابی بن کعب کہ این خصی بود در اول اسلام بعد از ان نہی کردہ شد از ان ترندی گفتہ بچنین روایت کردہ اند بسبب
از صحابہ کہ این در ابتدای اسلام بود بعدہ منسوخ شد و حکم شد کہ چون آلت در فرج زن فرو رفت و التقای خستہ شد
غسل واجب گشت انزال شود یا نہ نووی گفتہ است مجتمع است بر وجوب غسل بجماع اگر چہ با وی انزال نہ باشد و بر وجوب
با انزال بود جماعتی از صحابہ بعدہ رجوع کردند بعض ایشان منعقد شد بجماع بعد الاام من برابر احادیث صحیحہ بر وجوب
غسل و التقای ختائین انتہی گویم ہر گویا حدیث الماء من الماء منسوخ است و ابن عباس گفتہ منسوخ نیست بلکہ در
نفی وجوب غسل برویت در نومست چون نزل نشود اما حق آنست کہ حدیث مطلق است در احتلام و غیر احتلام و لہذا
حافظ ابن حجر در تخریص گفتہ درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منعقد شد بجماع در اخیر بر ایجاب غسل قالہ
القاضی ابو بکر بن العربی انتہی و اما حدیث ابی بن کعب کہ فرمود آنحضرت در حق مردی کہ می آید اہل خود را و انزال نمیکند
بشوید و در خود وضو کند پس منسوخ است یا محمول بر مباشرت در مساوی فرج و رفته است داؤد و جمعی قلیل از صحابہ
و تابعین بعدہ وجوب در عدم انزال و بہ قال عثمان بن علی و الزبیری و طلحہ و ابو ایوب ابی بن کعب گفت بخاری غسل احتوط
شوکانی گفتہ اختلاف کردہ اند درین مکہ صحابہ و من بعدہم و حق غسل است و در حجتہ اللہ البالغہ گفتہ آنچه صحیح شد روا
و برائتہ ہر دو فقہا ہمین است کہ ہر کہ جہد کرد غسل بروی واجب گشت گواہ انزال نکند انتہی و تمام بحث آن شرح بلوغ المرام
و شروع در برہیہ است حدیث ہفتم حدیث ابن عمر است و صحیحین و غیرہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا جاء احدکم الجماع فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جماع را پس باید کہ غسل کند درین حدیث وجوب غسل این روایت
گفتہ اند منسوخ است بحدیث سمرہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من توضا للجماع فبما لغت و من اغتسل فذلک افضل
اخرجا ابو داؤد و النسائی و الترمذی یعنی ہر کہ وضو کرد برای جماع خوب کرد و ہر کہ غسل کرد پس غسل افضل است لیکن صحیح
عدم نسخ اوست زیرا کہ حدیث ابن عمر را امت ثقی قبول کردہ و قریب بہ صد ثن آنرا از نافع روایت نمودہ و بہار
صحابی جز ابن عمر راوی او ہستند و جماعتی بوجوب پیش رفتہ یعنی از سلف و بہ قال اہل الظاہر و حکایت کردہ است آنرا ابن کثیر
از ابو ہریرہ و عمار و مالک و خطاب از حسن بصری و ابن خرم از جمعی از صحابہ و من بعدہم و جمہور متخلف گویند بحدیث سمرہ
و در وی مقال است زیرا کہ حسن از سمرہ جماعت ندارد و بحدیث ابی ہریرہ نیز مسلم بلغظ من توضا فاحسن الوضوء

التي الجمعة والجمعة انما هي احاديث صاروا امران ليسوي نذب شوكانی گفته اگر صاروا امران باشند باصل
 صرف مثل قوله صلى الله عليه وسلم حق على كل مسلم ان يغتسل في كل سبعة ايام بوجاهة يغتسل فيها راسه وجسده که در صحیحین
 و غیرها از حدیث ابی هریره است نیستند که این صریح در وجوب است تمام بحث را در ذیل ما و طایفه شرح متقی الاخبار استیفا کرده
 حدیث هشتم روایت ابو هریره است که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة بعد العصر حتی تغرب الشمس
 و این صحیحین است یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب گفته اند منسوخ است بحديث عائشة که گفت
 ما دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد العصر قط الاصلی کتبتین و این نزد نسائی و ابوداؤد و غیرهاست از
 گفته حدیث عائشة خطاست زیرا که مروی است از وی که این دو رکعت را بعد ظهر میگزارد پیش غروب که او را قوی و گذارد
 بعد عصر یکبار استی گویم مثل آن صحیح بخاری است از سلمه و در سفر السعادة گفته این از خصائص آنحضرت بودی صلی الله علیه وسلم
 و در حق غیر وی مکرره انتهی چنانکه در روایت ابی داؤد گفته که میگزارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر
 و نهی میکرد از آن میداشت صوم وصال و نهی میکرد از آن شیخ در شرح سفر السعادة گفته بالجمله احادیث و آثار نهی
 از مطلق نماز بعد از عصر غالب قوی است و محتار جمهور علمای زمین است پس حق آن می نماید که از خصائص آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم بود و در حق غیر وی مکرره چنانکه مصنف گفت انتهی و این تخیل گفته بود آنحضرت مخصوص بجواز صلوة
 در اوقات منعی چنانچه بجا بجز وصال مر او را و در عدة المنسوخ گفته در اینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 غیر مختص است باین بلکه سنت را تا بهر که فوت شود وی آنرا در اوقات منعی میتواند گذارد اما صح و شهره او این است
 محرر بطور گوید مخصوص است ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد صبح و بعد عصر در کعبه بحیثی که درین باب است
 نزد ابن ماجه و غیره حدیث نهم روایت وائل بن حجر است که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یضع یدیه علی
 رکبتیه اذا رکع یعنی بود آنحضرت می نهاد هر دو دست خود بر سر دو زانوئی خود در رکوع سعد بن ابی وقاص گفته بودیم
 که میکردیم این ایستاده شدیم برکت این صریح است در نسخ و همین است مذنب کافه علما که سنت وضع یدین است
 بر رکبتین و تطبیق مکرره الا ابن سعود و صاحبین او علقه و اسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق است زیرا که ناخ ایشان
 و آن حدیث سعد است و صواب همان است که بران جمهور اند حدیث دهم روایت زید بن ارقم است در صحیحین
 که گفت بودیم که سخن میکردیم در نماز کلام میکردیم و مردی از ما صاحب خود را تا آنکه نازل شد و قَوْمُ اللَّهِ قَائِمِينَ
 پس امر کرده شدیم بسکوت و منعی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن سعود و صحیحین غیر ما لفظ ان فی الصلوة لشغلا
 و در روایت احمد و نسائی و ابی داؤد و ابن حبان و صحیح است ان النبی صلی الله علیه وسلم امره ما شاء و انه قد احدث من امره ان
 لا يتكلم فی الصلوة و این صریح است در نسخ حسین اهل گفته مذنب مالک ابو حنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام
 در نماز اگر چه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل میکند نماز را و اوزاعی و گروهی گفته جائز است بر مصلی صلوة
 بحديث ذوالیهدین این مروی است از صحاب مالک و الداعلم انتهی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام سایر
 و غیر عالم منع است اما عالم پس ظاهر حدیث معاویه بن الحکم السلمي که صحیح است آنست که اعاده نکند و بود

از شان می صلی الله علیه وسلم عدم حرج بر جاهل و عدم امر او بقضا در غالب احوال بلکه اقتضای مسیور بر تعلیم او
 و بر اخبارش بعد از آن چیزی که از وی وقوع یافته و گاهی امر با عاده هم میکرد چنانکه در حدیث سیست ظاهر است
 میان سیاهی ناسی و میان عالم در ابطال صلوٰه و لیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم در اعلام الموقعین بصحت صلوٰه مشکوک است
 و ناسی گفته و گفت ابو حنیفه کلام ناسی بطل صلوٰه است و حدیث ابو هریره قبل تحریم کلام بود پیشتر منسوخ شد و روی بحدیث
 زیرا که تحریم کلام بکه بود و این قصه بحدیث اتفاق افتاد و شافعی گفته کلام ناسی غیر بطل است و کلام عابد بطل اگر چه قلیل باشد
 و تاویل حدیث نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکه نماز تمام شده و این
 نسیان است و کلام ذی الیدین بر تو هم قصر صلوٰه بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام قوم جواب سؤل بود و اجابت سؤل
 مبطل صلوٰه نیست و گفت آنکه اگر کلام عمده سیر برای اصلاح نماز باشد مبطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد و دیگری
 گوید من کامل کردم و این نوع کلام از حدیث نهی ناعن الکلام و لا تکلموا مخصوص است کذا فی المسوی شرح الموطا
 حدیث یازدهم روایت ابو سعید است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایتیم اجازه فقهوا لها و این در صحیحین
 و غیره است گفته اند منسوخ است بحدیث علی علیه السلام که قام النبی صلی الله علیه وسلم ثم قدر واه مسلّم یعنی ایستاد آنحضرت
 در جنازه پیشتر است و در روایتی از وی باین لغظ است کان سؤل الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنائز ثم
 بعد از آنکه امرنا بالجلوس واه احمد و ابو داود و این هر یک است در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفته اند جمعی از سلف پس
 آنکه امر قیام منسوخ است باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی و این عقیل گفته ممکن است جمیع باینکه قیام مستحب و قعود جائز
 و نیست نسخ گویم نووی گفته در این مسئله مختلف اند مالک ابو حنیفه و شافعی قیام را منسوخ گفته اند و احمد و سخی و ابن
 و ابن ماجه و غیره است اختلاف است در قیام کسیکه مشایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه و سلف گفته نشینند تا آنکه
 نهاده شود جنازه بر زمین گفته اند نسخ برای قیام کسی است که جنازه بروی گذشته و باین قائل است اوزاعی و احمد و حنفی
 و محمد بن حسن اختلاف است در قیام بر قبر تا آنکه دفن کرده شود قومی مکرره گفته و دیگران بر آن عمل نموده و این هر دو است
 از عثمان و علی و ابن عمر و غیره هم رضی الله عنهم در عده المنسوخ گفته این کلام قاضی پیشتر کلام نووی و مشهور در مذاهب
 آنست که قیام مستحب نیست و این حدیث را بحدیث علی منسوخ گفته اند و نووی گفته مختار همین است پس امر بدانند بآن
 و قعود برای بیان جواز بود و مقاومت نمیشود دعوی نسخ در مثل این زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد تعدد جمیع میان احادیث
 و در اینجا معتقد نیستند احد علم حدیث دو از دهم ابو هریره گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اکره الصبح
 و یحیی جنب فلا صوم لیه یعنی هر که دریافت او را صبح و او جنب است پس نیست صوم برای او گفته اند این حدیث منسوخ
 بحدیث نایسته که گفت کان سؤل الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان هو جنب من غیر علم فیقتل بیهو
 متفق علی یعنی ابو آنحضرت که می دریافت او را فجر در رمضان وی جنب می بود بغیر علم پس غسل میکرد و روزه میداد
 ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال دارد یکی آنکه در اول اسلام مجنون بود بعد منسوخ شد چنانکه عایشه گفت
 دوم آنکه اشاره باشد بسوی کسی که جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس وی امر کرده شود یا مساک و شمره نشود برای او

صوم این یوم انتہی گویم جواب از حدیث ابوہریرہ بسبب وجہ است و از ان ہمین بہرہ احتمال است کہ اول آن جواب
ابن منذر است کہ از بہیقی روایت کردہ و نووی حکایتش نمودہ کہ این حدیث در اول اسلام بود در عینی کہ حرام بود
جماع در شب بعد نوم چنانکہ طعام و شراب حرام بود بعدہ منسوخ شد و ابوہریرہ از ان رجوع نمود چون رسید اورا خبر
آن ابن منذر گفتہ ہوا حسن ما سمعت فیہ واللعلم و عبارت نووی در وجہ ثانی این است کہ شاید حدیث ابوہریرہ محمول
بر کسیکہ دریافت اورا فخر و حال مجامعت و وی بر ان استدیم ماند با وجود علم پس فی غطر شد اسکا کند نیست اورا صوم
و صوم آنکہ ارشاد است لبومی فہل کہ غسل کن قبل فجر و اگر خلاف آن نماید جائز است و این مذہب صحابہ و اخوان
ایشان از اہل حدیث سنت و اجتماع کردہ اند اہل این اعصاب صحت صوم جنب از احتلام و جماع و بدان قابل انہما ہر
صحابہ و تابعین حسن بن صالح ابطال آن حکایت کردہ و برین بود ابوہریرہ و صحیح آنست کہ وی رجوع کردہ و گفتہ اند کردہ
و مروی است از طاووس عروہ و نخعی کہ اگر عالم است بجنابت خود صحیح نیست الا صحیح است و محکی است از حسن بہری نخعی کہ
حرام است در صوم تطوع نہ فرض و حکایت کردہ اند از سالم بن عبداللہ حسن بن صالح کہ روزہ دارد و قضا کند ستر این
خلاف مرتفع شد و علماء اجماع کردند بعد از ان صحیحش و در صحت اجماع بعد خلاف خلافی مشہور است در اہل اصول و فہم
عائشہ و ام سلمہ حجت است بر ہر مخالف واللعلم کہ ذانی عدۃ المنسوخ حدیث سیزدہم این است افطر الحاجم والمحجوم
رواہ احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجہ عن عبد بن اوس و صحیح البخاری و احمد و ابن خزیمہ و ابن جبان و حافظ ابن حجر
در تلخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابہ آورده و در سبیل السلام شرح بلوغ المرام گفتہ اخرجه الائمۃ عن ستہ عشر
من الصحابہ و سیوطی در جامع صغیر گفتہ متواتر است و بالبحرہ در وی دلیل است بر آنکہ حجامت منقطع صوم است بہر دورا
از حجام و محجوم و باین فتنہ گروہی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و اسحاق و ابی ثور و واجب قضا
و کفارہ و ببقال ابن خزیمہ و ابن المنذر و ابن جبان گفتہ اند این حدیث منسوخ است بحديث النس بن مالک کہ ثمان بن اوس
صلی اللہ علیہ وسلم خص فی الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید است ثلثہ لا یفطر من الصائم القی و الحکم و الحجامة رواہ الترمذی
و گفت این حدیث غیر محفوظ است و عبد الرحمن بن زید را وی اضعیف است در حدیث ابن الجوزی گفتہ حدیث اول شریعت
ازین حدیث زیرا کہ تضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع است و حدیث النس اخا لہ بن البجلی روایت کردہ و احمد بن حنبل
در خالطعن نمودہ و فرمودہ اورا احادیث مناکیر است پس اگر صحیح شود فاض صریح باشد در نسخ انتہی گویم حدیث افطار
مانا متواتر است و عکرمہ از ابن عباس آورده کہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتجم و ہو صائم یعنی آنحضرت حجامت کرد
و وی روزہ دار بود پس فعل می صلی اللہ علیہ وسلم ال است بر آنکہ مراد کر اہم است و روایت کردہ است ابوداؤد از ثقات
کہ گفت النس نبودیم ما کہ ترک کنیم حجامت را برای صائم مگر از کر اہم است مجد و اخرجه البخاری و گفتہ اند کہ فعل افطر قول او
نہیہ کہ قول در عام فتح بود و فعل در عام حجۃ الوداع سند دہم این چنین گفتگو کردہ است ابن الرعبہ برین حدیث ابن صالح
در کتاب علوم الحدیثی گفتہ بیان کرد و شافعی کہ حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شد و غیر او است زیرا کہ در حدیث شداد
مروی شدہ کہ وی ہمراہ آنحضرت پیوستہ بود در زمان فتح پس دید آنحضرت موی را کہ حجامت میکند در رمضان فرمود افطار کن

حاجم و محجم و در حدیث ابن عباس است که احتیاج کرد آنحضرت و وی محرم و صائم بود پس نظامی است که آن اول بود و نه
هشت و این آنحضرت و رسیده و انتهای و تمام بحث این سلسله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه
حدیث چهاردهم از ابن عباس است گفت صام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم عاشورا و امر بصیامه رواه مسلم
یعنی روزه داشت آنحضرت این روز و امر کرد بر روزه داشتن در آن گفته اند این حدیث منسوخ است بحدیث عائشه که فلما
نزلت فریضة رمضان ترک یوم عاشورا فمن شاء صامه و من شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم این یوم ابو حنیفه گفته واجب بود
در اول اسلام بعد از نسخ پذیرفت و شافعی را در وی دو وجه است اشهر وی آنست که این روزه سنت است از روزی که
مشرع شده و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاثر بود چون صوم رمضان نازل شد مستحب ماند
دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث است نه یوم عاشورا و کم یکتب علیکم صیامه و انما صائم فرضی صام
و من شاء فلیفطر و بر هر دو مذہب صوم این یوم سنت مستحب است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلام را فرمود
و حاصل شد اجتماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین باب حدیثی است که شیخ محمد الحق
و دهاوی در اثبات بالسنه ایراد کرده و شوکانی این صوم را اگر صیام ماه محرم گفته و در مسوی است که نزد اکثر مستحب است که
باتمام روز عاشورا هم نهند و الله اعلم بالصواب حدیث پانزدهم از سبیه جینی است نزد مسلم و غیره که وی فرمود اگر همراه
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه پس از آن ایستادند و روزه زنان پیستر بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد و آنرا تا
روز قیامت و مروی است از آن از ابی هریره و در حدیث علی است نهی عن المتعة یوم خمیس و این در صحیحین است ترمذی
از ابن عباس آورده که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه لا کفر الاکلا کذا و ارجعوا ما مکنت
ایمنا لکم و درین باب حدیث بسیار است و خلاف طویل شوکانی در نیل الاوطار استیفای این بحث نموده
و در تحفه گفته محل متعه منسوخ است و در شرح آن گفته روایت کسیکه تحریر آن تا یوم القیامه روایت نموده حجت است
درین باب در حجة الله البالغة گفته خصمت داده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وی چند روز بعد نهی کرد از آن بود و خبرین
بنابر وجود حاجت داعیه و بود نهی بحجت ارتفاع آن حاجت و غالب اوقات و نیز در جریان رسم بدان خطا و اشتباه
چند روز انقضای مدت ماکوره بیرون میرود از حیث و پیشود اختیار امر بدست زن نمیدانند که چه کند و ضبط عمده در
مساجح صحیح که بنایش بر تاسید است در غایت عسر است تا به تبعه چه رسد انتهای در شرح السنه گفته اتفاق کرده اند علما بر
تحریم متعه و آن هیچ اجتماع است بین مسلمین و بود مباح در اول اسلام پس منسوخ شد و ابو الفرج گفته احادیث متفق
بر نسخ متعه و دو حدیث اولی اند بر وقوع تحریم آن در مکة معظمه و حدیث علی دال است بر آنکه تحریمش در خیبر بود و آن
مقدم است بر سبیه و خبری آنکه حقیقت متفق علیه است و حدیث سبیه از افراد مسلم است دوم آنکه علی اعلم است باحوال سبیه
صلی الله علیه و سلم از غیر او سوم آنکه مثبت تقدیم زمان وقت خفای آن بر غیر او گویا ایشان استعمال آن کردند و در فتح مکة آنچه
مباحش میدادند بدون علم ناسخ پس نهی کرد ایشان از آن یعنی باز ناسخ وی بر جماعت از ایشان است ابن عباس رضی الله عنه

استثنای گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجهی ثانی کرده و شیبای نفیسه آورده و نووی بروی استدراک خیر مانده
و ترجمه این باب چنان نموده بیان نکاح المتعة و بیان آن پنج شمس پنج شمس پنج شمس بعد کلام ماوردی و قاضی ابوال
ذکر نموده و گفته صد باب مختار تحریریم است و اباحت دو بار بود و حلت قبل خیر یعنی در اول اسلام بستر حرام شد و در خیر
باز سباح شد بسال فتح مکه و آن روز او طاس است بستر حرام شد بعد سه روز تحریم موبدالی بوم القیامه کما رواه مسلم
و متوالی گفت که اباحت مختص بود با پنج گفته شده و تحریم بوم خیر برای تاکید است و آنچه روز فتح مکه فرمود مجرد توكید
تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح مکه است چنانکه ماوردی و قاضی عیاض اختیار کرده اند زیرا که روایات مذکوره مسلم
در اباحت روز فتح صریح در آن است جائز نیست اسقاط آن نیست مانع از تکریر اباحت و اتفاق کرده اند علماء بر آنکه
این تمهید نکاحی بود تا اجلی ستمی نیست در آن میراث و نفقه و حامل میشد فراق آن با نقضای اجل بغیر طلاق
و واقع شده است اجماع بعد از آن بر تحریم او از جمیع علماء و نیست مخالف در آن مگر فرقه روافض بود این عباس
قائل با باحتش قبل رسیدن نهمش بوی بستر رجوع نمود از آن روایت کرده است سعید بن جبیر که وی گفت
ابن عباس آنچه کردی با جان خود دوست میداری نکاح متعه را و بردن این خبر را سواران با فاق گفت پس
بیرون آمد و بر سر نه کرد سر خود و گفت هر که شناخت مرا پیش شناخت و هر که نشناخت پس منم ابن عباس بدستیکه
نکاح متعه حرام است بچوبیته دوم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ حدیث شانزدهم مودی است از ابن عمر که
گفت نهی کرد رسول خدا از اینکه خود را در محرم اضافی بعد سه روز گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث
بوسعید که بود رسول خدا نهی میکرد ما را از اینکه حبس کنیم او را یا زاده بر سه روز بستر نخست او ما را در آنکه بخوریم
و ذخیره سازیم کهیم و در حدیث جابر است کنالانا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث فرسخ لنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال کلو او ترو و افاکلنا و ترو و نامتفق علیه و در حدیث سلم بن الاکح است فرمود آنحضرت
تلو او اطعمو او و خرو فان لک العام کان بالناس جدد فادت ان تعینوا فیهتم متفق علیه درین باب حدیث
ماوردی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده اند علماء در نهی از اکل لحوم اضافی بعد ثلاث قوسه
فته امساک حرام و اکل از آن بعد ثلاث حرام است و حکم تحریم باقی است کما قاله علی و ابن عمر و جمهور علماء گویند
سباح است اکل امساک بعد ثلاث و نهی منسوخ است با حدیث مصرحه بنسخه لاسیما حدیث بریده و بعضی گفته اند که
این نسخ نیست بلکه تحریم بعلتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید و آن علت رفت بود یعنی برای
عراق اردین و در مصر و مقصود از آن بواسات ایشان بود و گفته اند نهی اول برای کراهت بود و این باقی است
المرور لیکن حرام نیست و اگر مثل علت مذکوره امر و واقع شود ثابت شود حکم اول برای بواسات مردم و برین
مرا کرده اند مذکور علی و ابن عمر رضی الله عنهم و الله اعلم حدیث هفدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی
علیه وسلم نهی از انتهاز در دبا و فرقت و نفقه و نفقه و نفقه صحیح شده است از وی صلی الله علیه وسلم که فرمود نهیتم عن
نظر من ان یظفر بالاعیل شیاء الا بحرمه و کل سکر حرام و لفظی از مسلم است و حدیث بریده که نهیتم عن الاشره

الامانی ظروف الادم فاشترط فی کل وعاء غیر ان لا یشربوا مسکرا نووی گفته بودند میز ساختن درین اوند بامنی عنه در
اول اسلام بخوف آنکه سبب مسکرها گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود و انسانان بجان عدم مسکرا نرا بنوشند پس
شارب مسکرا گردد و بود عدم قریب باباحت مسکرا بعد چون زمانه دراز گشت و تحریم مسکرا شهرت پذیرفت و در نفوس
ایشان تقرر گردید آن حکم منسوخ شد و انتیابا در هر طرف مباح شد بشرط آنکه مسکرا نوشند انتی شوکانی در شرح مختصر گفته
و درین باب است اجادیت مصرع منسخ چیزی که بود از منی انتیابا در و با و جران انتی گویم مردم هنوز در آن مختلف اند
قومی بقیانی نظردان فته و بقال لک احمد و قومی منسخ تحریم قائل گشته و همین است راجع حدیث یحیی
از ابو سعید مروی است که فرمود از حضرت صلی الله علیه وسلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن من کتب عنی شیئا فلیحی یعنی
نویسید از من چیزی مگر قرآن هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث پس باید که بگویند آنرا مروی است از
النس بن مالک رضی الله عنه گفت قیدوا العلم بالکتابه سفید سازید علم را بنوشتن این قید بگفته نمی فرمود و در اول اسلام
و چون است که سنن بسیار شود و حفظ قوت شود و احتیاج کرد کتابت را انتی گویم نووی در حدیث تحریم که در قول
و صلی الله علیه وسلم لا تکتبوا الا فی کتابه گفته این صریح است بجز کتابت علم غیر قرآن و مثل اوست حدیث علی علیه السلام
ما عندنا الا فی هذه الصحیفه و مانند اوست حدیث ابی هریره کان عبید الله بن عمر یکتب لاکتب آمده است احادیث
در منی از کتابت غیر قرآن پس بعضی از سلف منع کرده اند از کتابت علم و چه بسا سلف بجز اقل شده بعد از اجماع از کتابت
بعد ایشان بر استحبابش و جواب داده اند از احادیث منی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بود منی در اول امر اسلام قبل
اشتهار قرآن بهر واحد و منی از کتابت غیر وی بخوف احتلاط و اشتباه او بود و بغیر او چون اشتها گرفت و ازین
مفسد آتش صورت لبست اذن دادند در آن دوم آنکه منی تنزیه بود برای سیکه و ثوق در حفظ و بروی خوف آنکه
بر کتابت و اذن برای کسی است که و ثوق ندارد انتی و مثل آن ذکر کرده است در آخر شرح در باب التثبیت فی الحدیث
و حکم کتابه العلم و این منی را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و از اوله جواز کتابت است حدیث ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امر مسلم له شیء یوصی فیه یمیت لیلته الا و وصیه یکتوبه بعدة تنفی علیه گویند
و منی الله عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت علم و ثقیف
را در آن از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دالالت قول صلی الله علیه وسلم لا تکتبوا الا فی کتابه اباحت بلکه استحباب است
و الاصحیح امری صارت محمول بر وجوب است و الله علم حدیث نووی درهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه
و سلم منی از قتل نسای و ولدان و صبیان و صحیحین غیره از حدیث ابن عمر در حدیث صعب بن جشامه آمده که پرسیده شد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شیخون دن بر شمر کی رسیده شدن در آن بزنان دراری ایشان فرمود بهم منم این
و صحیحین است و درین باب حدیثهاست و بود زهری چون وایت میکرد این حدیث را میگفت منسوخ است این جور
گفته این قول او صحیح نیست و جزین نیست که منی از قتل نسای و صبیان قبل است و در حدیث صعب بن جشامه نیست پس تفسیر
نباشد انتی گویم شوکانی در دراری مضیه گفته واقع است اتفاق بر منع از قتل زنان و کودکان مگر ضرورت چنانکه

بیش از اسپر خود گردانند یا خود ایشان بمقتل نمایند انتهی و در مسوی گفته شافعی گویند نهی در حال تمیز و تفرق دست
 امشجون پس جائزست اگر چه در وی بذاری و نسا برسد انتهی و نووی برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب
 مثل النساء و الصبیان من غیر تعدیه حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مرد عدم تعدیه ضرورت نیست نهی در
 عدم تمیز و قتال است پس اگر مقتله کنند شسته شوند بقول جابیه علیا و همینست نهی ابو حنیفه و الله اعلم حدیث مستقیم
 بریده روایت کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرستاد آنحضرت مردی را و فرمود اگر
 دیده ای نهی را بکشتی که او را با بی بسوزد آتش آن مرد و رفت و مرده یافت و با آتش بسخت و ابو هریره گفت که فرستاد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم شکر می و فرمود اگر بیایید شما هم با بنی الا سود را پس بگردانید او را و در میان دو خمره حبیب بسوزید پس
 پیوسته بگفت و پس ایشان کسی را فرمود لا تعدوا بالنار عذابا کنیدا با آتش گوئیم این جوزی زیاد نکند و بزرگ این مرد
 حدیث و حکم کرد و حکم کرد که اگر مفهوم از تقریر حکم عدم احراق بنارست و هو کذا و حدیث هبار را بهیچ در سنن خود
 با حدیث دیگر مانند آن در قتال شکرین در ترجمه این قول قلم بضر با لعناق دون المثلث آورده و گفته از شافعی
 نه مثله احراق اهل شرک بنارست حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن ایشان حلال است اگر مقتله کنند آنها را نهی
 و حجاره و نار و هر آنچه دافع ایشان باشد از حربه مسلمین و معونت اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده است امر وی
 صلی الله علیه و سلم تحریق و کس از قریش پیوسته نهی فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرامست قتل نسا و اطفال
 و شیوخ مگر برای ضرورت و مثله و احراق بنار حدیث ابو هریره نزد بخاری غیره بشار رسول الله صلی الله علیه و سلم فی
 فقال ان جدتم فلانا و فلانا لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخروج انی کنت امرکم ان تحرقوا فلانا و فلانا
 و ان النار لا یعذب بها الا الله قال جدتموهما فاقبلوهما و اما تحرق شجر و اصنام و متاع پس ثابت است اذن
 شارب بران چون در وضو است یا صلوات باشد انتهی و الله اعلم حدیث مستقیم یکم از علی رضی الله عنه مروی است که
 گفت اهدی کسری رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل منه و اهدی له قیصر قبل منه و اهدت له الملوک قبل منما اخرجه
 و الترفی و البزار یعنی هر چه فرستادند کسری و قیصر و دیگر ملوک برای آنحضرت پس قبول نمود آنرا و از اینجا معلوم شد که
 جائزست قبول کردن هدایای کفار و در صحیحین است از حدیث انس که اکیدر دوسه هدیه فرستاد بسوی آنحضرت
 آنچه مستند است و درین باب حدیث است گویند این احادیث منسوخست بحديث کعب بن مالک که فرمود آنحضرت
 لا اقبل بدیتمشکر اخرجه موسی بن عقبه فی المغازی و قال فی فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث
 عیاض بن حمارست که وی فرستاد برای آنحضرت هدیه یا ناقة فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود انی نهیت عن
 زبد المشرکین اخرجه ابو داود و الترمذی و ابن خزيمة و صحیح شوکانی در شرح مختصر گفته احادیث در قبول می صلی الله
 علیه و سلم هدایای کفار را بسیارست و خطابی در حدیث کعب گفته شبیه ان يكون منسوخا و گفته اند در بقصد غاظه بود
 تا ما نل نشود بسوی ایشان چیل بسوی شکرین جائز نیست و قبول هدیه مذکورین بجهت آن بود که اهل کتاب بآن هدیه گفته
 رد در حق کسی است که ازین هدیه اراده نمود و موالات دارد و قبول در حق کسی است که نایس و تالیف او در حجت

در حدیث مستقیم و مستند

و ممکن است که نهی برای مجرک است باشد که منافی جواز نیست جمعا بین الاذنی و در عدة المنسوخ گفته در بیان اتحاد
سه وجه است یکی آنکه احادیث قبول الثبت است و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه حدیث عیاض مقدم است
و حدیث اکید بر نسخ پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول حدیث از اهل کتاب است نه مشرکین عیاض از اهل کتاب است
پس گفته شود که از کسری چه تم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است و وی ثقة نیست
یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ است و در حق کتابی غیر منسوخ و الله اعلم این آخر کلام ابن الجوزی است نووی در باب
غروه غیر در شرح مسلم تعارض احادیث درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعضی ایشان نقل کرده که احادیث
نهی ناسخ قبول حدیث است و جمود گویند نیست نسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص
بفنی حال بغیر قتال بخلاف غیر او پس وی صلی الله علیه و سلم طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او بنا بر مصلحتی می جو
مسلمین را بعضی را مکافات کرده و بحدیث طمع در اسلام وی مصلحت در قبول از وی نبود و نموده و اما غیر نبی
صلی الله علیه و سلم را از ولایت و عمال پس حلال نیست قبول آن برای نفس خود نزد جمود علما و اگر قبول کند
فنی باشد برای مسلمین زیرا که هدیه کرده نشده است نبوی اینکس مگر بجهت آنکه وی امام مسلمین است و اگر از قومی است
که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد نه هدیه و این قول از داعی و محمد بن حسن ابن حبیب ابن القیم و غیر همست گفته اند
خاص است با امام و این قابل است ابو یوسف و شهاب و بخون طبرانی گفته آنحضرت صلی الله علیه و سلم رد کرده هدیه را که فرستاد
برای خاصش وی قبول کرد هدیه را که خلافت این بود از آنچه در وی استیلاف مسلمین و گفت صحیح نیست دعوی نسخ
کرده اند ایضا بعد از اجرای آن مجرای مال کفار از فنی و غنیمت بحسب اختلاف حال و این است معنی حدیث هدایا العمال غلول
از خصوصها انفسهم گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه و سلم هدایای اهل کتاب را همچو اباحت ذبائح و منکاح آنهاست
برای ما بخلاف مشرکین عبده او آنان انتهی کلام این است مجموع احادیث منسوخ که ابن الجوزی و غیره بعد استقرا
و استیفا تمام آنرا جمع نموده اند و در اکثر از آن بحث است چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و در اینجا علاوه این احادیث
دو سه حدیث دیگر است که در عمل بران اختلاف علماست الحاق آن تمیما للفائدة مناسبت حدیث نیست و دوم
روایت جابر بن عبد الله است گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شرب الخمر فاجلده و فان عاد فی الرابعة
فاقتلوه رواه الترمذی و النسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بر بنید او را تا زیاده پس اگر عود کند در کثرت چهارم پیش او را
گفته اند منسوخ نیست بحیث جابر زیرا که در آخرش گفته شتم فی النبی صلی الله علیه و سلم چهل قدر شرب فی الرابعة فقتله
یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت که نوشیده بود خمر چهارم پس او را قتل نکرد و از نبی معلوم شد که فعل او
ناسخ قول اوست و این فقه است شوکانی و در مختصر گفته قتل فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر است
و هم ترمذی و ابوداود از حدیث قبیه بن زبیب آورده باین لفظ شتم آتی به فجلده و رفع القتل و در روایتی از احمد است
از حدیث ابوسریه فاتی رسول الله صلی الله علیه و سلم بسکران فی الرابعة فخی سبیده و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود
گفته جمیع مافی هذا الکتاب من الحدیث و معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث ابن عباس حدیث النبی

صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقطعوه و قد بین محمد بن الحنفیة فی الکتاب انتمی و انچه در کتاب یعنی سنن خود
بیان کرده اینست که این در اهل امر بود بعد از منسوخ شد این چنین وایت کرده است جابر که سابق و همچنین قبضه کنند
از آنحضرت روایت نموده که سابق و بود و خصت و عمل برین حدیث است نزد عامه اهل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف
درین باب در قدیم حدیث انتمی در در اسات المذنب فی الاسوء الحسنه بالجیب گفته قولی که این در اول امر بود
بعد از منسوخ گشته دعوی بلا دلیل است در آنچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارع و همچنین حدیث جابر دلالت نمیکند
مگر بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کرت چهارم نکشت پس جمع بین الحنفیة باین طور باشد که اگر قتل از باب
اباحت است و خصت برای سیاست نه برای ایجاب در بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این حدیث
نخواهد بود و تا جمیع ممکن است قول بنسخ روان نیست با آنکه در صورت عدم امکان جمیع هم اقدام بنسخ نمی رسد
تا وقتی که نفعی از شارع بنسخ آن یافت نشود و اگر چه تاخر تاریخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود و چنانکه حافظ حاکم
در مقدمه کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او که این خصت بود معنی وی نزد من آنست که قتل در امر
خصت بود در حدیثی که امر کرده شد بدان پس امر در وی امر اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکه در روایت قبضه است
و عجب است از ترمذی که با وجود این جمیع که خودش از زهری روایت نموده چه قسم اقدام بر حکم نسخ کرده و چون نسخ ثابت
نمیشد پس آن که ام علت است که سبوی آن در باب العلل اشارت نموده و چیست طریق ثبوت عدم اخذ اهل علم بدان
بمعنی خصت اباحت و برای سیاست در بار چهارم با آنکه اگر عدم وقوع آن در است از یکی از علل ثابت گردد و ال
بر عدم اخذ آن با این حدیث نباشد زیرا که معنی اخذ با حدیث خص سبب ویت آن احادیث است مباح اگر چه گاهی
عمل بران از ایشان واقع نشده باشد چنانکه بر فطن پوشیده نیست پس هیچ وجه صحت حکم برین حدیث با آنکه احدی
از علما بآن اخذ نموده ظاهر نشد انتمی کلاسه گویم این جرح که بر ترمذی نموده خوب است اگر ثابت شود که تاخر تاریخ
احد الحنفیة عن الآخر تاخیر نیست و فیه نظر اللهم مگر آنکه تاویل کنند آنرا با اباحت و خصت با قطع نظر از آن در عدله المنسوخ
گفته نسخ قتل شارب خمر در بار چهارم مجمع علیه است و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بران بر تقدیر وجود نسخ برای آن بعد
گفته والا اجماع نسخ حکم شرعی نمی تواند شد و الله اعلم حدیث بیست و سوم حدیث ابن عباس است که ان النبی صلی الله
علیه وسلم جمع بین النظر والعصر بالمدينة والمغرب العشاء من غیر خوف ولا مطر ولا سفر واه الترمذی و مسلم و این
همان حدیث دیگر است که ترمذی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در بار چهارم جمع کرده و گفته که جز این دو حدیث همه آنچه در
کتاب سنن اوست معمول است و بر قول او باین حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گو یا او را منسوخ داشته اند
و در باب العلل گفته بود که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت اینست که گفت در سنن حدیث
ابن عباس مروی است بغیر و جرد واه جابر بن یزید و سعید بن جبیر و عبد الله بن شقیق العقیل و مروی است از ابن عباس
از آنحضرت غیر آن یعنی معارض او و آن اینست که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین التین
من غیر عذر فقد اتى بابا من ابواب الکبائر و در سندش حدیث است یعنی ابو علی رحیمی وی ضعیف است نزد اهل حدیث

اطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بر آن عمل نکرده و اگر مردی عدم عمل بظاهر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث
فی کتابی نه از اصول به ماضی حدیثین باطل باشد زیرا که هر حدیث کتابی و غیر اصولی محمول بظاهر نیست با آنکه بظاهر این
حدیث هم جماعه از علما عمل کرده و نوی گفته همین است محلی که رفته است بآن احمد و قاضی حسین و جماعه از ائمه بجز از جمع
و حضر برای حاجت رفته و نگشتی را که عادت آن کنند و هو قول ابن سیرین اشبه من اصحاب مالک و حکاه ان خطابه
عن القفال العنابی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی اسحق المزنی عن جماعه من اصحاب حدیث اختاره ابن المنذر
و یؤید ظاهر قول ابن عباس از ادان الیخرج است و تعلیل کرد آنرا بمرض نه غیر و الله تعالی اعلم انتمی کلامه نزد آنست
که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل است با شتراک در وقت ظهر و عصر و در وقت غروب
و عشا چه لفظ جمع بین الظهر و العصر و المغرب و العشا باللفظ تاخر الظهور ضلایافی وقت العصر مثلاً دلالت نمیکند بر ازیاد
از قول مالک معنی اشتراک در مذاهب و آنست که داخل میشود و وقت عصر چون گردد سایه هر شی مانند او و نمی رود
وقت ظهر بلکه متمرج میشود و در وقت تا غروب شمس پس وقت ظهر یا گردیدن سایه هر شی مانند آن وقت مختار است
و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین قول منفر نیست بلکه موافق اوست عطا
و طاوس و جماعه الله تعالی و مالک گفته تمت میشود و وقت مغرب بپیشتر شترک میشود و این وقت و عشا پس وقت اختیار نزد
او در مغرب وقت واحد است و تا وقت عشا التسلیع دارد و وقت ادا باقی است تا آنکه شب باقی است قبل طلوع فجر
بقدر چهار رکعت و در طاوس مغرب و عشا فوت نمیشود مگر بهرهار و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس است و بن باب
و در طرق مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع تا بغیر ظهر و جمع آن بعضی در وقت و بی بود و همچنین تا بغیر مغرب جمع آن
بعشا و این عین اشتراک استراج است و با وجود این همه قسم جائز است عالم بالمداهب را گفتن این حرف که احدی
از اهل علم باین حدیث اخذ نکرده انتمی کلام الذر اسات ملخصاً و شوکانی در شرح مختصر گفته جمیع میان و نماز اگر صورتی باشد
بعذر جائز است و در تحقیق جمع نیست زیرا که هر نماز در وقت مقرر خود گذارده شده و از دست جمع آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در مدینه بغیر مطر و سفر چنانکه در صحیح است از حدیث ابن عباس و غیر او و در بعضی آیات تصریح بدان وارد شده
بلکه خود راوی آن مجمع صوریش تفسیر کرده و در رساله مستقله توضیحش کرده ایم و مراد جمیع جائز بعذر جمیع مسافر و بعضی
و مطر هم عذر است چنانکه اولی محیی بدان وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذار است و حق
عدم جواز است و الله اعلم حدیث بیست و چهارم روایت ابن عمر است قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم
یا یلبس المحرم قال لا یلبس القميص الی قوله ولا الخفین الا ان لا یجد تعلین فلیقطعهما حتی ینال السفل من الکعبین و اهل السنن
یعنی پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه چیز پوشد محرم فرمود پوشد قمیص و نموزه مگر آنکه نیابد پا پوشش پس
بر نموزه را تا آنکه فروتر شود از هر دو کعب استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه قطع شرط جواز لبس خفین است
و برین اند چون علما و فقها و از اصحاب جائز است پوشیدن آن بغیر قطع زیرا که حدیث ابن عباس مطلق است و آن اینست که
گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطبه میکرد بعرفات من لم یجد از ارافه لبس سر او و یلبس من لم یجد تعلین

قلید بن حنین و ابن سنی علیه است و در روایتی از طریق ابی الشعثاء آمده که قلت و لم یقل یقطعهما قال لا رواه احمد و
 مفتی گفته نه اینها هر دو نسخ حدیث ابن عمر قطع الحنفین لانه قال بعرفات فی وقت الحاحه و حدیث ابن عمر کان بالمدينة
 كما سبق فی روایت لاحد و الدارقطنی انتهى و مراد بحديث جابر این است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 من لم یغسلین قلید بن حنین و ابن سنی از ارفیلید بن سوس و اول رواه احمد و سلم و زایل الاوطا گفته چرا داده اینها بلکه از حدیث ابن عمر
 جمهور است بر وجهی قطع بخند و وجهی از ان عوی شیخ است که تقدم و حکایت کرده است آنرا و الدارقطنی از ابی بکر بن ساری
 و شافعی در آن گفته هر دو حافظ صادق اند و زیادت ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا که احتمال است که وی در آن
 یا گفته و لیکن بعضی روایات از وی نقل آن نمودند انتهی و لیکن قول ابی الشعثاء آبی است از ان که سابق و بعضی سلوک طریق
 ترجیح کرده اند میان هر دو حدیث ابن جوزی گفته در حدیث ابن عمر اختلاف است در رفع و وقف او و حدیث ابن عباس
 مختلف نیست و در کرده اند این را بآنکه مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر قطع مکرر روایت شاذه و معارضه کرده اند
 بآنکه حدیث ابن عباس مختلف است ابن ابی شیبہ آنرا بسند صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس موقوفه روایت کرده
 و حافظ ابن حجر گفته از تباب بنکین و هیچکس از محدثین در آنکه حدیث ابن عمر صحیح است از حدیث ابن عباس زیرا که
 حدیث ابن عمر بسندی آمده که موصوف باصح الاسانید است اتفاق کرده اند بر ان از ابن عمر غیر واحد از حفظ
 و از ایشان اند نافع و سالم بخلاف حدیث ابن عباس که مرفوع نیامده مگر از روایت جابر بن زید از وی تا آنکه
 اصیل گفته انه شیخ مضری لا یعرف کذا قال و هو شیخ معروف موصوف بالفقه عند الائمة و بعضی از ایشان
 استدلال کرده اند بقیاس خف بر سر اوایل در ترک قطع و این مرد و دست بآنکه مصادم نص است پس فاسد الاعتبار
 و بعضی حجت بقول عطاء آورده که قطع فساد است و او تعالی فساد را دوست ندارد و این وجه هم مرد دست بآنکه فساد
 در چیزی است که شارع از ان نهی کرده نه در چیزی که در ان اذن کرده بلکه واجبش نموده ابن جوزی گفته امر قطع محمول
 بر اباحت است نه بر اشتراط عمل بالحدیثین این تکلف است و حق آنست که نسبت تعارض در میان مطلق و مقید زیرا که
 جمع میان هر دو ممکن است بکل مطلق بر مقید و تاجع ممکن است واجب همان باشد نه بر متن بسوی ترجیح و اگر مصدق ترجیح
 جائز باشد ترجیح مطلق ممکن است زیرا که ثابت است از حدیث ابن عباس و جابر و روایت دو کس از روایت واحد
 ارجح است و الله اعلم انتهی کلامه نووی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود شیخ حدیث گاهی بنص چنانکه حدیث
 کنت نیتکم من یاره القیور فزورو یا و نیتکم عن لجوم الاصابی فوق ثلث فاسکوا ابدا لکم و نیتکم عن النبیذ
 الا فی سقاء فانته و فی الاستقیة کلها و لا تشربوا سکر او گاهی باخبار صحابی چنانکه گویند کان آخر الامر من رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ترک الوضوء مما مست النار و گاهی باجماع همچو ترک شارب خمر در کثرت چهارم و گاهی بتاریخ نزول و
 جمع و الله اعلم حسین بن عبد الرحمن اهل در عده المنسوخ بعد از او احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان میکنند
 گمان کننده قلت منسوخ را و التفات میکنند بآنکه اشیا بران پس متعذر میشود بروی احتضار آن و گاهی بعضی
 از ان متعذر میشود پس رجوع میکنند از ان بقبض عنان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات بسیر

و میداند که نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست نظر بتخصیص و تعارض جاری گفته همه آنچه اجماع کرده اند علماء بر نسخ آن
نزدیک نیست و بهفت حکم است از آنچه است استقبال بیت المقدس که باستقبال کعبه منسوخ گشته و آن اول چیزی
که نسخ پذیرفته از امور شرع و بودند صحابه در نماز ظهر و گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اصحاب خود در وقت
و کلام در نماز و حکم متبوع و ترک صلوة و خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جنازه بر منافقین و تحريم زیارت قبور
بر مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم عاشورا و سجود مابین طلوع و شروق شمس
و جواز اکل لحوم مهر الهیه و رجعت مطلقه ابدی و اعتقاد متوفی عنایه و جانا یک سال و جواز شرب خمر و تحريم اکل جماع
در لیالی رمضان و تحريم میان صوم و کفار و تحريم جهاد سیف با کفار و تحريم قتال در شهر حرم و وجوب قیام لیل
بر غیری صلی الله علیه و سلم و اعتبار عشر ضحیات در تحريم ضاع و تحريم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت برای اقربین
و توارث میان قرابت و حبس از اینین ناموت و وجوب قتال مسلم واحد بکثر کفار و اجماع کرده اند مسلمانان بر آنکه
نماز چهار گانه گذارده نشود و دو گانه اگر چه در اصل مجبین بود لیکن در زیادت فی العبادت اختلاف است در آنکه این
نسخ است یا نه بر دو قول و اجماع کرده اند بر وجوب حجاب برای زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل مباح است
نیست از منسوخ چیزی و اگر ترخیص شرعی ناسخ شرع مقدم است پس منسوخ است اقرب اول است در آنچه ذکر کردیم
از شما منسوخات چیزی است که اجماع کرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر ضحیات لیکن الآن متفق اند بر عدم اعتبارش
پس نزدیک آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ است و در منسوخ است آنچه نسخ آن شته شده و نیست در وی خلا
و نه نقل اجماع از کسیکه بروی توثیق باشد فیما اعلم الله تعالی و آن نسخ است بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم و آمر
بایزائی اینین و تحريم کسر فضا و ذهب بعد اخراج زکوة و تحريم قتل کفار و باغیان در شهر حرم و جواز تفهیل قبل قسمت
و تبس خاتم ذهب و آمر بقتل کلاب سحر و جواز شمشیر و در منسوخ است آنچه نسخ وی شته شده و رفته اند بدان چاه شمشیر
مخالفت در آن مثل نسخ المأمن الماء و وضوء از آنچه آتش آنرا مس کرده و تطهیر در رکوع و آمر بضرر نسأ مطلقا و نفوت
میان دو کس و قول نبودن بر باکره در نسبه و وجوب حقوق در مال سوای زکوة و آمر بستره که دیده باشد در راه و جبهه نسأ
و تحريم لحوم اضاحی بعد ثلث ایام و رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بفرع تفصیلی که در وی است و در جواز
لبس حریر برای مردان با دعای نسخ تحريم نسخ علی الخفین با دعای نسخ در آن در صد اول خلاف درین مسئله شاذ بود بعد
قائلین آن بسیار شد مثل امامیه و شافعیه و شافعیه خلاف در نسخ تحريم استقبال قبله نزد قضای حاجت و ترک وضوء از مس
و در متعج و طهارت جلد میت بدباخت و نیم تا سنا کلب نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدین و خیر اقرب الی الله
و الکفایت در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوة برای گذرنده از پیش نماز نسبی و تصاویر و وضع بدن قبل
رکبتین و همر بستمیه و ثبوت قنوت و صبح و قنات خلف امام و افضلیت اسفار بصبح و قیام برای جنازه و نسخ حد
تکلیف صلوة جنازه تا چهار و نیمی از جلوس تا وضع جنازه بر زمین و نسأ صوم بجمابت و جمهور بر صحتی بوده اند
و نسأ صوم محض و نسخ اباحت فطر در سفر و جمهور بر خلاف این هستند و نسخ نفی فطر در آوندای شراب و جود با و نسأ

زنی و نفقه و غیره آن قابل نیست بعد از نسخ در آن مگر امام احمد بن حنبل و اشباع او و اختلاف کرده اند و نسخ در
 و نه تعالی فی الممتحه فائوا الذین ذلکیت از و احکم و مثل ما انفقوا بنا بر اختلاف ایشان در معنی
 این آیه چنانکه در کتب تفاسیر مذکور است و گذشت و منی از رقی و از قول ایشان ائمه شافعیان شرط در حج و ابتداء کفار
 بقبال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر نزد حاجت و تحریم یوم خیل و جواز فراغت و آذن برای متوفی غنما در
 نقل مکان در ایام حدت می و نسخ آن صحیح شده و قتل مسلم بدمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیغای قصاص
 قبل اندام جرح و جلد محصن قبل رحم و حکم زنا کننده با کنیز زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام
 و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسائی کافرات و قتل ولدان کفار و منی از استغاثه بمشربین و آخذ سلب بغیرینه
 و جواز صلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و منی از قبول استاده و وجوب غسل یوم جمعه پس این همه بود و هفت حکم
 که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ نیست و هفت حکم از آن مشتهر است نسخ سیزده حکم از آن شاذ اند قابل بنسخ و دو حکم از آن
 مشتهر است خلاف در جمل و هشت حکم اکثر یا کثیر از آن چنانست که در وی شرط نسخ جمیع نشده بلکه از باب عموم
 و خصوص تعارض است که در وی جمیع بسوی ترجیح میباشد و احسن کتب مؤلفه در ناسخ و منسوخ حدیث کتابا اعتبارا
 للملف و ابی بکر الحارثی است نووی و غیره مض کرده اند بر آنکه مثل او درین باب تألیفی نبوده است و حارثی سماع دارد
 از حافظ ابو موسی اصغرمانی و طبقه او از اصحاب علی بن الحارث و غیره و او را تصانیف دیگر نا فعی نیست از آنجمله
 عماله اللسان فی اسماء الاماکن و البلدان و منی شروع کرده بود در ترجیح احادیث مذکور بود کتاب الصلوة صفا
 تصانیف نفیست چنانکه نووی ذکر او در تندیب الاسما نموده و کتاب ذراخ و منسوخ حدیث کتابی مسووط اکثر القوا است
 و بیرون نمی رود از وی ناسخ قرآن و بیرون می آید از آن معلوم می شود که احتیاج بسوی آن نیست مثل ناسخ شریع و استقبال المقفی
 و نحو ذلک و الله اعلم انتهى کلام عده المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اهل الحدیث الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع و آنچه بدان میماند

پس بدانکه این همه گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقه در تعریف کتاب غیر
 حدیث ذکر کرده اند که هیچ یکی از آنها خالی از ایراد نیست الا اولی آن لقال هو کلام الله المنزل علی محمد المتلو المتواتر
 چه برین حد از آنچه بر سایر حدود وارد میشود و در حدیث صحیح آمده که نزول قرآن بر هفت حرف شده است
 و اصولیان ادعای قوا بر این هر هفت بلکه قرات عشر میکنند اما حق آنست که بعضی از آن متواتر است و بعضی
 و هر چه صحیف شریف بر آن شتم است و قرائی مشهورین بر آن اتفاق کرده اند آن قرآن است و در مختلف فیه خلاف
 و حق آنست که بسطه آیه از هر سوره است و نیست خلاف در وقوع حکم و تشابه در قرآن هر یکی را تعریف کرده اند
 و حکم حکم وجوب عمل بروت و در تشابه خلاف و حق عدم جواز عمل بروت و واجب و تشابه بسوی حکم است
 چنانکه در خصوص قرب و معیت و نحو آن بسوی استوای او تعالی بر عرش و اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند
 که در قرآن از برت چندی است از رومی و هندی و فارسی و سریانی و عبرانی اکثر انکارش کرده اند اما اهل

صالح حجت نیاورده اینست بیان کتاب و اما سنت پس از قیاس از فعل و قول و تقریر و صلی الله علیه و سلم با اتفاق
 اهل علم سنت مطهره مستقل است بتشریع احکام و همچو قرآن است در تحلیل حلال و تحریم حرام و روایت عرض احادیث
 بر قرآن متعلق موضوع است نزد ائمه این شان اوزاعی گفته الکتاب احوج الی السنه سن السنه الی الکتاب یعنی هر
 السنه قاضیه علی الکتاب و بالجملة ثبوت حجیت سنت مطهره و استقلال او بتشریع احکام ضروری نبینی است و خلاصه میکنند
 در آن مگر هر که بهره از اسلام ندارد و در افعال صلی الله علیه و سلم تعارض نیست بلکه مجر و کواون متغایره است
 که در اوقات مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض تصورست اما صورته و در حقیقت باجماع
 بسوی سنینات اقوال است و تعارض قول و فعل را صورتست و رفع اکثر این تصور و حق آنست که بهم آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم پیروی داخل سنت نیست زیرا که مجر و خطور شی علی البال بدون تغییر است آری اشارت و کتابت صلی الله
 علیه و سلم منجمه سنت است و حجت بدان قائم و ترک او را در تاشی حکم فعل او است و اخبار بر انواع است و حق آنست که علم
 حاصل بخیر متواتر ضروری است و الیه ذریع الجمهور و این خبر را شرط است بعضی متعلق بخبر و بعضی لباسع و مذہب جمهور
 و جوب عمل است بخبر واحد و وقوعی عقیده بدان و هر که در آن خلاف کرده چیزیکه صالح تمسک باشد نیاورده و متوجه عمل صحیح
 از خلفا و غیرهم و عمل البعد و اتباع ایشان باخبار اتحاد نیک میدانند که آنقدر است که جز در موارد بسیطی نمی تواند انجید
 و هر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده باسباب خارج مثل ریب در صحت یا تمت در راوی یا وجود تعارض مثل
 آن کرده و احاد را اقسام است و عمل بر ابران شرط بعضی متعلق بر اوی و بعضی بدلول خبر و بعضی نفس لفظ خبر و قد
 صحیح حجت است و بخلاف آن مرسل باشد و حق عدم قبول او است باخلا فیکه در آنست و حدیث منقطع حجت نباشد
 و در تعارض جمع و تعدیل و عدم اسکان جمع میان هر دو اقوال است و حق حقیق بقبول آنست که اجتهاد را در آن سر است
 و لابد است از ذکر سبب در جمع و تعدیل و بعد این که خود را جمیع از جمیع بر مجتهد محضی نبی ماند و بر تقدیر قول بقبول مجمل
 جمع و تعدیل از حراف جمیع مقدم باشد بر تعدیل اینست بیان سنت اما اجماع پس عبارت است از اتفاق جمیع
 است محمد صلی الله علیه و سلم بعد وفات وی در عصری از اعصار بر امری از امور و مراد با اتفاق اشتراک در اعتقاد
 یا قول یا فعل است و بیرون فت بقیه مجتهدین اتفاق عوام زیرا که وفاق خلا و ایشان ادراجماع اعتباری نیست
 و اجماعیکه بر وجوب تقلید نقل میکنند از همین قبیل است زیرا که اجماع مجتهدین در آن بر منع از دست و نیز بیرون فت
 از این قید اتفاق بعض مجتهدین مراد بعض زمانه اهل اجتهاد است در وقت حدوث آن سئله و بعضی شرط کرده اند
 در حجیت اجماع انقراض عصر مجتهدین و عدم سبق خلا و مستقر عدالت متفقین رسیدن ایشان بعد و معتبر در وقت
 و خلافت است در امکان اجماع فی نفسه و امکان علم بدان اسکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست بر تقدیر تسلیم
 این بهره خلاف است در آنکه حجت شرعی است یا نه مذہب جمهور حجیت اوست و دلیل بر آن نزد اکثر سمع است فقط
 نه محمل و حق عدم حجیت است و اگر تسلیم کنیم که حجت است و علم بدان ممکن پس قضی ما فی الباب آنست که جمیع علیه حق
 و لازم نبی آید از این جمیع اجماع او چنانکه گفته اند هر مجتهد صیبت نیست و نیست واجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر تقلید

اتباع او در این اجتماعات مخصوصه واجب نیست قائلین بحجیت و اختلاف دارند جمعی که خفیه از ایشان باز نرفته که
 حجت قطعی است و قوی گفته طنی است و بعضی تفصیل کرده و گفته اند متفق علی معتبر قطعی است و سکوتی طنی و اجماع را
 از مستند لا بدست دیگر گفته بلا مستند جائز است قول و ضعیف است و در وجوب بحث از مستند اجماع مجتهد
 خلاف است و همچنین در عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد
 ایشان را و در آنکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه همچنین اجماع اهل مدینه علی انفراد و در قبول اجماع سکوتی و عدم آن و آن
 قول است ظاهر عدم حجیت است و نیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر چیزی که واقع شده است اجماع برخلاف آن و در
 اجماع بعد سبق خلاف و در جواز احداث قول ثالث بعد اختلاف اهل عصر در آن سلب بر دو قول و معتبر در فروع علم اجماع
 اهل آن فن است نه غیر ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقهاء باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین و در
 مسائل نحویه قول جمیع نحویین غیر اهل فن در حکم عوام است جمعی اعتبار را کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار را و است
 و خلاف یکی از مجتهدین بر اهل اجماع را ناقض اجماع است جمهور گویند آن اجماع باشد و حجت و در حجیت اجماع منقول
 بطریق اختلاف و خلاف است جمهور را شرط عدد و اکثر کنند و قول قائل لا اعلم خلافا بین اهل العلم فی کذا مفید اجماع نیست
 و هر گفته هست قول او فاسد است این است بیان اجماع و اما قیاس پس در اصطلاح فقهاء محل معلوم معلوم است
 در اثبات حکم یا نفی او بام جاسع میان هر دو از حکم یا صفت و اختاره جمهور المحققین اتفاق است بر حجیت قیاس صا و
 از وی حملی اند علیه و سلم خلاف در قیاس شرعی است جمهور از صحابه و تابعین و فقهاء و تکلمین آن گفته که صلی الله علیه و آله
 شریعت است استدلال میرود بدان بر احکام و آمده بسبع و ظاهر بر انکارش کرده اند و زعم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه
 در آن حکمی مخصوص علیه است در قرآن یا سنت یا معدول عنه بنحو ایاض و دلیل او این بنحی است از قیاس و شک نیست
 که در دعوات و طلاقات مخصوص کتاب سنت و فای هر حادثه است و این هر دو قائم اند ببيان هر نازل عرف و ذلک من عرفه
 و حمل من جمله و از کان قیاس چهار چیز است اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی را از این چهار تفصیل ملولیه است و حجت
 قیاس ادوازه شرط ذکر کرده اند که محل خود مذکور است و حق اعتبار علت است در هر قیاس چنانکه مذکور است جمهور است
 و علت را مسالک است و در جریان قیاس در اسباب خلاف است همچنین در حدود و کفارات جمعی منع کرده و جمعی جایز
 و اعتراض متراض بر کلام استدلال بر قسم است مطالبات و قوا و معارضات و دائره بحث در تفاهیل این شهر
 خیلی وسیع است و انواع اعتراض اقرب بچهل نوع رسانیده اند و در تحقیق استحسان قولهاست جمعی بآن آویخته
 و جمهور انکارش نموده تا آنکه شافعی گفته من احسن فقد شرع و بعض اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز است
 یکی بر تقدیم دلیل شرعی و این واجب العمل است زیرا که حسن و قبح شرعی است دوم بر مخالفت دلیل مثلاً چیزی باشد
 که مخطور است بدلیل شرعی و در عادات مردم تحقیق است پس قول بدان حرام باشد و واجب این جاتی است دلیل
 و ترک عادت و رای است خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس در اینجا یک چیز دیگر است که آنرا اصطلاح مسلمانه نامند
 و استدلال بالمرسل خوانند و در قول بدان خلاف است بر مذاهب اقوال جمهور تسک بدان منع کنند مطلقاً این است

بیان اصول اربع شرع با اختصار و تفصیل آن از کتب اصول بمسوطه بایست و اما اجتهاد پس از عرف فقها از آن نظر
آمدی گفته بود استفرغ النوع فی طلب الظن بشی من الاکام الشرعیة علی وجهی من النفس الحجر عن المرید علیہ پس مجتهد
کسی است که استفرغ وسیع میکند در تحصیل ظن حکم شرعی و لابد است که بالغ عاقل ثابت الملكة قادر بر استخراج احکام از مآخذ
و این بشرطهاست اول در فهم آنکه عالم باشد بخصوص کتاب و سنت چه قاصد یکی از این هر دو غیر متوجه نیست یا اورا اجتهاد
حائز نیست بشرط معرفت در آن قدر تعلیق با حکام است و بهر قلیل جدا سوم آنکه عارف بود بلسان عرب و بهر چه که تغییر
کتاب عزیز است بطور و نحو آن تواند کرد و حفظ آن از نظر قلب بشرط نیست بلکه ممکن است استخراج از مؤلفات ائمّه این فن
کافی است و ایشان تقریبی تهذیب آن بر حروف بحجم بر وجه خوب کرده اند چهارم آنکه عالم باشد باصول فقه بلکه طویل المساع
کثیر الاطلاع باشد در آن چه قسط اساجتهاد و اساس و همین علم است پنجم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ بروحی که هیچ
بروی مخفی نماند و تفصیل این بشرط و در مسکن تمام شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیج الیودرا بشرط علم بلیل عقلی اختلاف است
جمعی بشرط کرده و جمعی نکرده و بهر حق زیرا که دوران اجتهاد و بر ادله شرعی است نه بر ادله عقیدیه و در اشتراط علم اصول دین
و علم فروع خلاف است و حق عدم اشتراط اوست چه تولید فروع خود از دست پس احتیاج اجتهاد بمسوی آن یعنی چه
و بعضی علم جرح و تعدیل را داخل علوم اجتهاد دانسته اند و این درست است لیکن مندرج است زیر علم نیست مظهر
چه علم سنت بدون آن تمام است و گفته اند داخل است در آن معرفت قیاس باشرط و از کمالش نیز که قیاس
مناط اجتهاد است و اصل ای که انشعاب فقها از دست و لیکن این نیز مندرج است زیر علم اصول فقه چه بابی از
ابواب است جمعی گفته خلوزمان از مجتهد قائم بحج الله که مبین ما انزل الله للناس باشد جائز نیست بقال
الحنا بیهو الحق ویدل علیه صاحب علیه وسلم من قوله لا تزال طائفة من امتی ظاهرين علی الحق حتی یاتی امر الله
وزکشی از اکثر حکایت خلوعصر از مجتهد کرده و بهر حال الشافعیة و الحق هو الاول و کیف که اجتهاد بر متاخرین المیسر
و اسهل است از اجتهاد بر متقدمین خلاف نمیکند در آن هر که ذی فهم صحیح و عقل سموی است اما سکرین بنا بر عاقل
بر تقلید و اشتغال بغیر علم کتاب و سنت استصعاب آن کرده اند و هر که فضل خدا را بر بعض خلق او منحصر سازد و فهم بر
سطره را مقصور بر متقدم العصر کند دی جری است بر خدا و بر شریعت او و خلاف کرده اند در تجزیه اجتهاد جمعی
منع کرده و جمعی جائز گفته و حق جواز و وقوع اوست و حق در مسائل شرعی اگر قطعی معلوم بالضرورة باشد چنانکه
و جوب صلوة خمس و صوم رمضان یا و احد است و موافق او مصیب و مخطی او غیر معذور و اگر از ضروریات شرعی
و دلیش قاطع پس مخطی در آن آثم است و در صورت تقصیر و غیر آثم در صورت عدم تقصیر در بحث از آن در هر چه دلیلی
قاطع نیست اختلاف در آن طویل است و حق آنست که حق واحد است و مخالفش مخطی باجور اگر حق اجتهاد در آن
و فاکرده و بعد از آن مایکون به الاجتهاد بتقصیری از خود و در بحث از آن راضی نشده و این قول باطل است که حق متعدّد
ست و مجتهدین و تقلید عبارت است از قبول امری که یکم قائم نمیشود بدان حجت بلا حجت و از اینجا معلوم شد که قبول
قول نبی صلی الله علیه وسلم و عمل بدان تقلید نیست زیرا که قول قبول او خود حجت است قاضی تقریب نقل جماع کرده است

بر آنکه آنکه قبول نبی صلی الله علیه و سلم و راجع بسوی او تقلید نباشد بلکه صائر بسوی دلیل و علم یقین است از تبری آنکه
 کرده اند در آنکه تقلید در مسائل متعلقه بوجوب باری و صفات او جائز نیست یا نه جمعی بجا ز رفته و جمعی گویند جائز نیست
 و ابوحنیفی بر آن اجماع اهل علم از اهل حق حکایت کرده پس اگر اعتقاد کرد بدون معرفت دلیل اکثر ائمه بر آنند که و
 مومن است از اهل شفاعت اگر چه بترک استدلال فاسق میشود و به قال ائمه الحدیث و اشعری گفته مومن نیست
 تا آنکه از حمله تقلیدین بیرون رود و این باطل است و نیست برین قول اما از علم و احقی هو الله این اختلاف کرده اند
 در جواز تقلید در مسائل شرعی غیر فروع جماعتی گفته جائز نیست و جمعی گفته جائز نیست مطلقا قرائن گفته مذہب مالک
 و جمهور علما و جوب اجتهاد و ابطال تقلید است و این حزم ادعای اجماع بر نبی از تقلید کرده و از مالک آورده که گفت
 انا بشر اخطی و اصیب فانظر وانی رای فما وافق الکتاب السنه فخذ وابه و ما لم یوافق فادع و مثل آن ابوحنیفه و شافعی
 و احمد نیز گفته اند و خصوص ائمه اربعه بالفاظهم در تصریح نبی از تقلید در قول مفید و جز آن مذکور است از اینجا معلوم
 که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذہب جمهور است و مؤید اوست اجماع بر عدم جواز تقلید اموات و بر آنکه عمل نمهند
 برای خود و خدمت است نزد عدم دلیل و غیره او بر این عمل جائز نیست بالا اجماع و این هر دو اجماع بخی تقلید میکنند
 پس گفت اگر کسی است که قناعت بربل خود کرده ایجاب تقلید بر جان خود و غیر خود کرده اند آنکه تقلید جبل است علم
 مذہب سوم تفصیل است یعنی بر عامی واجب بر مجتهد حرام و اکثر اتباع ائمه اربعه همین قائل اند اما مخفی نیست که
 اعتبار در خلاف اقوال مجتهدین است و این اتباع مقلدین اند نه مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد و لا
 چون هر چهار ائمه ایشان منع کرده باشند ایشان از تقلید خود و تقلید غیر خود و بعضی تعسفین این منع را حل بر
 مجتهدین کرده اند نه مقلدین در ارشاد الفحول گفته لم یات من جواز تقلید فضلا عن وجوبه بجهت بینگی الاشتغال
 بخواه با و لم یومر بد شرایع الله سبحانه الی آراء الرجال انتهی و اختلاف کرده اند و واجب بر عامی التمسک بحدیث
 در هر واقعه است یا نه جماعتی گفته لازم است و وجه الکلیا و جمعی گفته لازم نیست و وجه این بر مان النووی و هو
 مذہب صاحب جنبل و برین گذشته است سلف است هر چه و تفصیل این مطالب از رساله جسته فی الاسوه بالسنه
 باید جست و محل این اجاث کتب علم اصول فقه است مقصود در اینجا ضبط اطراف اشارت کفایت بود پس پس

و بالله التوفیق و هو المستعان خیر رفیق

الحمد لله المنة کاین ساله شریفه باهتمام عاجز و بیچاره محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان تبریت یافته خدمت
 برادر محترم محمد مصطفی خان تغیرها البدی بجار الغفران با و اخر ربیع الآخر ۱۲۸۹ هجری حلیه انطباع پوشید فقط



مهر و دستخط
 مستمطبع برای سند این معنی که کتاب نه از مطبوع مطبع نظامی است در آخر ثبت گردید

محمد مصطفی خان تغیرها البدی بجار الغفران با و اخر ربیع الآخر ۱۲۸۹ هجری حلیه انطباع پوشید فقط

٢٩٢٥ ١٢٢٢ (R)
 CALL No. { ٢١٢٢ ACC. No. ٩٢٩٥
 AUTHOR ٢٠ صدیق حسن، سید
 TITLE موادہ الشیوخ لہ قرار النسخ والمطبوع

(R)
 Class No. ٢٩٢٥ ١٢٢٢ Acc. No. ٩٢٩٥
 Author ٢٠ صدیق حسن، سید Book No. ٢١٢٢
 Title موادہ الشیوخ

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

